

نام‌ها و نوجوانان انجمن ایران تاریخ

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سرمدیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر جمشید نوروزی

ویراستار فارسی: سوسن پورشهرام

ویراستار چکیده‌ها و منابع انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی‌خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر الهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر جمشید نوروزی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکاننت اسپانیا

اعضای مشورتی هیات تحریریه

محمدرضا بارانی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآوش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hii.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

پ: محرمانه بودن اطلاعات

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

ت: داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

ث: سرقت ادبی

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس historyislamiran@alzahra.ac.ir ارسال نمایید.

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

https://doaj.org	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
http://Citefactor.com	سایت فکتور
https://scholar.google.com	گوگل اسکالر
https://ecc.isc.gov.ir	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
https://www.noormags.ir	پایگاه مجلات تخصصی نور
https://www.civilica.com	مرجع دانش (سیویلکا)
https://iranjournals.nlai.ir	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
https://www.sid.ir	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
https://www.magiran.com	بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی^۲، در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد. ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فهرست مطالب

- ۱۱-۳۶ ائتلاف شکننده؛ تحلیلی بر پیروزی کاندیدای حزب توده از حوزه انتخابیه اصفهان
در انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی (۱۳۲۲ش/ ۱۹۴۳م)
محمد افق‌ری، مرتضی نورائی
- ۳۷-۵۸ بازجستی انتقادی در منابع: مطالعه‌ای موردی در نسب فاطمیان
علی بایابی سیاب
- ۵۹-۹۰ ارزیابی عملکرد پارلمانی نمایندگان بوشهر در چالش میان حقوق مردم و قدرت
حاکمیت پهلوی مطالعه موردی: علی دشتی و احمد اخگر
فروغ بحرینی، سیمین فصیحی
- ۹۱-۱۱۲ کارکرد حمام و استحمام در بازتاب تمایزات اجتماعی جامعه ایران در عصر قاجار
غفار پوربختیار
- ۱۱۳-۱۳۴ نقش دولت در اقتصاد؛ بازخوانی آرا و اندیشه‌های احمد متین‌دفتری
حسن رجبی‌فرد
- ۱۳۵-۱۶۲ جایگاه احمدخان دنبلی خویی در سیاست اتحاد اسلام حکومت عثمانی در قفقاز
محمد عزیزنژاد، فاطمه جعفرنیا
- ۱۶۳-۱۸۵ بازتاب هویت اجتماعی امامیه ری در کتاب *التنصیر*
مهناز کوهی، مجتبی گراوند، سید علاءالدین شاهرخی، داریوش نظری

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۶-۱۳

ائتلاف شکننده؛ تحلیلی بر پیروزی کاندیدای حزب توده از حوزه انتخاباتی اصفهان در انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی (۱۳۲۲ش / ۱۹۴۳م)^۱

محمد افق‌ری^۲
مرتضی نورائی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

چکیده

در پی اشغال ایران به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰ هجری شمسی و با استعفای رضاشاه، انتخابات مجلس چهاردهم در فضایی کاملاً متفاوت برگزار شد. حزب توده در این دوره توانست نمایندگانی را از مناطق عمدتاً شمالی کشور که تحت اشغال نظامی ارتش سرخ بود روانه مجلس کند. در بین نامزدهای حزب توده، وضعیت تقی فداکار به عنوان داوطلب نمایندگی از اصفهان تا حدودی متفاوت بود. نخست آنکه اصفهان در مرکز کشور و خارج از حوزه نفوذ همسایه شمالی قرار داشت؛ دوم اینکه توفیق یک کاندیدای چپ‌گرا در حوزه انتخاباتی که به داشتن فرهنگی سنتی و محافظه‌کار شناخته شده بود، امری بعید می‌نمود؛ از این رو بررسی انتخابات مجلس چهاردهم در اصفهان تحقیقی مجزا می‌طلبد. پژوهش حاضر در پاسخ به پرسش که موفقیت نامزد حزب توده در این انتخابات تابع چه عواملی بود این فرضیه را مطرح می‌کند که عامل اصلی کامیابی تقی فداکار در رسیدن به نمایندگی اصفهان، ائتلافی شکننده با دو نامزد محافظه‌کار بود که از قضا به شدت با حزب توده زاویه داشتند. در

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.42330.2727

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.1.0

۲. پژوهشگر پسادکتری تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).

mohammad.afghari@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. nouraei@tr.ui.ac.ir

این مقاله برون‌داد پژوهشی دوره پسادکتری با عنوان «تحلیل مشارکت سیاسی در انتخابات ادوار چهاردهم تا بیست و چهارم مجلس شورای ملی (۱۳۵۷-۱۳۲۲ ه.ش)، مطالعه آرشیوی» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۰ است.

این راستا با تلفیق دو روش کمی و کیفی و استخراج داده‌های مربوط به انتخابات مجلس چهاردهم در حوزه انتخابیه اصفهان از اسناد منتشر نشده آرشیو مجلس شورای ملی، تحلیلی آماری از نتایج شمارش آرا ارائه می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که برخلاف باور رایج، بخش عمده رأی فداکار مربوط به توده‌های روستایی توابع حوزه انتخابیه بود و نه جامعه کارگری شهر اصفهان، به گونه‌ای که راهیابی وی به مجلس، بدون این ائتلاف و رأی روستاها عملاً امکان‌پذیر نبود.

کلیدواژه‌ها: حزب توده، انتخابات، مجلس چهاردهم، اصفهان، تقی فداکار.

مقدمه

انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی به‌عنوان یکی از رقابتی‌ترین ادوار تاریخ پارلمان‌تاریسم در ایران همواره در کانون توجه مورخان و پژوهشگران تاریخ معاصر بوده است. اشغال ایران به‌دست متفقین در جریان جنگ جهانی دوم و استعفای رضاشاه از سلطنت به نفع ولیعهد، جوی از آزادی‌های سیاسی را در کشور به‌همراه داشت و سازوکارهای مرسوم در انتخاب نمایندگان هم‌سو با حکومت را از میان برداشت. در شرایطی که شاه جوان از اعمال نفوذ پدر در چینش وکلای مجلس ناتوان بود، احزاب و جریان‌های سیاسی، یک‌چند توانستند در فضای پدیدآمده کشور نقش‌آفرینی کنند. حزب توده که بلافاصله پس از کناره‌گیری رضاشاه از قدرت تأسیس شد، از شاخص‌ترین این احزاب بود و توانست در انتخابات مجلس چهاردهم موفقیت چشمگیری به دست آورد.

نامزدهای منتسب به این حزب از هفت حوزه انتخابیه ساری، بندر انزلی، لاهیجان، قزوین، فردوس، سبزوار، اصفهان و یک نفر نیز به نمایندگی از طرف ارامنه شمال به مجلس راه یافتند. این نامزدها که عبارت بودند از ایرج اسکندری، فریدون کشاورز، رضا رادمش، عبدالصمد کامبخش، ولی‌الله شهاب فردوس، محمدپروین گنابادی، تقی فداکار و آرداشس آوانسیان، در مجلس چهاردهم اقلیتی را با عنوان «فراکسیون توده» تشکیل دادند که مواضع سیاسی این حزب را نمایندگی می‌کرد و عملاً متمایل به اتحاد جماهیر شوروی بود.

در میان این چهره‌ها، تقی فداکار، نماینده حوزه انتخابیه اصفهان، چه به‌لحاظ خاستگاه جغرافیایی و چه از نظر میزان رأی‌آوری از سایرین متمایز بود. فداکار برخلاف دیگر اعضای فراکسیون توده که عمدتاً به مناطق شمالی کشور تعلق داشتند، از اصفهان می‌آمد. راهیابی نامزدهای توده‌ای‌ها از حوزه‌های انتخابیه شمال کشور که در جریان اشغال نظامی ایران، تحت تصرف ارتش شوروی قرار داشت، در سایه حمایت‌های آشکار مادی و معنوی همسایه شمالی،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۳

رویدادی نامحتمل نیست، اما انتخاب یک نماینده توده‌ای از شهری پرجمعیت در مرکز کشور که مردمانش به داشتن تمایلات محافظه‌کارانه شناخته می‌شدند و در دوران اشغال کشور به دست متفقین، در حوزه نفوذ انگلستان بود، در خور تأمل و واکاوی بیشتر است. مضاف بر این، فداکار علی‌رغم جایگاه به مراتب نازل‌تر از شخصیت‌هایی مانند اسکندری، رادمنش یا کشاورز در سلسله‌مراتب حزبی، با رأی مردمی بسیار بالاتری به کرسی مجلس رسیده بود؛ از این روست که بررسی و تحلیل عوامل دخیل در انتخاب وی از اصفهان، رویکردی ویژه می‌طلبد.

پیشینه پژوهش

باید گفت که از نظر پیشینه پژوهشی، اثری که منحصراً مختص به تحلیل انتخابات اصفهان در مجلس چهاردهم شورای ملی باشد موجود نیست، تنها در خلال کتب و مقالات تاریخی نویسندگان معاصر می‌توان مواردی را یافت که به‌طور ضمنی به فرایند این انتخابات و چگونگی موفقیت نامزد حزب توده اشاراتی داشته‌اند.

آبراهامیان، ذیل بررسی انتخابات مجلس چهاردهم، به‌طور موجز نگاهی به حوزه انتخابیه اصفهان داشته است (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۴۰). صرف‌نظر از تمایلات ایدئولوژیک حاکم بر کتاب *ایران بین دو انقلاب* که ارائه یک جمع‌بندی واقع‌بینانه از علل اصلی رأی‌آوری تقی فداکار را تحت‌الشعاع قرار داده، نباید از نظر دور داشت که دست‌کم در رابطه با انتخابات اصفهان، این اثر صرفاً بر اسناد وزارت خارجه بریتانیا تکیه دارد و از سایر اسناد داخلی موجود در این زمینه بی‌بهره است.

ابطحی و کشتی‌آرا نیز در مقاله‌ای دیگر، با هدف بررسی کارنامه سیاسی تقی فداکار، وقایع انتخابات اصفهان در مجلس چهاردهم را واکاوی کرده‌اند (ابطحی و کشتی‌آرا، ۱۳۹۲: ۲۸). لیکن از آنجاکه اطلاعات این پژوهش مبتنی بر اسناد انتخابات نیست و شیوه ارجاع‌دهی آن بیشتر جنبه کتابخانه‌ای و مطبوعاتی داشته، چه از نظر آمار و ارقام و چه به‌لحاظ تحلیل روند انتخابات، با نواقصی مواجه است.

پژوهشی دیگر، با عنوان «سرگذشت گریزناپذیر اتحادیه‌های مستقل کارگری اصفهان»، با وجود آنکه به ائتلاف بین فداکار و دو نامزد محافظه‌کار اشاره می‌کند، به همان دلایل یادشده درباره منبع پیشین، نه آماری دقیق از نتایج انتخابات ارائه می‌دهد و نه تحلیل مستندی از این پدیده تبیین می‌نماید (خسرینا، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

این پژوهش، با بهره‌گیری از اسناد منتشرنشده مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی و بر مبنای یک تحلیل آماری از داده‌های مستخرج از این اسناد، این فرضیات را مطرح

می‌کند که کامیابی فداکار در این انتخابات حاصل تکروی وی در مقابل تصمیمات کمیته مرکزی حزب توده و ائتلاف به‌هنگام با دو کاندیدای محافظه‌کار و ضد توده‌ای انتخابات اصفهان بود که از سید رأی شایان توجهی برخوردار بودند و برخلاف تصور رایج، بخش عمده آرای تقی فداکار که در کامیابی وی نقشی تعیین‌کننده داشت، نه متعلق به بافت کارگری شهر اصفهان که مرهون مشارکت توده‌های روستایی توابع این حوزه انتخابیه بود.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که حوزه انتخابیه اصفهان در این دوره، سهمیه سه نماینده در مجلس شورای ملی داشت. طرح فرضیه درباره این پرسش که چرا حزب توده با همه ادعیه مقبولیت گسترده در اصفهان، از معرفی سه نامزد در انتخابات مجلس خودداری کرد نیز، در پژوهش‌های انجام‌شده تاکنون، مغفول مانده است.

در رابطه با این پرسش، فرضیه مطرح‌شده مقاله حاضر این است که حزب توده بدون تقی فداکار و کارگران حامی او، قادر به رأی‌آوری مؤثر در اصفهان نبود. در نتیجه، ائتلاف خودسرانه فداکار با دو کاندیدای محافظه‌کار، این حزب را در عمل انجام‌شده قرار داد و به‌ناچار از معرفی سه کاندیدای حزبی در انتخابات مجلس چهاردهم منصرف کرد.

حزب توده در اصفهان، پایگاه اجتماعی و چالش‌های درون‌حزبی

طی سال‌های سلطنت رضاشاه، نه کارخانه مدرن ریسندگی و بافندگی در اصفهان تأسیس شد و به تدریج این شهر را به قطب تولید منسوجات صنعتی کشور مبدل کرد (نورائی و رجایی، ۱۳۹۲: ۱۰۵). در پی جذب نیروی کار روزافزون به این کارخانه‌ها تا پایان حکومت پهلوی اول، اصفهان یکی از مراکز عمده کارگری در ایران محسوب می‌شد. با وجود چنین فرصتی، طبیعی بود که حزب توده برای نفوذ در بین کارگران اصفهانی برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای داشته باشد. تنها به فاصله اندکی پس از تأسیس این حزب در تهران، فعالیت توده‌ای‌ها در اصفهان به‌طور محتاطانه شروع شد. در میانه زمستان ۱۳۲۰ شمسی جمعی متشکل از محرم‌علی شمیده، از فعالان تبعیدی به اصفهان، تقی فداکار، وکیل دادگستری، نعمت‌الله بهرام‌پور و احمد کفعمی، از کارگران کارخانه‌های نساجی، به‌همراه تنی چند از سایر کنشگران سیاسی چپ‌گرا، هسته اولیه کمیته ایالتی حزب توده در اصفهان را تشکیل دادند (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۹۸).

ظاهراً می‌توان نخستین رابط این جمع با حزب توده را علی شمیده دانست. وی که اصالتاً آذربایجانی و سال‌ها مقیم بندر انزلی بود، پس از دستگیری در دوره رضاشاه و مدتی حبس در تهران، به اصفهان تبعید شد. شمیده در بحبوحه اشغال ایران، مخفیانه تبعیدگاه خود را به قصد پایتخت ترک کرد و ضمن برقراری ارتباط با کادرهای حزبی به‌ویژه رضا روستا،

دستورالعمل‌هایی را برای پیشبرد اهداف حزب در اصفهان دریافت کرد. با این حال از آنجاکه شمیده خود می‌دانست چهره‌ای شناخته‌شده در این شهر نیست، تقی فداکار را ترغیب کرد تا مسئولیت تشکیلات تازه تأسیس را بر عهده گیرد (شمیده، ۱۳۷۳: ۱۶۹). از زمان اعلام رسمی موجودیت کمیته ایالتی حزب توده در خرداد ۱۳۲۱ تا آذرماه همان سال که اتحادیه‌های پراکنده، یک پارچه در قالب «اتحادیه کارگران اصفهان» گرد هم آمدند، تقی فداکار توانست اعتصابات متعددی را سازماندهی و امتیازاتی به نفع کارگران کسب کند (مدرسی، ۱۳۷۰: ۸۷). دستاوردهای وی در رهبری اعتصابات منجر شد تا جمع کثیری از جامعه کارگری اصفهان به اتحادیه بپیوندند و به برنامه‌های حزب توده اعتماد کنند که البته موفقیت بارزی برای این حزب بود، لیکن این همه ماجرا نبود.

به‌رغم آنکه هواخواهان حزب توده اقبال کارگران اصفهانی را یکسره دستاورد جنبش چپ تحت رهبری این حزب معرفی و به‌نوعی آن را مصادره به مطلوب کرده‌اند، بررسی‌های تاریخی، توجه به نکاتی در رابطه با پایگاه اجتماعی حزب توده در اصفهان را ضروری می‌نماید. بایستی متذکر شد که انگیزه بخش عمده کارگران اصفهانی از پیوستن به اتحادیه، نه ضرورتاً فعالیت سیاسی، بلکه مطالبات اقتصادی و منافع صنفی بود (رجبی‌فرد و سلیمانی، ۱۴۰۰: ۱۱۸). نظر به فرهنگ محافظه‌کار و سنتی اصفهان، کارگران از همان آغاز با تسلط عوامل غیربومی حزب توده بر اتحادیه کارگری سر ناسازگاری داشتند؛ از این‌روست که مرجع تصمیم‌گیری در اتحادیه برای کارگران، نه کادرهای مرکز نشین حزبی، بلکه شخص تقی فداکار بود و او نیز بنا به تشخیص خود با این ادعا که «سوئیچ اصفهان دست من است» (شمیده، ۱۳۷۳: ۱۷۸) تا آنجا که می‌توانست از عضویت کارگران در حزب توده ممانعت می‌کرد. در چنین جوی، تلاش حزب برای ادغام اتحادیه کارگری اصفهان در «شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگران و زحمت‌کشان ایران»، برای اکثر کارگران که «از قدیم با هرگونه سلطه تهران مخالف بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۴۰)، تحمل‌ناپذیر بود و به تنش‌ها دامن می‌زد.

درون کمیته ایالتی حزب توده در اصفهان نیز منازعاتی جدی وجود داشت. کمیته مرکزی مقرر بود که اتحادیه کارگران مستقیماً زیر نظر تهران عمل کند. پافشاری بر تعیین چهره‌های غیربومی مانند محمود بقراطی برای سرپرستی کمیته ایالتی اصفهان، آنجا که کارگران شهر عموماً از فداکار پیروی می‌کردند، در مجموع به ضرر توده‌ای‌ها تمام شد. بقراطی که ظاهراً با انگیزه اسطوره‌سازی و بزرگ‌نمایی‌های مرسوم در تاریخ‌نگاری حزب توده (ترابی فارسانی و توسلی کوپایی، ۱۳۸۸: ۹)، لقب «قهرمان جنوب» گرفته است (URL1)، اصالتاً اهل رشت بود. حضور وی و عباس آذری، کمونیست قدیمی آذربایجانی، به‌عنوان دو عضو از فهرست مشهور

۵۳ نفر (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۲۳۲)، در اصفهان بیشتر موجب ناهماهنگی و اصطکاک درونی کمیته ایالتی بود تا آنکه در راستای پیشبرد اهداف حزبی باشد.

تعارضات داخلی بین تقی فداکار به‌عنوان چهره پذیرفته‌شده کارگران اصفهانی و محمود بقراطی عامل مطمئن کمیته مرکزی حزب، نخستین بار در جریان انتخابات انجمن شهر بروز یافت. فداکار، بقراطی، آذری و تعدادی از نمایندگان کارگران کارخانه‌ها در این انتخابات نامزد شده بودند. با شروع فرایند انتخابات در ۲ مرداد ۱۳۲۲ کمیته ایالتی حزب توده شبانه حدود سه هزار کارگر را بسیج کرده و در چهل ستون، شعبه اخذ رأی، مستقر ساخت تا باتکیه بر برتری عددی در ساعات آغازین رأی‌گیری و ایجاد ازدحام، سایر اقشار شهر به‌ویژه تجار و بازاریان را از شرکت در انتخابات منصرف کند. چنین رویکردی، به زدوخوردی خونین با گروه‌های رقیب انجامید و باعث شد اعضای انجمن نظار در اعتراض به وضعیت آشفته و تأمین‌نشدن امنیت انتخابات، چهل ستون را ترک کنند. عاقبت نیز انجمن به‌دلیل نقض آزادی انتخابات، حاضر به تأیید صحت قانونی آن نشد و از شمارش آرا سرباز زد.

منازعات درونی حزب آنجا مشهود شد که تنها به فاصله دو هفته بعد از انتخابات، تقی فداکار و سایر کاندیداهای کارگری، متفقاً استعفای خود را از شرکت در انجمن شهر اعلام کردند (اصفهان، ۱۳۲۲: ۴) برخلاف فداکار و کارگران اصفهانی هوادارش، بقراطی و آذری، نامزدهای نزدیک‌تر به حزب توده که به دستور کمیته مرکزی عمل می‌کردند، انصراف نداده و در شمارش نهایی همان آرا اخذشده که به دستور استانداری و با حرف‌وحدیث بسیار همراه شد، به انجمن شهر راه یافتند (سرنوشت، شماره ۶، ۲۵ مهر ۱۳۲۲: ۴)

این فرضیه مطرح است که فداکار احتمالاً در ازای استعفای دسته‌جمعی خود و سایر کارگران از انجمن شهر، بر سر تصاحب یک کرسی نمایندگی مجلس چهاردهم با صارم‌الدوله توافق کرده باشد (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۱۱۴). این دیدگاه غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد. صارم‌الدوله اکبرمیرزا مسعود، فرزند ظل‌السلطان، در خلأ قدرت پس از رضاشاه، یکه‌تاز سیاست منطقه و به «سلطان بی‌تاج و تخت اصفهان» مشهور بود (منتظرالقائم و دیگران، ۱۳۹۳: ۳/۳۴) اما چنین فرضیه‌ای، این مسئله را همچنان لاینحل می‌گذارد که چرا بقراطی و آذری حاضر به استعفا از انجمن شهر نشده‌اند. جدال لفظی بین فداکار و بقراطی (شمیده، ۱۳۷۸: ۱۷۸) حکایت از واگرایی بین او با کادرهای توده‌ای غیربومی و اتحادیه کارگران اصفهان با کمیته ایالتی حزب توده دارد.

این اختلافات در جریان کارزارهای انتخاباتی مجلس چهاردهم به اوج خود رسید. بقراطی و فداکار که هر دو مدعی نمایندگی مجلس بودند، بارها برای حل اختلاف به تهران مراجعت

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۷

کردند (صدری، ۱۳۳۰: ۲۹)، بدون آنکه کمیته مرکزی حزب توده موفق به حل مشکلات شده یا استراتژی مشخصی برای انتخابات مجلس ارائه دهد.

پس از انتخابات مجلس چهاردهم، سیر وقایع در اصفهان چندان به میل حزب توده پیش نرفت. حل اختلافات بین اصفهان و تهران تنها گوشه‌ای از معضلات کمیته مرکزی بود. آنچه لطمه جبران‌ناپذیری به مقبولیت اجتماعی این حزب در اصفهان وارد آورد، موضع‌گیری‌های سیاسی در دفاع آشکار از منافع اتحاد جماهیر شوروی بود. به‌ویژه در ماجرای امتیاز نفت شمال و تظاهرات شورای متحده در پایتخت به نفع این امتیاز، با حمایت علنی سربازان شوروی (خامه‌ای، ۱۳۷۴: ۵۱)، احساسات میهن‌دوستانه بسیاری از کارگران اصفهانی تحریک شد (صدری، ۱۳۳۰: ۷۶).

تعدادی از رهبران اتحادیه کارگری اصفهان مانند احمد کفعمی از پیش‌گامان فعالیت‌های سندیکایی، شمس صدری از کنشگران کارگری سرشناس اصفهان، امیر امیرکیوان که در درگیری با عوامل حزب توده یک چشم خود را از دست داد (کیانی، ۱۳۷۱: ۷۸) و حسین صرافیان، نماینده کارگران کارخانه شهرضا که عاقبت مورد سوءقصد چاقوکشان اجیرشده حزب توده قرار گرفته و جان باخت (دولت‌آبادی، ۱۳۵۰: ۲۸)، از جمله چهره‌هایی بودند که حاضر نشدند مطالبات صنفی خود را دستاویز مطامع سیاسی حزب ببینند.

اینان در دی‌ماه ۱۳۲۳ دست به انشعابی بزرگ زدند و با تأسیس اتحادیه‌ای مستقل ذیل عنوان «اتحادیه کارگران و پیشه‌وران و دهقانان اصفهان» در پایگاه اجتماعی حزب توده ضربه‌ای جدی وارد کردند. حزب توده که مطلق‌انگاران و با نگاه دوست و دشمن (محرم‌خانی و عنبرمو، ۱۳۹۳: ۱۴۷)، تنها خود را متولی امور کارگران ایران می‌دانست، با خرج مبالغ شایان توجه، تهدید، تطمیع و تحریک کارگران توده‌ای به ضرب و شتم کارگران این اتحادیه و حتی قتل صرافیان، نتوانست آن را منحل کند (صدری، ۱۳۳۰: ۱۰۰). پژوهشگران چپ‌گرا، وجود این تشکل را کم‌اهمیت نمایانده و آن را به «مماشات با کارخانه‌داران»، باج‌خواهی و بی‌توجهی به مطالبات کارگران متهم کردند (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۱۲۶). با این حال، یکی از دلایل اصلی رویگرانی کارگران اصفهانی از حزب توده و تشکل‌های کارگری وابسته به آن پیدایش همین اتحادیه مستقل بود.

آبراهامیان ذیل دلایل عقب‌نشینی حزب توده در اصفهان اشاره‌ای به نفوذ این اتحادیه مستقل بر کارگران اصفهانی نمی‌کند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۴۰). وی تضعیف موقعیت حزب توده در اصفهان، مطابق با اردیبهشت ۱۳۲۴ را به یورش حدود هزار نفر روستایی منتسب می‌کند که تحت فرمان سیدضیاءالدین طباطبایی، دفاتر اتحادیه کارگران هوادار حزب توده را

غارت کرده‌اند (همان: ۲۴۱). به‌رغم این ادعا و به‌گواهی اسناد، دفتر حزب توده در اصفهان، یک ماه قبل از این تاریخ، نه به‌دست کشاورزان توابع اصفهان، بلکه توسط کارگران مقیم اصفهان و اعضای همین اتحادیه مستقل منحل شد.

جریان از این قرار بود که توده‌ای‌ها هم‌زمان با برگزاری میتینگ اتحادیه جدیدالتأسیس رقیب در خیابان چهارباغ، به‌سمت کارگران عضو این اتحادیه سنگ‌پرانی کردند و آنان نیز در نتیجه خشم جمعی متقابلاً به محل ساختمان حزبی ریخته، ضمن اینکه اثاثیه کلوپ حزب توده را به خیابان پرتاب کردند، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، محمود بقراطی کادر رده‌بالا و حدود سی نفر دیگر از دست‌اندرکاران کمیته ایالتی حزب توده را مورد ضرب و شتم قرار داده و از اصفهان متواری کردند (صدری، ۱۳۳۰: ۱۰۰؛ طیرانی، ۱۳۸۴: ۲۷۶/۱).

گرچه هم‌زمان با انتخابات مجلس چهاردهم حزب توده در اصفهان از موقعیت مناسبی برخوردار بود، چنین می‌نماید که فداکار، پایگاه اجتماعی حزب توده را در بلندمدت متزلزل می‌دید. او دریافته بود که حمایت کارگران اصفهانی از این حزب چندان هم بی‌چون‌وچرا نیست و همیشگی نخواهد بود. افزون بر این تمایل کمیته مرکزی به کنترل فداکار و اتحادیه کارگران اصفهان توسط کادرهای غیربومی، او را به این جمع‌بندی رسانده بود که رفقای تهرانی قصد دوردنش را دارند؛ از این‌روست که از بدو فعالیت سیاسی در اصفهان تا زمان کناره‌گیری (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲: ۱۹۰/۲) و اخراج رسمی از حزب توده در ۱۳۲۶ شمسی (ابطحی و کشتی‌آرا، ۱۳۹۲: ۳۶)، فداکار آگاهانه خارج از قاعده حزبی بازی می‌کرد. عملکرد او در انتخابات مجلس چهاردهم و ائتلاف با دو نامزد ضدتوده‌ای از مصادیق چنین رفتاری بود.

نامزدهای انتخابات مجلس چهاردهم در اصفهان

به‌غیر از نامزدهای منتسب به حزب توده، چهره‌های سرشناس دیگری نیز داوطلب وکالت مجلس بودند. حسام‌الدین دولت‌آبادی برادرزاده میرزا یحیی دولت‌آبادی، از شخصیت‌های فرهنگی شهر اصفهان که با بسیاری از زمین‌داران محلی روابطی دوستانه داشت (دولت‌آبادی، ۱۳۵۱: ۳۳). حیدرعلی امامی، عضو پیشین انجمن شهر (رجایی، ۱۳۸۷: ۸۸)، نماینده مجلس در دوران رضاشاه و سرمایه‌دار برجسته‌ای که تجارت‌خانه‌اش نه فقط در بازار اصفهان و تهران، بلکه در لندن نیز شعباتی دایر کرده بود (همایی، ۱۳۹۰: ۵۲۳)، عزیزالله اعزاز نیک‌پی، داماد ظل‌السلطان که از ملاکان بزرگ اصفهان و چند دوره عضو و رئیس انجمن شهر بود، از همان آغاز کارزارهای انتخاباتی اعلام کاندیداتوری کردند.

به‌جز این چند تن، محمدعلی اوحدی نماینده اصفهان در ادوار یازدهم تا سیزدهم (اسامی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۹

نمایندگان، ۱۳۵۶: ۱۶۹)، نیز که با وجود فعالیت‌های نسبتاً مؤثر پارلمانی، هرگز نتوانست از تصویر توهین‌آمیزی که روزنامه‌نگاران اصفهانی، البته به ناحق و از سر غرض‌ورزی، از او به‌عنوان یک سده‌ی بی‌سواد ارائه می‌دادند (اصفهان، شماره ۵، ۲۲ فروردین ۱۳۲۲: ۱)، خلاص شود، مجدداً داوطلب نمایندگی شده بود. از سده، دکتر میرحامد سیادت، ریاست وقت بهداری اصفهان (نقش جهان، شماره ۳۹، ۸ آبان ۱۳۲۲: ۴) که بعدها به‌عنوان پدر طب عفونی ایران شهرت یافت هم در فهرست نامزدهای انتخابات اصفهان قرار داشت.

چهره‌های کمتر شناخته‌شده‌ای نیز به‌عنوان کاندیدا در این انتخابات مشارکت کردند. به‌عنوان مثال عبدالله شیخ‌الاسلام پسر علی‌اکبر شیخ‌الاسلام (مهدوی، ۱۳۶۷: ۳۲۶)، به‌پشتوانه سابقه نمایندگی پدرش از اصفهان در مجلس چهارم شورای ملی (مهدوی، ۱۳۸۴: ۳۵۸)، به‌صحنه آمده بود. پدرش شیخ علی‌اکبر، رئیس بلدیۀ اصفهان در دوران قاجار (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۳۷۶)، از علمای مسجدشاهی و بستگان آقا نجفی بود که تا پیش از به‌قدرت رسیدن رضاشاه در منطقه دامنه نفوذ بسیاری داشتند.

باین‌حال، طی دوران سلطنت پهلوی اول تأثیرگذاری سیاسی علمای مسجدشاهی در اصفهان کاملاً تحلیل رفته بود، بسیار بعید می‌نمود که شیخ‌الاسلام بختی برای موفقیت داشته باشد. کاظم سمیعی و علی مهرابی نیز نامزد انتخابات شده بودند. شخصیت اخیر گرچه در سال‌های بعد تا شهرداری اصفهان نیز پیشرفت، در این مقطع، این دو نفر، شهرت و پشتوانه اجتماعی چندانی برای توفیق در انتخابات نداشتند.

اتلاف شکننده فداکار، دولت‌آبادی و امامی

باتوجه به تنوع نامزدهای انتخاباتی در اصفهان، به‌طور طبیعی آرا پخش می‌شد و رقابت نزدیکی بین کاندیداها شکل می‌گرفت. در یک‌سو تقی فداکار از پشتیبانی کارگران کارخانه‌های اصفهان بهره می‌برد و در سوی دیگر، حیدرعلی امامی باتوجه به خاستگاه طبقاتی خود، از حمایت تجار، بازاریان و اصناف شهر برخوردار بود. حسام دولت‌آبادی، اگرچه با سابقه تصدی پست‌های غالباً اجتماعی و فرهنگی در سازمان اداری شهر، می‌توانست رأی فرهنگیان را از آن خود کند، نقطه قوت وی اساساً رأی توده‌های شهری نبود. علاوه بر جمعیت روستایی زادگاه وی یعنی دولت‌آباد که به‌طور طبیعی حامی وی بودند، زدوبندهای حسام با مالکان برخوردار به‌ویژه خوانین خاندان برومند گزی (دولت‌آبادی، ۱۳۵۱: ۳۳) که از دیرباز در هر انتخاباتی، آرای انبوه رعایای خود را به سبد کاندیداهای مورد حمایتشان سرازیر می‌کردند (فراهانی، ۱۳۹۳: ۶۵/۵)، برگ برنده وی بود.

اعزاز نیک‌پی نیز از این قاعده مستثنی نبود. بررسی سبد رأی این کاندیدا در تحلیل عوامل شکل‌گیری ائتلاف بین فداکار، دولت‌آبادی و امامی، ضروری است. اگرچه خویشاوندی اعزاز با صارم‌الدوله برادر همسرش، عامل ترقی وی در کارزارهای انتخاباتی تلقی شده است (همایی، ۱۳۹۰: ۶۹۱)، به باور خود وی، به دلیل رقابت‌های درونی خاندان مسعود، این نسبت سببی بیش از آنکه بستری برای موفقیتش باشد، عاملی بازدارنده بود (اعزاز نیک‌پی، ۱۳۴۷: ۱۰۰). این ادعا نیازمند بحث است. پیشرفت‌های اعزاز در عالم سیاست را علاوه بر خواستگاه اجتماعی، بایستی به شم سیاسی خود وی نیز نسبت داد. نیک‌پی، بدون حمایت صارم‌الدوله هم می‌توانست رأی انبوهی از کشاورزان شاغل در املاک گسترده‌اش را وارد فرایند انتخابات کند. شاهد این قضیه آن است که او پس از شکست در انتخابات اصفهان، بی‌درنگ به‌عنوان کاندیدای شهرضا سر برآورد و باوجود آنکه در شهرضا معروفیت محلی نداشت، باز هم توانست رأی چشمگیری از روستاییان منطقه لنجان را به دست آورد (صمان شهرضا، دوره ۱۴).

نزدیک‌شدن اعزاز نیک‌پی به احمد قوام را نیز می‌توان گواه دیگری بر فراست وی در سیاست دانست. اعزاز اگرچه از تلاش برای رسیدن به کرسی وکالت مجلس چهاردهم طرفی نیست، بعدها در دولت قوام تا وزارت و معاونت نخست‌وزیری نیز پیش رفت و در دوره پانزدهم مجلس، با مطرح‌کردن خود به‌عنوان کاندیدای اصلی حزب دموکرات، بالاخره به آرزوی دیرینه‌اش رسید (اعزاز نیک‌پی، ۱۳۴۷: ۱۳۸؛ مذاکرات مجلس، ۳ دی ۱۳۲۶) و نماینده اول اصفهان شد (صمان، دوره ۱۵).

وجود همین چهار کاندیدا در حوزه‌ای که سه کرسی نمایندگی داشت کافی بود تا رقابت تنگاتنگی در انتخابات پدید آید؛ بنابراین، فداکار اگر قصدی جدی برای نمایندگی مجلس داشت به‌ناچار باید با سایر کاندیداها ائتلاف می‌کرد، زیرا سبد رأی وی تنها شامل کارگران بود. برآوردهای متفاوتی از تعداد کارگران شاغل در صنایع نساجی اصفهان در این مقطع ارائه شده است. دقیق‌ترین برآورد را می‌توان از آماری که به سال ۱۳۲۴ شمسی احصا شده به دست آورد که تعداد کارگران شاغل در کارخانه‌های نه‌گانه اصفهان را چیزی حدود ۱۰۲۰۰ نفر می‌داند (رجایی ۱۳۹۳: ۱۳۲).

ارزیابی دیگری از ساختار طبقاتی ایران، اعضای اتحادیه کارگران اصفهان را تا ۱۴ هزار نفر برآورد کرده است. (برزین، ۱۳۷۳: ۲۰) این اعداد را می‌توان کم‌وبیش برای آبان ۱۳۲۲ یعنی زمان برگزاری انتخابات مجلس چهاردهم معتبر دانست. از این تعداد بایستی آمار زنان، کودکان و کارگران زیر بیست سال را که حق رأی نداشتند کم کرد و البته جمعیت کارگرانی را که در

سایر صنوف و نهادها، مثلاً اداره سیلو یا کارگاه‌های سنتی و دستی فعال بوده‌اند، بدان افزود. با این اوصاف، فداکار در حالت مطلوب می‌توانست چیزی بین ۱۰ تا ۱۲ هزار رأی در اصفهان کسب کند. نتایج شمارش آرا در شهر نیز مؤید همین مطلب است.

با این تعداد رأی‌دهنده نه تنها برای فداکار، بلکه برای هیچ نامزد دیگری که سبد رأی وی تنها متکی به توده‌های شهری باشد، اقبالی متصور نبود. حوزه انتخابیه اصفهان در انتخابات مجلس چهاردهم، علاوه بر شهر، شامل توابع پرجمعیتی مانند برخوار، اردستان، جی و برزرو، کوهپایه، ماربین و رودشتین می‌شد. تا پیش از تحولات جمعیتی کشور، خصوصاً اصلاحات ارضی که موجی از مهاجرت روستاییان به شهرها را در پی داشت (الهیاری، ۱۳۹۱: ۳۴)، جمعیت رأی‌دهنده روستایی در این حوزه انتخابیه، بر جمعیت شهری غلبه‌ای قاطع داشت. به‌طور سنتی رأی روستاها به اشاره خوانین و به نفع کاندیداهای حامی منافع عمده مالکان، روانه صندوق‌ها می‌شد. این پدیده که بیش‌وکم در کل کشور مشهود بود و از آن با عنوان تحقیرآمیز رأی «گوسفندوار» یاد می‌شد، همواره مورد انتقاد روشنفکران و ارباب جراید اصفهان قرار می‌گرفت (ارژنگ، شماره ۳، ۲۲ فروردین ۱۳۰۴: ۱).

با وجود همه این اعتراضات، واقعیت حاکم بر جریان انتخابات در ایران چنین بود که خوانین و ملاکان هر منطقه، با صرف هزینه‌ای اندک و سازماندهی مناسب، می‌توانستند رأی توده‌وار رعایای خود را در انتخابات به کار اندازند. اصفهان نیز از این قاعده پیروی می‌کرد. نظر به رونق نسبی اقتصاد کشاورزی اصفهان (شفقی، ۱۳۸۱: ۲۴۵)، روابط ارباب-رعیتی در این نقطه از کشور پیشینه‌ای دیرینه داشت (لمبتن، ۱۳۶۲: ۴۷۴ و ۴۶۲) که تا انقلاب سفید عملاً به قوت خود باقی ماند.

نرخ مشارکت رأی‌دهندگان توابع حوزه انتخابیه که مصلوب‌الاراده رأی خود را در اختیار زمین‌داران قرار می‌دادند، گاه تا سه برابر مشارکت نسبتاً آزادانه و آگاهانه‌تر توده‌های شهری فزونی می‌یافت؛ از این رو، تنها بخت نمایندگی برای کاندیداهایی محتمل بود که می‌توانستند از حمایت مالکان عمده برخوردار شوند. این مسئله می‌تواند در تحلیل انگیزه‌های فداکار به ائتلاف با کاندیداهای غیرتوده‌ای مفید واقع شود.

شمیده مدعی است که فداکار ضمن ملاقات با صارم‌الدوله، به ملاک بزرگ اصفهان فهمانده است که «ما با کاندیدای شما کاری نداریم و شما هم با ما کار نداشته باشید» (شمیده، ۱۳۷۳: ۱۸۳). به‌رغم این ادعا، فداکار مشخصاً با هدف یک معامله سیاسی سرنوشت‌ساز با اکبر مسعود دیدار کرده بود. چنانچه گذشت، کمیته مرکزی حزب توده تمایل داشت تا محمود بقراطی را به‌عنوان کاندیدای نمایندگی اصفهان معرفی کند و این مسئله منجر به اعتراض فداکار شده بود

که نمایندگی اصفهان را حق خود می‌دانست. در چنین شرایطی تقی فداکار با دو کاندیدای محافظه‌کار مورد حمایت صارم‌الدوله، یعنی دولت‌آبادی و امامی ائتلاف کرد و حزب توده را در عمل انجام‌شده قرار داد.

اینک حزب یا باید فداکار را اخراج و بر انتخاب بقراطی و شکل دادن ائتلافی تماماً توده‌ای پافشاری می‌کرد یا با انتشار اعلامیه‌ای تنها به دفاع از فداکار (و نه ائتلاف او با محافظه‌کاران و سرمایه‌داران) بسنده می‌کرد. راه معقول برای حزب انتخاب روش دوم بود (صدری، ۱۳۳۰: ۲۹). اتخاذ هر سیاست دیگری، تفاوت آرا ائتلاف دولت‌آبادی، امامی، فداکار را با آرا فهرست مورد حمایت حزب توده آشکار و وزن واقعی رأی این حزب را در اصفهان مشخص می‌کرد. اتفاقی که نه تنها باعث سرخوردگی طرف‌داران حزب توده می‌شد، چه بسا شانس داشتن همان یک نامزد کمتر مطلوب را نیز به مخاطره می‌انداخت.

فداکار واقف بود که برخلاف انتخابات انجمن شهر، در انتخابات مجلس، این رأی توابع است که نتیجه نهایی را رقم خواهد زد. این مسئله می‌تواند انگیزه‌های وی از گفت‌وگو و توافق با صارم‌الدوله، بر سر انصراف از انتخابات انجمن شهر را تبیین کند. با ارائه این تحلیل، می‌توان دریافت که چرا حزب توده در حوزه انتخابیه اصفهان که سه نماینده داشت تنها به کاندیداتوری فداکار بسنده کرد و دیگر صحبتی از نمایندگی بقراطی به میان نیامد. موضوع وقتی ابعاد روشن‌تری به خود می‌گیرد که بدانیم کادرهای مؤثر حزبی، به‌ویژه بقراطی و اطرافیان‌ش همچنان از سیر وقایع مکدر بوده و برخلاف بیانیه حزب، اساساً به فداکار رأی نداده‌اند (صدری، ۱۳۳۰: ۳۰).

این ائتلاف برای دو کاندیدای راست‌گرا نیز بی‌منفعت نبود. مهم‌تر از همه آنکه دولت‌آبادی و امامی می‌توانستند بر روی رأی چشمگیر کارگران اصفهانی حساب باز کنند. چنانچه گذشت رأی کارگران، نتیجه انتخابات انجمن شهر را رقم زده بود. به‌علاوه، برخورداری از حمایت کارگران می‌توانست چهره‌ای مترقی و متفاوت با نمایندگان عصر رضاشاه از آنان به نمایش درآورد. با این همه، از آنجاکه سنخیتی بین باور و منش سیاسی فداکار با دولت‌آبادی و امامی وجود نداشت این ائتلاف بسیار ناپایدار و شکننده بود. تنها چندی پس از انتخابات، اعضای ائتلاف در مجلس مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. دولت‌آبادی عملکردی محافظه‌کارانه و ضدکمونیستی داشت. وی با اتحادیه کارگران، پیشه‌وران و دهقانان اصفهان همراهی می‌کرد و با کمک مالی ملاکان، اتحادیه کشاورزان را تأسیس کرد که موضعی شدیداً علیه حزب توده داشت (دولت‌آبادی، ۱۳۵۰: ۲۷؛ کتابی ۱۳۷۷: ۱۶۱). امامی نیز میلیونری سرشناس بود که تفکر چپ، امثال وی را موجب فقر و فاقه و بانی استثمار طبقه کارگر معرفی می‌کرد. ائتلاف فداکار

با این دو چهره که در متون رسمی حزب توده به عنوان «عوامل ارتجاع» تلقی می‌شدند، حتی برای کارگران هوادارش نیز ثقیل می‌نمود.

انتخابات مجلس چهاردهم در اصفهان

دو هفته پس از انتخابات پرحرف و حدیث انجمن شهر، در ۱۷ مرداد ۱۳۲۲ انجمن نظار انتخابات حوزه انتخابیه اصفهان با دستور فرج‌الله بهرامی، استاندار وقت و دعوت از نمایندگان طبقات شش‌گانه و معتمدان محلی شهر منعقد شد. برخلاف نظر آبراهامیان (۱۳۸۹: ۲۴۲)، رئیس انجمن نظار انتخابات صارم‌الدوله نبود. این سمت طی رأی‌گیری مخفی اعضای انجمن، ابتدا با اکثریت آرا به علم‌الهدی شیرازی اختصاص یافت، اما وی به دلایل نامعلومی از ریاست انجمن استعفا کرد و سید عبدالعلی عقدایی، متولی مدرسه علمیه نیم‌آورد جایگزین او شد. اعزاز نیک‌پی که خود کاندیدای انتخابات بود به عنوان نایب‌رئیس و ملاذالاسلام، احمد عرفان و مجتبی دولت‌آبادی، پسرعموی حسام‌الدین دولت‌آبادی کاندیدای دیگر انتخابات، به سمت منشی‌گری انجمن برگزیده شدند (صمان، دوره ۱۴).

مقارن با ایام تبلیغات، نشانه‌هایی از ائتلاف فداکار، دولت‌آبادی و امامی در مطبوعات محلی اصفهان به چشم می‌خورد. روزنامه اصفهان به سردبیری امیرقلی امینی، درحالی‌که چهار نامزد انتخاباتی را برای نمایندگی اصفهان توصیه می‌کرد، چنین نوشت: «حسام دولت‌آبادی، تقی فداکار، حیدرعلی امامی، اعزاز نیک‌پی هر چهار نفر برای نمایندگی دوره چهاردهم صلاحیت دارند، ای کاش شهر اصفهان چهار نماینده داشت، ولی شما به ذوق و سلیقه خودتان سه نفر از این چهار نفر را انتخاب کنید.» (اصفهان، شماره ۴۸، ۹ آبان ۱۳۲۲: ۲) جریده سرنوشت به مدیریت جواد مجدزاده صهبا، پسر مجدالاسلام کرمانی، از مشروطه‌خواهان برجسته، در سرمقاله‌ای با عنوان «کاندیدای ما»، ضمن بیان اهمیت انتخابات پارلمانی و شمه‌ای از آزادی‌خواهی پدرش، تمام‌قد از کاندیداتوری حسام‌الدین دولت‌آبادی دفاع کرد (سرنوشت، شماره ۹، ۱۶ آبان ۱۳۲۲: ۱). چندی بعد که زمزمه ائتلاف دولت‌آبادی با فداکار و امامی بر سر زبان‌ها افتاد، سرنوشت در حمایت از این ائتلاف، اما همچنان با محوریت حسام دولت‌آبادی موضع‌گیری کرده و به فعالیت تبلیغاتی پرداخت (سرنوشت، شماره ۱۰، ۲۳ آبان ۱۳۲۲، ۱).

روزنامه نقش جهان به‌غیر از دولت‌آبادی، نامزدهای دیگری از جمله اعزاز نیک‌پی و عبدالله شیخ‌الاسلام را توصیه می‌کرد (نقش جهان، شماره ۴۰، ۱۱ آبان ۱۳۲۲: ۳). تنها احمد عرفان مدیر مسئول روزنامه عرفان، شاید از آن جهت که خود دست‌اندرکار برگزاری انتخابات بود، به‌منظور جلوگیری از ایجاد شائبه جانب‌داری، بی‌طرفی را در روزنامه‌اش حفظ کرد و برای

نامزد خاصی تبلیغ نمی‌کرد. هرچند او هم ظاهراً منعی در انعکاس نظرات و تبلیغات دیگران نمی‌دید (عرفان، شماره ۲۱۸۴، ۲۵ آبان ۱۳۲۲: ۱). در مجموع، نام‌های مشترکی که در مطبوعات مطرح شده و احتمال نمایندگی‌شان می‌رفت، این چهار نفر بودند: دولت‌آبادی، اعزاز نیک‌پی، فداکار و امامی. با توجه به سه کرسی حوزه انتخابیه اصفهان، یکی از این افراد قطعاً حذف می‌شد.

واقعۀ مهمی که در گرماگرم انتخابات اصفهان بروز کرد، تمارض استاندار به کسالت مزاج بود. بهرامی که در آغاز با صدور بیانیه‌ای قول تأمین آزادی انتخابات را داده بود (نقش جهان، شماره ۳۷، ۱ آبان ۱۳۲۲: ۱)، هم‌زمان با برگزاری انتخابات، وقتی که دخالت‌های بی‌رویه ملاکان را به عینه دید، با وانمودکردن به حملۀ عصبی و از دست دادن قدرت تکلم، میدان را خالی کرد و برای معالجه راهی تهران شد (شهیدی، ۱۳۵۱: ۴۶؛ ۱۳۵۲: ۱۰۸). در غیاب وی، صارم‌الدوله در نقش استاندار بی‌حکم و امضای اصفهان عمل کرده و با تشکیل جلسه در استانداری زمام امور را به دست گرفت.

چنین می‌نماید که بهرامی از عواقب دخالت‌های غیرقانونی، شاهزاده قاجار در انتخابات بیمناک شده و ترجیح داده با این ترفند از خود سلب مسئولیت کند. طرفه آنکه با پایان اخذ رأی و آغاز شمارش آرا، وضعیت استاندار نیز به رو به بهبود گذاشت و روزنامه اصفهان گزارش داد: «کسالت ایشان رفع و به انجام امور استانداری مشغول گشته‌اند» (اصفهان، شماره ۵۴، ۳۰ آبان ۱۳۲۲: ۴).

رخداد دیگری که مؤید تسلط حوزه مرکزی و به تبع آن صارم‌الدوله، بر روند انتخابات و جهت‌دهی آرا به نفع این ائتلاف است، نحوه استقرار صندوق در بلوک ماربین بود. سده، مرکز اصلی جمعیتی این بلوک در انتخابات دو کاندیدای بومی داشت. محمدعلی اوحدی و دکتر میرحامد سیادت هر دو از پشتیبانی بسیاری در این منطقه برخوردار بودند. معضلات انتخابات در ماربین از آنجا شروع شد که انجمن فرعی و محل اخذ رأی این حوزه که عرفاً و طبق سنت ادوار پیشین در سده تشکیل می‌شد، این بار با تصمیم انجمن مرکزی و ظاهراً به صلاحدید اکبر مسعود، به صورت سیار بین رهنان و سده تعیین شد.

این عمل منجر می‌شد اهالی منطقه پرجمعیت سده، روزهای کمتری برای شرکت در انتخابات فرصت داشته باشند. به‌علاوه، رهنان از مناطقی بود که زمین‌های کشاورزی و طبیعتاً رأی‌رعیای آن، عمدتاً تحت کنترل خاندان قهرمان، از منسوبان به ظل‌السلطان بود (افقری، ۱۳۹۸: ۱۴۶). در حین برگزاری انتخابات، زمانی که عده‌ای از اهالی سده برای ریختن آرا خود به صندوق رهنان مراجعه کردند «مردم آن قریه به‌عنوان اینکه شما ساکن سده هستید و باید

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۲۵

همان‌جا رأی خود را در صندوق ریخته باشید از آن‌ها جلوگیری می‌نمایند. در نتیجه نزاع سختی واقع و یک نفر در اثر ضرباتی که به سرش وارد می‌آید مقتول و چند نفر دیگر مجروح می‌شوند» (اصفهان، شماره ۵۲، ۲۳ آبان ۱۳۲۲: ۴). به نظر می‌رسد صارم‌الدوله با علم به اینکه ائتلاف مورد حمایتش در مابین رأی‌چندان نخواهد آورد، به چنین سیاستی روی آورده است.

به هر روی تردیدی نیست که انتخابات اصفهان در فضایی تحت نفوذ و کنترل صارم‌الدوله انجام گرفت. نتایج شمارش آرا مطابق با صورت‌مجلس انجمن نظار انتخابات که در ۵ آذر ۱۳۲۲، اعلام نهایی شد، چنین بود: (صمان، دوره ۱۴).

جدول ۱. نتایج انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در حوزه انتخابیه اصفهان

نام داوطلب	تعداد آرا
تقی فداکار	۳۰۴۲۴
حسام‌الدین دولت‌آبادی	۲۹۷۵۴
حیدرعلی امامی	۲۸۳۵۶
عزیزالله اعزاز نیک‌پی	۱۵۶۶۸
محمدعلی اوحدی	۴۱۴۳
کاظم سمیعی	۲۲۲۷
علی مهرابی	۱۰۶۶
سیدمهدی فاطمی	۷۷۴
میرحامد سیادت	۵۵۳
کل آرا	۴۰۱۳۳

به نظر می‌رسد که استراتژی فداکار در مواجهه با کمیته ایالتی حزب توده موفقیت‌آمیز بوده است، بقراطی سرانجام با واقعیت کنار آمده و از کاندیداتوری در انتخابات مجلس منصرف شد. عباس آذری نیز مطابق صورت‌مجلس تدوین شده انجمن نظار، در شمارش نهایی آرا، تنها با ۳۵ رأی جایگاه تحقیرآمیز هجدهم را به خود اختصاص داد (صمان، دوره ۱۴).

تحلیل آماری نتایج انتخابات با تأکید بر نقش ائتلاف نامزدهای پیروز در یک نگاه اجمالی، مشاهده می‌شود که پیروزهای نهایی انتخابات، کاندیداهای مؤتلف و مورد حمایت صارم‌الدوله بوده‌اند. همبستگی معنادار بین تعداد آرای فداکار، دولت‌آبادی و

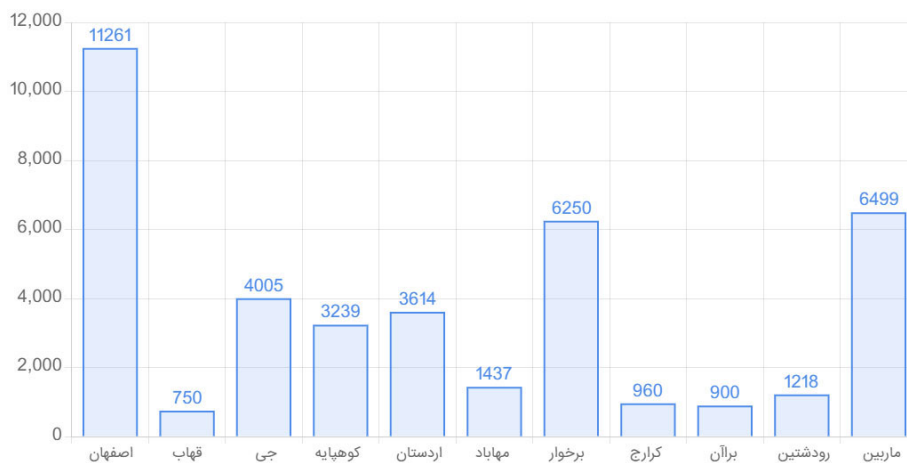
۲۶ / ائتلاف شکننده؛ تحلیلی بر پیروزی کاندیدای حزب توده از حوزه انتخابیه اصفهان در ... / افقری و ...

امامی و فاصله این آرا با نفر چهارم یعنی عزیزالله اعزاز نیک‌پی، به لحاظ کمی مؤید وجود چنین ائتلافی است. طبق اطلاعات مستخرج از صورت‌مجلس انجمن نظار انتخابات، از ۲۱ هزار برگه تعرفه تخصیص داده شده به شهر اصفهان (عرفان، شماره ۲۱۷۳، ۵ آبان ۱۳۲۲: ۱)، تنها اندکی بیش از ۱۱ هزار تعرفه استفاده شده بود (صمان، دوره ۱۴).

جدول ۲. تعداد تعرفه توزیع شده و آرای مأخوذه به تفکیک شعبه

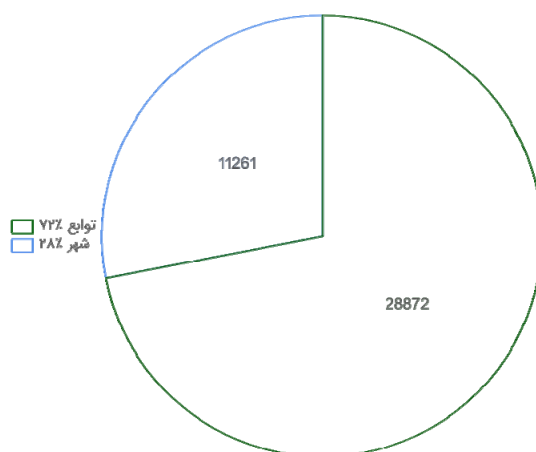
نام حوزه	تعرفه توزیع شده	آرای مأخوذه	آرای سفید و ناخوانا	آرای اضافی
اصفهان	۱۱۲۶۱	۱۱۲۶۱	۱۴۳	ندارد
قهاب	۷۵۰	۷۵۳	ندارد	۳
جی و برزروود	۴۰۰۵	۴۰۰۵	۵	ندارد
کوهپایه	۳۲۳۹	۳۲۳۹	۳	ندارد
اردستان	۳۶۱۴	۳۶۲۵	ندارد	۱۱
مهاباد	۱۴۳۷	۱۴۴۸	ندارد	۱۱
برخوار	۶۲۵۰	۶۴۰۳	ندارد	۱۵۳
کرارج	۹۶۰	۹۶۰	ندارد	ندارد
برآآن	۹۰۰	۹۰۰	ندارد	ندارد
رودشتین	۱۲۱۸	۱۲۱۸	ندارد	ندارد
ماربین	۶۴۹۹	۶۵۰۴	ندارد	۵
مجموع	۴۰۱۳۳	۴۰۳۱۶	۱۵۱	۱۸۳

بلااستفاده ماندن حدود نیمی از تعرفه‌های اخذ رأی در شهر اصفهان نشان می‌دهد علی‌رغم تشویق مطبوعات به مشارکت، شهرنشینان از نخستین انتخابات پس از استعفای رضاشاه چندان استقبال نکرده‌اند. انجمن مرکزی به موازات تلاش برای بالابردن رأی توده‌های شهری، چنانچه شرح آن درباره حوزه فرعی ماربین گذشت، سعی در جهت‌دهی رأی توابع به نفع ائتلاف فداکار، دولت‌آبادی و امامی داشت. در ادوار گذشته، برتری رأی توابع نسبت به شهر امری عادی بود. گاه اتفاق می‌افتاد که تنها رأی حوزه روستایی برخوار به بیش از دو برابر حوزه شهری می‌رسید و این در حالی است که وزن رأی ماربین به مرکزیت سده تقریباً با برخوار برابری می‌کرد (صمان، دوره ۶).



نمودار ۱. تعداد تعرفه توزیع شده در حوزه‌های اصلی و فرعی

غلبه رأی توابع بر شهر اصفهان تا انتخابات مجلس بیستم همچنان ادامه یافت، با این وجود در دوره بحث شده، هرچند در مجموع رأی توابع با قاطعیت از رأی شهر پیشی جسته بود، به نسبت ادوار پیشین چشمگیری داشت. مطابق جدول شماره ۲ مشاهده می‌شود که نه برخوار و نه ماریین به عنوان کانون‌های جمعیتی حوزه انتخابیه، نتوانسته‌اند رأی در حد شهر اصفهان به صندوق بیندازند. میزان تعرفه توزیع شده و مقایسه وزن رأی شهر و توابع، به ترتیب در نمودار میله‌ای شماره ۱ و نمودار دایره‌ای شماره ۲ نمایش داده شده است.



نمودار ۲. مقایسه وزن رأی شهر و توابع

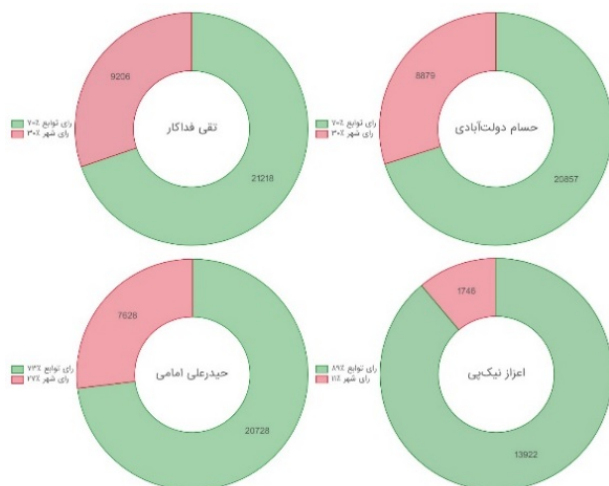
طبیعتاً همه ۱۱ هزار رأی شهر را نیز نمی توان متعلق به کارگران دانست و باید سهمی هم برای مشارکت سایر طبقات جامعه به ویژه اصناف و بازاریان منظور کرد. حتی اگر تعداد افرادی را که به گواهی شاهدان عینی انتخابات، به طور غیرقانونی، مکرراً در حوزه مرکزی رأی داده اند، نادیده انگاریم (نقش جهان، شماره ۴۴، ۲۵ آبان ۱۳۲۲: ۱)، جمع آرا مأخوذه در کل حوزه انتخابیه بالغ بر ۴۰ هزار رأی بود که سهم رأی شهر در این میان تنها حدود ۲۸ درصد محاسبه می شود.

آمار تفکیکی رأی کاندیداها در شهر و مقایسه آن با رأی توابع نمای دقیق تری از انتخابات عرضه می کند. داده های جدول شماره ۳ که هم زمان از صورت مجلس انجمن نظار انتخابات و مطبوعات محلی اصفهان به دست آمده (صمان، دوره ۱۴؛ اصفهان، شماره ۵۵، ۳ آذر ۱۳۲۲: ۴)، نشان می دهد که بخش عمده آرای فداکار و دو نامزد مؤتلف وی، رأی جامعه کارگری نیست، بلکه مربوط به روستاییان حوزه انتخابیه است که حزب توده در بین آنان نفوذ چندانی نداشت.

جدول ۳. نتیجه شمارش آرای کاندیداها به تفکیک شهر و توابع

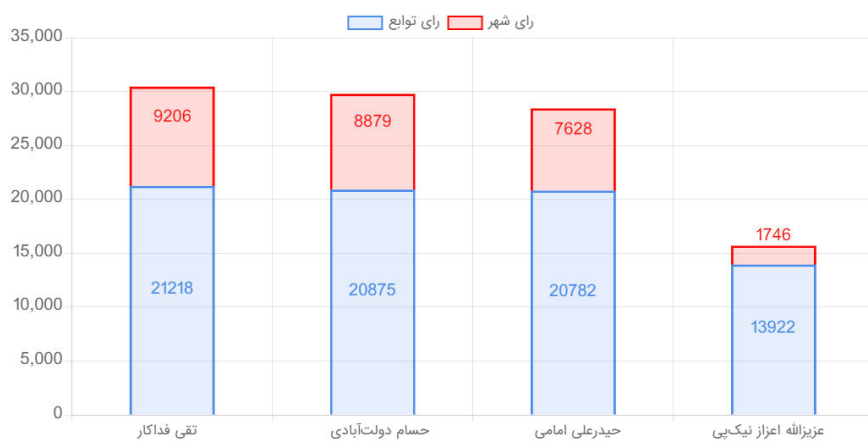
نام داوطلب	رأی شهر	رأی توابع
فداکار	۹۲۰۶	۲۱۲۱۸
دولت آبادی	۸۸۷۹	۲۰۸۷۵
امامی	۷۶۲۸	۲۰۷۲۸
اعزاز نیک پی	۱۷۴۶	۱۳۹۲۲
اوحدی	۵۵۸	۳۵۸۵
سمیعی	۶۳۵	۱۵۹۲
کل آرا	۱۱۲۶۱	۲۸۸۷۲

این داده ها به منظور بررسی تطبیقی برای چهار نامزد اول انتخابات در نمودار شماره ۳ به نمایش درآمده اند.



نمودار ۳. مقایسه وزن رأی شهر و توابع ۴ کاندیدای اول

مؤتلفان تقریباً ۷۰ درصد آرای خود را در توابع و ۳۰ درصد آن را در شهر به دست آورده‌اند. این وضعیت درباره کاندیدای چهارم یعنی نیکبانی تغییر می‌کند. وی به‌عنوان کاندیدای منفرد، تنها ۱۱ درصد آرای خود را از شهر به دست آورده و ۸۹ درصد سبد رأیش را مدیون روستاییان بود. همین مسئله از دید کمی بازگوکننده آن است که کارگران طرفدار فداکار در شهر غالباً به امامی و دولت‌آبادی هم رأی داده‌اند، ولی از انتخاب اعزاز نیکبانی امتناع کرده‌اند.



نمودار ۴. مقایسه وزن رأی شهر و توابع

قریب به چهارده هزار رأی اعزاز نیک‌پی در توابع نشان می‌دهد که تنها رأی نفر چهارم در توابع رأی نفر اول در شهر را شکست می‌داد. براین اساس، موفقیت فداکار بدون ائتلاف با امامی و دولت‌آبادی تقریباً غیرممکن بود. جالب‌تر آنکه فداکار بیشتر از دو کاندیدای محافظه‌کار به این ائتلاف نیاز داشت. حتی اگر همه رأی توده شهری دولت‌آبادی و امامی را محصول ائتلاف با فداکار و مختص کارگران بدانیم و آن را کسر کنیم، باز هم این دو به مدد رأی روستاها به مجلس راه می‌یافتند. اما عکس این قضیه صادق نیست، چون فداکار بدون رأی توابع در انتخابات چهارم می‌شد و کرسی نمایندگی را به اعزاز نیک‌پی واگذار می‌کرد. بنابراین تحلیل آماری، دو فرضیه بررسی شده در این پژوهش تأیید می‌شوند که اولاً فداکار نمایندگی‌اش را مدیون تکروی در برابر حزب توده و ائتلاف به موقع با نامزدهای محافظه‌کار بود و ثانیاً به‌رغم باور پیشین درباره اینکه تکیه بر رأی جامعه کارگری، کاندیدای حزب توده را به صحن بهارستان رسانده است، پیروزی فداکار بیشتر مدیون رأی توده‌وار روستاییان توابع اصفهان بود.

نتیجه‌گیری

در میان راه‌یافتگان به مجلس چهاردهم شورای ملی از میان کاندیداهای منتسب به حزب توده، تقی فداکار، نماینده اصفهان، چه به لحاظ جغرافیایی و چه از منظر میزان رأی‌آوری، چهره‌ای متمایز شمرده می‌شود. نمایندگان توده‌ای عمدتاً از حوزه‌های انتخابیه مناطق شمالی کشور به کرسی مجلس در بهارستان دست یافتند که در جریان اشغال ایران به دست متفقین، تحت سلطه ارتش سرخ بود. به‌رغم اینان، فداکار از حوزه انتخابیه اصفهان می‌آمد که در مرکز کشور قرار داشت و به داشتن فرهنگی سنتی و محافظه‌کار شناخته می‌شد. این در حالی است که وی، به لحاظ میزان رأی‌آوری نیز نسبت به سایر نمایندگان حزب توده و مشخصاً شخصیت‌های شناخته‌شده‌تری مانند ایرج اسکندری، رضا رادمنش و فریدون کشاورز برتری چشمگیری داشت. فداکار در حالی توانست در اصفهان بالغ بر ۳۰ هزار رأی به دست آورد که از منظر بافت جمعیتی، در حالت خوش‌بینانه تنها نیمی از این رقم را می‌توانست از سبد رأی جامعه کارگری اصفهان کسب کند. شواهد نشان می‌دهد که در این انتخابات تقی فداکار برخلاف تصمیمات حزب توده و با تشخیص فردی، برای رأی‌آوری به ائتلافی شکننده با دو نامزد محافظه‌کار دیگر، یعنی حسام‌الدین دولت‌آبادی و حیدرعلی امامی دست زد. ائتلافی که حزب توده حاضر به حمایت از آن نشد. اختلافات درونی کمیته ایالتی حزب توده با اتحادیه کارگران اصفهان، وقوف فداکار به این واقعیت که بدون رأی توابع نمی‌توان در انتخابات اصفهان پیروز

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۳۱

شد و پافشاری غیرمعقول کمیته مرکزی حزب توده برای کاندیداتوری چهره‌های غیربومی مانند محمود بقراطی در انتخابات مجلس در حوزه انتخابیه اصفهان، منجر شد تا تقی فداکار در اقدامی غافلگیرکننده با صارم‌الدوله، شاهزاده قاجاری و بزرگ‌ترین ملاک اصفهان، وارد مذاکره شود و در ازای تعهداتی مبنی بر انصراف از انتخابات انجمن شهر، حمایت وی را در قالب ائتلاف با دو کاندیدای محافظه‌کار دیگر برای نمایندگی مجلس به دست آورد. بررسی آماری داده‌های مستخرج از اسناد انتخاباتی مجلس چهاردهم شورای ملی در اصفهان، مؤید آن است که برخلاف باور رایج در پژوهش‌های گذشته، کامیابی تقی فداکار در این انتخابات بیشتر از آنکه محصول حمایت حزب توده و رأی جامعه کارگری شهر باشد، نتیجه مشارکت در همین ائتلاف و بهره‌مند شدن از رأی روستاییان توابع اصفهان بود. این تکروی سیاسی، هرچند فداکار را با بالاترین رأی به‌عنوان یک نماینده توده‌ای به کرسی مجلس چهاردهم رساند، در بلندمدت برای وی تبعات نامطلوبی داشت. در انتخابات مجلس پانزدهم فداکار نه تنها حمایت حزب توده را از دست داد و برای همیشه از رسیدن به نمایندگی مجلس بازماند، بلکه چیزی نگذشت که اخراج رسمی از حزب، عملاً به حیات سیاسی وی پایان داد.

منابع

الف. کتاب‌ها و مقالات

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴) *ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر نی.
- ابطحی، سیدعلیرضا؛ کشتی‌آرا، کیمیا (۱۳۹۲) «گذری اجمالی بر عملکرد تقی فداکار عضو اتحادیه کارگری حزب توده در اصفهان (۱۳۲۰-۱۳۳۲)»، *تاریخ*، (۳۱)، ۴۲-۱۷.
- اسامی نمایندگان (۱۳۵۶) *اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانون‌گذاری*، تهران: بی‌نا.
- اعزاز نیک‌پی، عزیزالله (۱۳۴۷) *تقدیر یا تدبیر؛ خاطرات اعزاز نیک‌پی*، تهران: ابن‌سینا.
- افقری، محمد (۱۳۹۸) تحلیل مشارکت سیاسی در انتخابات ادوار پنجم تا بیست و چهارم مجلس شورای ملی (۱۳۰۲-۱۳۵۷) (مورد مطالعه: حوزه انتخابیه اصفهان)، رساله دکتری گروه تاریخ، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- الهیاری، فریدون (۱۳۹۱) *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، آبادان: پرسش.
- برزین، سعید (۱۳۷۳) «ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، (۸۲ و ۸۱)، ۲۱-۱۴.
- ترابی فارسانی، سهیلا؛ توسلی کوپایی، مریم (۱۳۸۸) «درآمدی بر تاریخ‌نگاری حزب توده»، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری*، دانشگاه الزهراء (س)، ۱۹(۴)، ۲۴-۱.

۳۲ / ائتلاف شکننده؛ تحلیلی بر پیروزی کاندیدای حزب توده از حوزه انتخابیه اصفهان در ... / افقری و ...

- جابری انصاری، حسن (۱۳۲۱) *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*، اصفهان: مجله خرد. خامه‌ای، انور (۱۳۷۲) *خاطرات سیاسی انور خامه‌ای*، تهران: گفتار.
- _____ (۱۳۷۴) «حزب توده ایران؛ ۵۰ سال و ۳ سال»، گزارش، (۵۷)، ۵۳-۵۰.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۴) «سرگذشت گریزناپذیر اتحادیه‌های مستقل کارگری اصفهان (۱۳۲۳-۱۳۲۱)»، گفت‌گو، (۴۳)، ۱۳۱-۹۶.
- دولت‌آبادی، حسام‌الدین (۱۳۵۰) «سیاست و تلاش»، وحید، آذر (۱ و ۲)، ۲۶-۳۱ و ۲۶-۲۸.
- _____ (۱۳۵۱) «سیاست و تلاش»، وحید، (۹ و ۱۰)، ۲۸-۳۴.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۷) *تحولات عمران و مدیریت شهری اصفهان در دوره پهلوی اول*، اصفهان: شهرداری اصفهان.
- _____ (۱۳۹۳) *تحلیل وضعیت نساجی در تحولات شهری اصفهان (۱۳۰۰-۱۳۴۵)*، رساله دکتری گروه تاریخ، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- رجبی فرد، حسن؛ سلیمانی دهکردی، کریم (۱۴۰۰) «تقدم کنش صنفی بر فعالیت سیاسی؛ بررسی مواجهه طبقه کارگر صنعتی با اتحادیه‌های کارگری در اصفهان (۱۳۳۲-۱۳۲۰)»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، ۱۱(۲)، ۱۱۵-۱۳۸.
- شفقی، سیروس (۱۳۸۱) *جغرافیای اصفهان*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- شمیده، محرم‌علی (۱۳۷۳) *زندگی‌نامه شمیده*، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، آلمان: چاپخانه مرتضوی.
- شهیدی، ابوالقاسم (۱۳۵۱) «انتخابات اصفهان در سال ۱۳۲۲ چگونه گذشت و چرا استاندار لال شد؟» وحید، (۱۷)، ۴۱-۵۰.
- _____ (۱۳۵۲) «چگونه استاندار اصفهان لال شد؟»، وحید، (۱۸)، ۱۱۴-۱۰۸.
- صدری، شمس (۱۳۳۰) *در راه وظیفه*، اصفهان: چاپخانه خدایی.
- فراهانی، حسن؛ بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۹۳) *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، جلد ۵، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- کتابی، احمد (۱۳۷۷) «نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اصفهان در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۴»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان (مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*، دانشگاه اصفهان، ۲(۱۵)، ۱۶۸-۱۴۱.
- کیانی، ویدا (۱۳۷۱) «تحولات اتحادیه‌های کارگری در اصفهان (۱۳۳۳-۳۴)»، *گنجینه اسناد*، (۶ و ۵)، ۸۷-۷۲.
- لمبتن، آن (۱۳۶۲) *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- محرم‌خانی، فریبرز؛ عنبرمو، منصور (۱۳۹۳) «بررسی تأثیر مخیله ایرانی بر مارکسیسم حزب توده»، *تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهرا (س)، ۲۴(۲۱)، ۱۱۷-۱۵۰.
- مدرسی، علی (۱۳۷۰) «بخش سیاسی - اقتصادی: پیرامون جریان‌شناسی تاریخ»، یاد، (۲۲)، ۹۱-۶۴.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۳۳

منتظرالقائم، اصغر و دیگران (۱۳۹۳) *دانشنامه تخت فولاد*، جلد ۳، اصفهان: شهرداری اصفهان.
مهدوی، مصلح‌الدین (۱۳۶۷) *تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر*، قم: دارالهدایه.
_____ (۱۳۸۴) *دانشمندان و بزرگان اصفهان*، جلد ۱، اصفهان: گلدسته.
نورائی، مرتضی؛ رجایی، عبدالمهدی (۱۳۹۲) «حزب توده و جنبش کارگری اصفهان (۱۳۲۵-۱۳۲۰ش/۱۹۴۶-۱۹۴۱م)»، *سندپژوهی بهارستان*، (۱)، ۱۰۱-۱۳۶.
همایی شیرازی، جلال‌الدین (۱۳۹۰) *تاریخ اصفهان، حوادث و وقایع و سلاطین اصفهان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب. نشریات

ارژنگ، محل نشر اصفهان، صاحب امتیاز و سردبیر عبدالله وزیرزاده: شماره ۳، ۲۲ فروردین ۱۳۰۴.
اصفهان، محل نشر اصفهان، صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر امیرقلی امینی: شماره‌های ۵، ۲۲ فروردین ۱۳۲۲؛ ۲۶، ۱۷ مرداد ۱۳۲۲؛ ۴۸، ۹ آبان ۱۳۲۲؛ ۴۹، ۱۲ آبان ۱۳۲۲؛ ۵۲، ۲۳ آبان ۱۳۲۲؛ ۵۳، ۳۰ آبان ۱۳۲۲؛ ۵۵، ۳ آذر ۱۳۲۲؛ ۱۱۰۶، ۱۹ تیر ۱۳۴۲؛ ش ۳۴۲۸، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴.
سرنوشت، محل نشر اصفهان، صاحب امتیاز و مدیر مسئول جواد مجدزاده صهبا: شماره‌های ۶، ۲۵ مهر ۱۳۲۲؛ ۹، ۱۶ آبان ۱۳۲۲؛ ۱۰، ۲۳ آبان ۱۳۲۲.
عرفان، محل نشر اصفهان، مدیر و صاحب امتیاز احمد عرفان: شماره‌های ۲۱۷۳، ۵ آبان ۱۳۲۲؛ ۲۱۸۴، ۲۵ آبان ۱۳۲۲.
نقش جهان، محل نشر اصفهان، صاحب امتیاز حسین نور صادقی: شماره‌های ۳۷، ۱ آبان ۱۳۳۲؛ ۳۹، ۸ آبان ۱۳۲۲؛ ۴۰، ۱۱ آبان ۱۳۲۲؛ ۴۴، ۲۵ آبان ۱۳۲۲.

پ. اسناد

- اسناد منتشر نشده

صمان (صورت مجلس انجمن نظار انتخابات) مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، اسناد انتخابات مجلس شورای ملی، دوره ۶ و ۱۴ و ۱۵ حوزه انتخابیه اصفهان، دوره ۱۴ حوزه انتخابیه شهرضا.

- اسناد منتشر شده

طیرانی، بهروز (۱۳۸۴) *اسناد احزاب سیاسی ایران (حزب توده)*، جلد ۲، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۲۶) دوره ۱۵، جلسه ۳، دی‌ماه.
مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۸۲)، *چپ در ایران*، به روایت اسناد ساواک، جلد ۱، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

URL(s)

URL1. ahetudeh.com/rahetude/yadbood/html/2006/mahmudboghrati.html

راه توده، پایگاه اینترنتی (۱۴۰۱) محمود بقراطی، تشکیلاتچی صبور و دوراندیش حزبی، شهریور ۱۴۰۰.

List of sources with English handwriting

- Abrahamian, Ervand (2005), *Iran between two revolutions*, Tehran: Ney Publications.
- Abtahi, Ali-Reza and Kimiyā Kashtiara (2013), A brief overview of the performance of Taqi Fadakar, a member of the Tudeh labor union in Isfahan (1320-1332 Š), *Scientific Journal of History Research*, No. 31.
- Afghari, Mohammad (2020), *Analysis of Political Participation During 5th to 24th Rounds of National Consultative Assembly Elections (1923-1978 A.D) (Case Study: Isfahan)*, Ph. D Thesis, Isfahan, University of Isfahan.
- Allah-yari, Freydun (2012), *Basics of Social History of Iran*, Abadan: Porseš Publications.
- Ann Lambton (1983), *Landlord and peasant in Persia*, Translated by Manouchehr Amiri, Tehrān: Elmī va Farhangī Publications.
- Barzin, Saeed (1994), Political class and demographic structure in Iran, *Journal of Political-Economic Information*, No. 81 & 82.
- Dowlatabadi, Hessem ul-Din (1971): *SPolitics and Efforts*, *Vahid memoris magazine*, No. 1 & 2.
- Dowlatabadi, Hessem ul-Din (1972): *Politics and Efforts*, *Vahid memoris magazine*, No. 9 & 10.
- Ezaz Nikpey, Aziz-Allah (1968), *Fate or Tact*, Tehran: Ebn-Sīnā Publications.
- Farahani, Hassan & Hedayatullah Behbudi (2014), *Journal of Contemporary History of Iran*, Vol. 5, Tehrān: Political Studies and Research Institute.
- Homāei Shirazi, Jallal-al-Din (2011), *History of Isfahan, events and sultans of Isfahan*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Jaberi Ansari, Hassan (1942), *The history of Isfahan and Rey and the whole world*, Esfahan: Kerad Publications.
- Khmeei, Anwar (1993): *Anwar Khameei's political memoirs*, Tehran: Goftār Publications.
- Khmeei, Anwar (1995), *Tudeh Party of Iran; 50 years and 3 years*, *Gozāreš Journal*, No. 7.
- Ketabi, Ahmad (1998), The economic, political, social and cultural disturbances of Isfahan in the years 1320-24 Š, *Scientific Research Journal of Faculty of Literature and Human Sciences*, University of Isfahan, No. 15, 2nd round.
- Kiyani, Vida (1992), *Developments of labor unions in Isfahan (1333-34 Š)*, *Ganjīneh Asnād*, No. 5 & 6.
- Kosrowpanah, Mohammad Hossein (1384), *The inevitable history of the independent labor unions of Isfahan (1321-1323 Š)*, *Goftogū Quarterly*, No. 43.
- Mahdavi, Mosleh-al-Din (1988), *Scientific and social history of Isfahan in the last two centuries*, Qom, Dār-ul-Hidāyah Publications.
- Mahdavi, Mosleh-al-Din (2005), *Scientists and seniors of Esfahan*, Vol. 1, Esfahan: Goldasteh Publications.
- Modarresi, Ali(1991), *The political-economic part: about the flow of history*, *Yād Maganize*, No. 22.
- Montazer-al-Qaem and Others (2014), *Encyclopedia of Takht-e Fūlad*, Esfahan: Isfahan Municipality Publications.
- Moharamkhani, Fariborz & Mansour Anbarmoo (2014), *The impact of Iranian Fantasy on Marxism: A study on the Tudeh Party of Iran*, *History of Islam and Iran*, al-Zahra University, No 21.
- Nuraei, Morteza & Rajaei, Abd-al Mahdi (2013), *Tudeh Party and Labor Movement of Isfahan (1325-1320 Š/ 1941-1946 AD)*, *Journal of Bahārestan documents research*, No. 1.
- Parliament Members (1977), *The names of the parliament members from the beginning to the 24th round*, Tehran: n.p.
- Rāh-e Tūdeh Website (2022), Mahmud Buqrati, a patient organizer and party visionary, retrieved from:
<http://www.rahetudeh.com/rahetude/yadbood/html/2006/mahmudboghrati.html>

- Rajabifard, Hassan & Karim Soleimani Dehkordi (2021), Isfahan industrialization and the emergence of the working class, *Social History Researchs*, Year. 11, No. 2.
- Rajaei, Abd-al Mahdi (2008), *Urban Changes and Management of Isfahan in Pahlavi I Period*, Esfahan: Isfahan Municipality Publications.
- Rajaei, Abd-al Mahdi (2014), *The situation of textile industries on Iranian urban transition (1925 –1979) "A critical study"*, Ph. D Thesis, Isfahan, University of Esfahan.
- Sadri, Shams (1951): *Dar rah-e Vazīfeh (On the path of duty)*, Esfahan: Kōdāēī printery.
- Šafaqī, Sīrūs (2002), *Geography of Esfahan*, Esfahan: University of Isfahan Publications.
- Shahidi, Abu-al-Qassim (1972), *How did the Isfahan elections in 1322 Š go and why was the governor mute? Vahīd Magazine*, No. 17.
- Shahidi, Abu-al-Qassim (1973), *How the governor of Isfahan became mute? Vahīd Magazine*, No. 18.
- Shamīdeh, Moharam-Ali (1994), *Shamīdeh's biography*, By the effort and editing of Bahram Chobīneh, Germany, Mūrtazavī printery.
- Tayrani, Behruz (2005), *Documents of political parties of Iran (Tudeh party)*, Vol. 2, Tehrān: National Library of Iran.
- The Center of Historical Documents Survey (2003), *Čap dar Īrān be revāyat Asnād Sāvāk (The left in Iran, according to SAVAK documents)*, Vol 1, Tehran: Ministry of Intelligence.
- Torabi Farsani, Soheyla & Maryam Tavasoli Kuhpaei (2009), *An Introduction to the Historiography of the Tudeh Party of Iran, Historical Perspective & Historiography*, al-Zahrā University, No. 4.

Newspapers:

- Aržang, Owned and Edited by Abd-al-Allāh Vazīrzādeh, Published in Esfahan. No. 3, 22 Farvardīn 1304 Š.
- Esfahan, Owned and Edited by Amīr-Gholī Amīnī, Published in Isfahan. No. 5, 22 Farvardīn 1322 Š; No. 26, 17 Mordād 1322 Š; No. 48, 9 Ābān 1322 Š; No. 49, 12 Ābān 1322 Š; No. 52, 23 Ābān 1322 Š; No. 53, 30 Ābān 1322 Š; No. 55, 3 Āzar 1322 Š; No. 1106, 19 Tīr 1342 Š; No. 3428, 17 Ordībehešt 1354 Š;
- Sarvešt, Owned and Edited by Javād Majdzādeh Sahbā, Published in Isfahan. No. 6, 25 Mehr 1322 Š; No. 9, 16 Ābān 1322 Š; No. 10, 23 Ābān 1322 Š;
- Erfān, Owned and Managed by Ahmad Erfān, Published in Isfahan. No. 2173, 5 Ābān 1322 Š; No. 2184, 25 Ābān 1322 Š;
- Naqš Jahān, Owned by Hūssein Nūrsadeqī, Published in Isfahan. No. 37, 1 Ābān 1322 Š; No. 39, 8 Ābān 1322 Š; No. 40, 11 Ābān 1322 Š; No. 44, 25 Ābān 1322 Š;

Unpublished Documents:

- Archive and Library of the Islamic Parliament
- Election monitoring commission reports of Isfahan constituency in 6th, 14th, 15th & Shahreza constituency in 14th rounds of parliamentary elections.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

Fragile coalition; An analysis of the Tudeh party candidate's victory from the Isfahan constituency in the fourteenth round of National Consultative Assembly election (1943 A.D)¹

Mohammad Afghari²
Morteza Nouraei³

Received: 2022/12/28
Accepted: 2023/05/11

Abstract

After the occupation of Iran by the Allies in August 1941 and the resignation of Reza Shah, the fourteenth National Consultative Assembly election took place in a completely different atmosphere. During this election, the Tudeh party managed to secure some parliamentary seats mainly from the northern region that were under the occupation of the Soviet Army. However, one Tudeh party candidates, Taghi Fadakar, stood out in Isfahan. Isfahan Located at the center of the country, Isfahan was not within the infiltration zone of neighboring north. Moreover, it was unlikely for a leftist candidate to win in a constituency known for its traditional and conservative culture. Hence, a separate study is necessary to analyze the fourteenth parliamentary election in Isfahan.

The current research investigates the factors that were linked to the Tudeh party candidate's victory in this election and presents the hypothesis that the main factor behind the success of Taqi Fadakar was a fragile coalition with two other conservative candidates, who had strong conflicts with the Tudeh Party. Using a combination of quantitative and qualitative methods, by extracting data from the unpublished documents of the archive of the National Assembly, a statistical analysis of the vote counting results is presented. According to findings, despite the common belief, most of Taghi Fadakar's votes comes from rural parts of the constituency, not labor society of Isfahan. Therefore, without the coalition and rural votes, Fadakar's success would have been almost impossible.

Keywords: Tudeh Party, Election, The fourteenth round of National Consultative Assembly, Isfahan, Taghi Fadakar.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.42330.2727

2. Postdoctoral researcher at University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author). mohammad.afghari@gmail.com

3. Professor of History, Department of History & Iranology, University of Isfahan Isfahan, Iran. m.nouraei@tr.ui.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۵۸-۳۷

بازجستی انتقادی در منابع: مطالعه‌ای موردی در نسب فاطمیان^۱

علی بابایی سیاب^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۴

چکیده

بحث نسب فاطمیان به دلیل ارتباط مستقیم با مشروعیت دینی و سیاسی سردمداران این دولت، همواره یکی از مسائل اساسی مدنظر مورخان و نسب‌شناسان معاصر با دولت فاطمی و متأخر از آن بوده است. اهمیت این مسئله سبب فرارگرفتن آن به عنوان دستاویزی سیاسی از طرف مخالفان دولت فاطمی به ویژه دولت عباسی در بغداد بوده است. در میان مطالعات جدید نیز کمتر کتابی راجع به فاطمیان می‌توان دید که در ابتدای آن مطلبی مقدماتی درباره نسب فاطمیان و نقد نظر مخالفان نسب علوی این دولت مطرح نشده باشد که عمدتاً مباحثی عمومی و ناشی از اهمیت بنیادین این بحث در تاریخ فاطمیان است؛ لذا موضوع نسب فاطمیان، علی‌رغم برخورداری از شهرتی عام، کمتر جایگاه مطالعات مستقل و دقیق علمی را یافته است. اندک تحقیقات علمی موجود در این حوزه نیز محدود به طرح و نقد سطحی روایات موافق و مخالف با نسب علوی فاطمیان شده است. در این مقاله با انتخاب روشی تطبیقی، از طریق کاربست تکنیک تحلیل محتوای کیفی تلاش می‌شود با مقابله‌سازی گزارش‌های طیف وسیعی از منابع موافق و مخالف با روایت رسمی دولت فاطمی، خلأ پژوهشی موجود در این حوزه برطرف شده و به این پرسش اساسی، پاسخی علمی و درخور داده شود. **کلیدواژه‌ها:** خلافت فاطمیان، نسب فاطمیان، دوره پیشافاطمی، دوره ستر.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.40835.2680

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.2.1

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام‌خمینی (ره) قزوین، ایران. babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

نسب فاطمیان به دلیل ارتباط مستقیم آن با مسئله مشروعیت، قدرت و سیاست در جهان اسلام مدنظر اغلب مورخان و نسب‌شناسان قرون نخستین و میانه قرار گرفته است. به همین دلیل، این موضوع از شهرتی عام برخوردار بوده و اغلب محققان جدید نیز ذیل آثار خود در رابطه با تاریخ فاطمیان، عموماً به موضوع نسب آنان نیز توجه کرده‌اند که از نمونه‌های آن می‌توان به آثار محققانی چون فرهاد دفتری، عارف تامر، مصطفی غالب، سهیل زکار و بسیاری از اسماعیلی‌پژوهان دیگری اشاره کرد که هر کدام بنا به اهمیت موضوع، صفحاتی را به این مطلب اختصاص داده‌اند. وجه مشخصه و مشترک بیشتر این آثار، ارائه گزارشی عمومی و اغلب غیردقیق از نسب فاطمیان براساس منابع موجود است که عمدتاً به دلیل نداشتن دیدگاه نقادانه نسبت به منابع و روایات و عدم بررسی تطبیقی گونه‌های مختلف منابع اسماعیلی و غیراسماعیلی، جامعیت پژوهشی کافی ندارد. البته هدف اغلب این محققان نیز فراتر از ذکر یک مبحث مقدماتی برای ورود به بحث اصلی خود یعنی تاریخ فاطمیان نبوده است؛ لذا موضوع نسب فاطمیان علی‌رغم برخورداری از شهرت عام در میان مورخان متقدم و محققان جدید که ناشی از حساسیت این مطلب در عرصه سیاسی جهان اسلام بوده است، هیچ‌گاه موضوع تحقیق مستقل و دقیق علمی نبوده است.

اهمیت مسئله نسب در مشروعیت دولت فاطمی به اندازه‌ای است که خلیفه القادر عباسی برای مقابله با خطر فاطمیان، تلاش می‌کند صحت انتساب آنان به فاطمه زهرا(س) را انکار کند، زیرا انکار نسب فاطمیان به معنای انکار مبنای مشروعیت آنان بود. نخستین واکنش امامان فاطمی به این اقدام خلیفه عباسی، نامه ارسالی مهدی به ناحیه یمن بود. این نامه تنها نوشته منتسب به عبیدالله المهدی (متوفای ۳۲۲ق) بنیان‌گذار دولت فاطمی است که متن آن در کتاب *الفرائض و حدود الدین* نوشته جعفر بن منصور الیمن باقی مانده است (مجدوع، ۱۹۶۶: ۱۸۷؛ Daftari, 2004: 129). در این نامه که به جامعه اسماعیلی یمن فرستاده شد، عبیدالله المهدی شجره‌نامه و ادعای خود در مسئله امامت را شرح داده است. شاعران اسماعیلی این دوره نیز در قالب اشعار تبلیغی خود همواره بر نسب علوی خلفای فاطمی صحه می‌گذاشتند (نک. انصاری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۸ به بعد).

علاوه بر این، رساله *استتار الامام و تفرق الدعاه فی الجزائر لطلبه* نوشته احمد بن ابراهیم نیشابوری نیز نخستین متن تاریخ‌نگارانه فاطمی است که در آن به سلسله‌نسب آنان در دوره ستر اشاره شده است. در این مقاله تلاش می‌شود گزارش‌های موجود در این رساله در تقابل با گزارش منابع غیراسماعیلی مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار گیرد. این مسئله یکی از وجوه

ممیزه پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین است که دستاوردهای علمی تازه‌ای در این حوزه به دنبال خواهد داشت.

اهمیت این رویکرد پژوهشی در این است که گزارش مورخان و نسب‌شناسان غیراسماعیلی تا حدود زیادی آشفته و متعارض است. این آشفتگی گزارش‌ها متأثر از ماهیت پنهان دعوت فاطمیان در دوره ستر و ضرورت وجود اسامی، القاب و انساب جعلی برای امامان و داعیان اسماعیلی در این دوره، هجمه سنگین سیاسی علیه اسماعیلیان به عنوان ملحد، قرمطی و باطنی مذهب و نیز حبّ و بغض برخی مورخان و نسب‌شناسان است؛ لذا مطالعات محققان جدید در حوزه نسب فاطمیان نیز متأثر از تعارض حاکم بر گزارش‌های منابع متقدم تاکنون نتایج روشنی به دنبال نداشته و تا حدود زیادی بازتاب‌دهنده اختلافات حاکم بر منابع تاریخی است؛ لذا اغلب روایتی مغشوش و متناقض از نسب فاطمیان را به تصویر می‌کشند که در ادامه به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

فرهاد دفتری در کتاب *تاریخ و عقاید اسماعیلیه* علی‌رغم دسترسی به منابع متنوع اسماعیلی و غیراسماعیلی، در طرح مسئله نسب فاطمیان، گرفتار اشتباهات آشکاری شده است. وی در آغاز بحث خود راجع به نسب فاطمیان، ابتدا به روایت رسمی دولت فاطمی که تنها منبع آن کتاب *استتار الامام* است، بدون ذکر نام این کتاب، اشاره می‌کند و در ادامه بدون توجه به سلسله انساب موجود در این روایت رسمی، محمد مستور را با نواده‌اش محمد الحیب یکی می‌داند و بدون ذکر سند می‌نویسد که الحیب لقب محمد مستور بوده است. وی در ادامه همین بحث بدون توجه به مطالب پیشین خود، احمد ملقب به ابوالشغلیغ فرزند محمد الحیب را عموی عبدالله المهدی و مستودع او می‌داند؛ درحالی‌که در همان روایت رسمی دولت فاطمی که خود نیز آن را ذکر می‌کند، سعید الخیر برادر بزرگتر عبیدالله المهدی، مستودع او بوده است نه ابوالشغلیغ.

نکته جالب‌تر اینکه فرهاد دفتری آشکارا عنوان می‌کند که نام امامان واسط میان عبیدالله المهدی تا محمد مستور در هیچ‌کدام از منابع اسماعیلی متقدم ذکر نشده است (!). این روایت ضد و نقیض در تحلیل فرهاد دفتری، نتیجه فقدان نقد علمی در بهره‌گیری از روایات موجود به منظور ارائه تصویری درست از نسب فاطمیان است که در اکثر تألیفات مشابه نیز تکرار شده است (نک. دفتری، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۲۷ به بعد؛ نک. نمودار شماره ۲). سند دیگری که فرهاد دفتری، تحلیلی ناقص و پر از تناقض پیرامون آن ارائه می‌دهد، نامه عبیدالله المهدی به اسماعیلیان یمن است. خود وی عنوان می‌کند که محتوای این نامه بر ابهام کار افزوده است؛ زیرا عبیدالله المهدی در این نامه، نسل خود را از طریق عبدالله بن جعفر صادق (ع) به آن

حضرت می‌رساند نه از طریق محمد مستور (دفتری، ۱۳۸۶: ۱۲۸).^۱

نمونه دیگر از آثاری که در آن به نسب فاطمیان توجه شده است، کتاب *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه* نوشته مصطفی غالب است که در آن پس از بحثی مقدماتی راجع به عقاید اسماعیلیان، شرح حال پنجاه امام مورد قبول اسماعیلیان نزاری، از امام علی بن ابی طالب (ع) تا آغاخان چهارم را بیان می‌کند (غالب، ۱۹۶۵: ۱۳۰ به بعد). در این کتاب فارغ از هرگونه کنکاش علمی در منابع و نقد روایات مختلف پیرامون نسب فاطمیان، روایت رسمی اسماعیلیان در این زمینه مطرح می‌شود. نقد اساسی که به محتویات این کتاب وارد است این است که علی‌رغم ارائه اطلاعات دقیق و جزئی درباره امامان فاطمی پیش از عبدالله المهدی تا محمد مستور، نویسنده جز در چند مورد معدود که به نسخه‌ای خطی از رساله اسماعیلی *سیره جعفر الحاجب* و چند اثر غیراسماعیلی مشهور و متأخر از جمله *تعاضد الحنفاء و المواعظ و الاعتبار مقریزی*، *معجم البلدان* یاقوت حموی، *الکامل ابن اثیر*، *تاریخ ابن خلدون* و... آن هم در مسائل عمومی ارجاع می‌دهد، هیچ‌گونه سندی درباره جزئیات تاریخی که راجع به امامان فاطمی در دوره ستر گزارش می‌کند ارائه نمی‌دهد. وی حتی نامی از رساله اسماعیلی *استتار الامام* که در آن به اسامی امامان فاطمی در دوره ستر اشاره شده است، نمی‌برد.

در کنار کتب تألیفی، برخی محققان نیز در قالب مقالات علمی به گونه‌ای مستقل به موضوع نسب فاطمیان پرداخته‌اند که مشخصه اصلی بیشتر این مقالات، تکیه بر گزارش‌های منابع موافق و مخالف و سعی در ردّ یا اثبات نسب علوی فاطمیان است. نقطه ضعف مهم در این تحقیقات به مانند کتب تألیفی این است که علی‌رغم تلاش بسیار در گردآوری روایات از منابع مختلف، هیچ‌گونه مقابله‌سازی میان روایات منابع اسماعیلی و غیراسماعیلی صورت نگرفته و بیشتر بر استدلال منابع موافق و مخالف تأکید شده است. این ضعف اساسی در تحقیقات اسماعیلی در همه ابعاد آن سبب شده است تا امروزه تصویری روشن از تاریخ فاطمیان و نسب رهبران این فرقه وجود نداشته باشد (نک. بابایی سیاب، ۱۴۰۰: ۳۱-۲۹). همین مسئله عامل تمایز پژوهش حاضر با مطالعات پیشین است که در ادامه به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

ابتدا مقاله‌ای تحت عنوان «نسب خلیفه نخست فاطمی از نگاه نسب‌شناسان» به قلم مهدی فرمانیان و سید علیرضا عالمی است که در آن نسب فاطمیان در منابع متقدم پیش از قدرت‌یابی

۱. صحت انتساب این نامه از نظر نگارنده این مقاله محل تردید جدی است و هیچ‌گونه استنادی در این مقاله به آن صورت نگرفته است.

فاطمیان، منابع معاصر با آنان و نیز منابع پس از فروپاشی فاطمیان بررسی شده و در آن اشاره‌ای به منابع اسماعیلی و روایت رسمی دولت فاطمی نشده است. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «نسب فاطمیان و خاندان میمون» به قلم بیژن پروان و رضا دهقانی، ضمن طرح تلاش‌های سیاسی دولت عباسی در ردّ نسب علوی فاطمیان و معرفی ابن‌رزاق به‌عنوان نخستین طراح نسب یهودی فاطمیان که الهام‌بخش ادعاهای مشابه مورخان متأخر بوده، مسیر تجربه‌شده محققان قبلی را در پیش گرفته شده است (پروان، ۱۳۹۷: ۵۰ به بعد). نقیصه‌ای که در صد هجرتیم با کاربرد روش علمی مناسب در تحلیل گزارش منابع غیراسماعیلی و مقابله‌سازی آن با روایت رسمی دولت فاطمی، در این مقاله به رفع آن پردازیم.

به‌طورکلی، منابع موجود راجع به نسب فاطمیان را می‌توان در دو طیف اصلی دسته‌بندی کرد: ۱. منابع داخلی و روایت رسمی دولت فاطمی، ۲. منابع غیرفاطمی. گزارش منابع غیرفاطمی درباره نسب فاطمیان را نیز می‌توان در دو گروه اصلی دسته‌بندی کرد: گروه نخست معتقدان به نسب جعلی و غیرعلوی فاطمیان و گروه دوم معتقدان به نسب علوی فاطمیان. در گروه نخست می‌توان از مورخان چون عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹ق)، ابن‌ایبک دواداری (متوفای ۷۳۶ق) و مقریزی (متوفای ۸۴۵ق) نام برد و در گروه دوم نیز کسانی چون ابوالفداء (متوفای ۷۳۲ق)، ابن‌وردی (متوفای ۷۴۹ق) و قلقشندی (متوفای ۷۹۱ق) را می‌توان نام برد.

تطبیق انتقادی گزارش‌های منابع غیراسماعیلی در کنار روایت رسمی دولت فاطمی، وجه تمایز این پژوهش از تحقیقات مشابه پیشین است. چنانچه برخی تجارب تحقیقاتی نشان می‌دهد که تنها از طریق مطابقت و نقد تطبیقی روایات در منابع مختلف است که می‌توان به ارائه تصویری روشن از یک رخداد یا مدعی تاریخی رسید (نک. بابایی سیاب، ۱۳۹۸: ۱۰-۲۱)؛ لذا در این مقاله فارغ از هرگونه نتیجه‌گیری غیرعلمی ناشی از اتکا به برخی داده‌های خام و غلط تاریخی، تلاش می‌شود تصویری علمی و دقیق از روایات موجود، نقد این روایات و در نهایت، طرح نزدیک‌ترین روایت به واقعیت ارائه شود.

الف. گزارش منابع مخالف

مورخان و نسب‌شناسان مخالف با نسب علوی فاطمیان صرف‌نظر از رویکرد تعصب‌آمیز یا بی‌طرفانه خود، نگرشی سلبی نسبت به این موضوع دارند، به این معنی که ضمن ردّ نسب علوی فاطمیان با اتکا بر شواهد عقلی و کلامی، گزارشی از نسب واقعی آنان ارائه نمی‌کنند یا به ارائه گزارشی ناقص در این زمینه اکتفا کرده‌اند. در این بخش از مقاله، تلاش می‌شود ضمن اشاره به گزارش منابع مخالف، در حد امکان، تصویری نسبی از نسب فاطمیان براساس این

سنخ از منابع ارائه شود. در مقاله «نسب خلیفه نخست فاطمی از نگاه نسب‌شناسان» براساس یک تقسیم‌بندی مناسب، منابع غیراسماعیلی در این زمینه به سه دسته تقسیم شده است: منابع پیش از قدرت‌یابی فاطمیان، منابع معاصر با فاطمیان و منابع پس از فاطمیان. در میان منابع پیش از قدرت‌یابی فاطمیان، مصعب زبیری (م ۲۳۶ق) و ابوالحسن یحیی‌بن حسن عقیقی عبیدلی (م ۲۷۷ق) تنها نام یک نسل از فرزندان محمدبن اسماعیل ذکر شده است. هر دوی این افراد، قائل به وجود دو فرزند ذکور به نام‌های جعفر و اسماعیل، مشهور به اسماعیل ثانی، برای محمد مستور هستند و نامی از فرزندان این دو نمی‌برند (فرمانیان، ۱۳۹۳: ۱۱)؛ لذا گزارش این دسته از منابع عمدتاً سلبی است. به‌عنوان مثال در کتاب *الفرق بین الفرق* بغدادی چنین آمده است: از جمله بنیان‌گذاران دعوت باطنی، میمون‌بن دیصان معروف به قداح مولای جعفر صادق (ع) و از اهالی اهواز بود. وی در زندان والی عراق با هم‌فکری شخصی به نام به دندان، مذهب باطنی را تأسیس و پس از آزادی از زندان دعوتش را آشکار کرد و گروهی به او پیوستند. او سپس به مغرب رفت و در آنجا ادعای انتساب به عقیل‌بن ابی‌طالب را کرد. پس از پیوستن گروهی از غلات رافضی و حلولیان به دعوت او، ادعا کرد که از نسل محمدبن اسماعیل‌بن جعفر صادق است (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۶۶). ابن‌آبیک دواداری نیز در *کنز الدرر و جامع‌الغرر* ضمن گزارش علت جدایی قرامطه از مرکزیت دعوت فاطمی در سلمیه، این‌گونه به نسب فاطمیان اشاره کرده است:

و قرمط با طاغوت‌های سلمیه^۱ در ارتباط بود تا اینکه شخص معاصر او از دنیا رفت و پسرش به جای او نشست. زمانی که نامۀ پسر او به قرمط رسید، او یکی از داعیان به نام ابن‌ملیح را برای گرفتن خبر به سلمیه مأمور کرد که او عذر آورد تا اینکه داعی دیگری به نام عبدان را فرستاد. زمانی که عبدان به آنجا رسید، دانست که آن طاغی که با آنان مکاتبه کرده بود، مرده است و پسرش را یافت. از او در مورد حجت و امام بعدی سؤال کرد. آن پسر گفت: کدام امام؟ عبدان گفت: امام محمدبن اسماعیل‌بن جعفر صاحب‌الزمان، همان کسی که پدرت به نام او دعوت می‌کرد و حجت او بود. آن پسر به کلی منکر آن شد و گفت: محمدبن اسماعیل اصل نیست و امامی غیر از پدر من وجود ندارد و او از فرزندان میمون‌بن دیصان است. اکنون نیز من جانشین او هستم. آنگاه عبدان دانست که محمدبن اسماعیل تنها وسیله‌ای بوده است تا با آن مردم را بفریبند.

۱. منظور امامان فاطمی در دوران ستر است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۴۳

عبدان نزد قرمط بازگشت و آن خبر را برای او بازگو کرد و او نیز آن خبر را به اطلاع داعیان رساند و ارتباط خود را با سلمیه قطع کرد (ابن آیبک دواداری، ۱۴۲۲: ۶/ ۶۷-۶۶).

مقریزی در کتاب *المقفی الكبير* به نقل از کتاب *الجمع و البیان*^۱ نوشته است: اولین ظهور زندقه در اسلام توسط کسانی چون ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مولی بنی اسد، ابوشاکر میمون بن دیصان بن سعید الغضبان صاحب کتاب *المیدان*، در تأیید زندقه، و ابوسعید از اهالی رامهرمز در اهواز، از خرمیان مجوس، بوده است. آن‌ها می‌گفتند که هر عبادت دارای باطنی است، رعایت شریعت تنها برای عوام است و خواص الزامی به رعایت آن ندارند. گروهی از آنان به نواحی خراسان و هند رفتند و ابوشاکر میمون بن دیصان بن سعید الغضبان با گروهی از یارانش به بیت المقدس رفت و شروع به تعلیم شعبده و کیمیا و امثال آن کرد و اظهار زهد و ورع نمود. او صاحب فرزندی به نام عبدالله قداح شد که اظهار تشیع کرد و با این عنوان به دعوت پرداخت. پس از وی پسرش احمد جانشین او شد. در زمان وی بود که ابن حوشب مسئول دعوت در یمن شد. ابن حوشب در ابتدا پیرو امامیه و قائل به امامت موسی کاظم (ع) بود و در آن زمان به اسماعیلیه پیوسته بود (مقریزی، ۱۴۲۷: ۴/ ۹۵-۹۶).

از دیگر نسب‌شناسان سنی که در دوره زمانی حاکمیت فاطمیان می‌زیسته، ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) مؤلف کتاب *جمهره انساب العرب* است. وی نه تنها قائل به نسب علوی برای فاطمیان نبود، بلکه معتقد به کفر آنان بود (اندلسی، ۱۴۲۰: ۱/ ۳۶۹ و ۲۴۷). طبق گزارش وی، بنی عبید (= فاطمیان) مدعی انتساب به عبدالله بن جعفر الصادق (ع) بودند در حالی که عبدالله بن جعفر صادق فرزند ذکوری نداشته است (اندلسی، ۱۴۰۳: ۵۹) و در جایی دیگر مدعی انتساب به حسین بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) بوده‌اند در حالی که محمد بن اسماعیل فرزندی به نام حسین نداشته است.^۲ وی ضمن رد ادعاهای منتسب به عبیدالله المهدی، به ذکر نام برخی اعیان محمد بن اسماعیل در مغرب می‌پردازد و در این زمینه از حسن البغیض نام می‌برد که از نسل جعفر بن محمد بن اسماعیل بوده است. این شخص به عقیده او همان کسی است که عبیدالله (خلیفه اول فاطمی) در مغرب اظهار کرده که برادر اوست و برای این ادعایش یکی از فرزندان بغیض را شاهد آورده است (همان: ۶۱-۶۰)؛ لذا همان‌طور که ذکر شد

۱. نام کامل کتاب: *الجمع و البیان فی أخبار القیروان و من کان فیها و فی سائر المغرب من الملوک و الأعیان* نوشته عبدالعزیز بن شداد حمیری

۲. این ادعا از طرف ابن طقطقی رد شده است. وی برای محمد مستور پنج فرزند بر شمرده که یکی از آن‌ها حسین نام داشته است (ابن طقطقی حسنی، ۱۴۱۸: ۱۹۹).

رویکرد همه منابع فوق‌الذکر در زمینه نسب فاطمیان، سلبی است. در این میان، تنها گزارش باواسطه مقریزی است که به چند نسل نخست خلفای فاطمی اشاره می‌کند. نهایتاً شخصی موسوم به ابوالحسین محمدبن علی، معروف به اخومحسن دمشقی (ق ۴) ضمن رد نسب علوی فاطمیان، به بازسازی کامل سلسله نسب آنان نیز می‌پردازد. از نظر وی، اولین خلیفه فاطمی همان سعیدبن حسین بن احمد بن عبدالله بن میمون قدام است (مقریزی، ۱۴۲۲: ۱۲۱/۱-۱۲۰). این گزارش اخومحسن به نوعی الهام بخش بیشتر گزارش‌های تاریخی پس از او نیز هست که هر کدام به نوعی مخالف نسب علوی فاطمیان بوده‌اند (نویری، ۱۹۸۴: ۲۵/ ۱۸۷؛ ابن‌واصل، ۱۹۶۳: ۱/ ۲۰۴؛ ابن‌تغری بردی، ۱۳۷۵: ۴/ ۲۲۹)؛ بنابراین، براساس گزارش‌های ناقص مورخان و نسب‌شناسانی چون بغدادی، ابن‌آبیک دواداری، مقریزی، ابن‌حزم اندلسی و نیز گزارش نسبتاً کامل‌تر اخومحسن دمشقی می‌توان نسب فاطمیان را براساس منابع مخالف، مطابق جدول زیر بازسازی کرد:

جدول شماره ۱

نام فرد	معرفی در منابع	اطلاعات کلی	لیست منابع	
۱	میمون بن دیصان	معروف به قدام، مولای امام صادق(ع) از اهالی رامهرمز در اهواز، از خرمیان مجوس، صاحب کتاب المیدان (در تأیید زندقه)، مؤسس مذهب باطنیه، ادعای انتساب به عقیل بن ابی طالب و سپس ادعای انتساب به محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق(ع).	طبق گزارش این منابع فاطمیان در یک جا مدعی انتساب به عبدالله بن جعفر صادق(ع) و در جای دیگر مدعی انتساب به حسین بن محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق(ع) بوده‌اند که هر دو ادعا را محل مناقشه دانسته‌اند. همچنین در این منابع ذکر شده است که فاطمیان در جایی دیگر مدعی انتساب به جعفر بن محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق(ع) بوده‌اند که آن	اطلاعات این جدول بر اساس ترکیبی از گزارش منابع زیر تنظیم شده است: ۱. الفرق بین الفرق بغدادی ۲. کنز الدرر و جامع الغرر ابن‌آبیک دواداری ۳. جمهره انساب العرب ابن‌حزم ۴. گزارش اخومحسن دمشقی که در آثار مقریزی، نویری، ابن‌واصل، تغری بردی و... بازتاب یافته است. وجه مشخصه منابع
۲	عبدالله القدام	وی اظهار تشییع کرد و بر همین اساس به دعوت پرداخت. در زمان او بود که	مقریزی، نویری، ابن‌واصل، تغری بردی و... بازتاب یافته است. وجه مشخصه منابع	

		ابن حوشب مسئول دعوت یمن شد.		
	۳	احمد	-	را هم با اتکا به شهادت نوادگان جعفر مردود دانسته‌اند.
	۴	حسین	-	
	۵	سعید		فوق، مخالفت با نسب علوی فاطمیان است. رویکرد بیشتر این منابع سلبی است، بدین معنی که صرفاً به ردّ مدعای فاطمیان پرداخته‌اند و اشاره‌ای به سلسله نسب واقعی آنان ندارند. تنها اخومحسن دمشقی تا حدودی به بازسازی نسب آنان پرداخته است که بسیاری از مورخان بعدی نیز از او نقل کرده‌اند.

ب. گزارش منابع موافق

مورخان و نسب‌شناسان موافق با نسب علوی خلفای فاطمی در آثار خود به روایات گروه نخست مبنی بر نسب غیرعلوی فاطمیان اشاره کرده‌اند، اما در نهایت با ذکر گزارش‌هایی تازه، بر نسب علوی آنان صحه گذاشته‌اند. ابن وردی در کتاب تاریخ خود در ذکر نسب اولین خلیفه فاطمی، او را عبیدالله پسر محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق می‌داند و در جایی دیگر او را عبیدالله بن احمد بن اسماعیل الثانی بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) می‌داند. وی در هر دوی این گزارش‌ها نسب علوی فاطمیان را تأیید می‌کند، اما در ذکر نام دقیق سلسله‌انساب آنان تا محمد مستور تردید می‌کند. مورخان دیگری از جمله ابوالفداء در کتاب تاریخ خود روایتی مشابه با روایت ابن وردی راجع به نسب فاطمیان ارائه می‌کند (ابوالفداء، بی تا، ۱/ ۳۸۹) که حاکی از استفاده هر دو مورخ از منبعی واحد است. این دو مورخ همچنین قطعه شعری از سیدرضی در تأیید نسب علوی عبیدالله المهدی نقل کرده‌اند که در جای خود نیازمند بررسی است (همان).^۱

۱. این گزارش با گزارش برخی منابع مبنی بر امضای منشور خلیفه القادر عباسی در بی اعتبار ساختن نسب علوی فاطمیان توسط سید رضی در تناقض است (ابن میسر، بی تا، ۱۳؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۹/ ۵۹۲-۵۹۱).

روایت قلقشندی در کتاب *مآثر الانافه فی معالم الخلافه* از دیگر روایات موافق با نسب علوی فاطمیان است، با این تفاوت که وی عبدالله المهدی را پسر محمد الحبيب بن جعفر المصدق بن محمد المکتوم بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) می‌داند و در روایتی دیگر عبدالله المهدی را فرزند محمد بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق می‌داند.^۱ گزارش ابونصر بخاری در کتاب *سّر السلسله العلویه* نیز از این جهت که خلفای فاطمی را از نسل جعفر بن محمد مستور می‌داند، با اندکی تفاوت در سلسله‌انساب آنها، مؤید روایت قلقشندی است، بدین صورت که وی عبدالله المهدی را فرزند علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل می‌داند (بخاری، ۱۴۱۳: ۳۶ و ۳۵).

علی بن محمد علوی معروف به شریف عمری مؤلف کتاب *المجدی فی انساب الطالبین* ذکر کرده که محمد بن اسماعیل دو فرزند به نام‌های جعفر و اسماعیل داشته است. نسل اسماعیل در کوفه، اهواز، مصر و دمشق پراکنده بوده (علوی، ۱۴۰۹: ۱۰۴-۹۹) و نسل جعفر نیز از طریق فرزندش محمد انتشار یافته است که آنها نیز در مغرب و مصر می‌زیسته‌اند، از جمله عبدالله، علی و دو فرزندش حسین و جعفر، حسن معروف به البغیض، احمد (ابو الشلغلغ)، جعفر و اسماعیل (همان: ۱۰۱-۱۰۰).^۲

در این کتاب علی رغم اینکه نویسنده به نسب علوی فاطمیان از طریق محمد مستور اذعان کرده است، اما اشاره‌ای به سلسله‌انساب آنها تا محمد مستور نمی‌کند (همان: ۹۹). گزارش ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا از نسب‌نگاران زیدی مذهب قرن پنجم در کتاب *منتقله الطالبیه* نیز مؤید این گزارش شریف عمری است (ابن طباطبا، ۱۳۸۸: ۲۸۶)؛ بنابراین، وجه مشخصه گزارش منابع موافق تا به اینجا، اتصال سلسله‌نسب فاطمیان از طریق یکی از دو فرزند ذکور محمد مستور، یعنی اسماعیل و جعفر، به اوست (نک. جدول شماره ۲).

۱. احمد بن علی قلقشندی، ۱۴۲۷: ۲۷۳-۲۷۲.

۲. محمد بن ابی جعفر عبیدلی (م ۴۳۵ق) نیز در کتاب *تهذیب الانساب و نهایه الاعتقاد* از چهار پسر به نام‌های حسن (البغیض)، عبدالله، جعفر و اسماعیل برای محمد الحبيب نام می‌برد (عبیدلی، ۱۴۱۳: ۱۷۳).

جدول شماره ۲

این جدول براساس گزارش‌های افرادی چون ابن وردی، ابوالفداء، قلقشندی، ابونصر بخاری، شریف عمری و... تنظیم شده که به منابع آن در متن اشاره شده و بیانگر دو روایت ابتدایی از نسب علوی فاطمیان (طبق نمودار زیر) است.	۱ اسماعیل فرزند امام جعفر صادق(ع)	
	۲ محمد مستور	
	۳ میمون	جعفر (ملقب به المصدق / الشاعر / السلامی / ...)
	۴ اسماعیل ثانی	محمد (ملقب به الحبيب)
	۵ احمد (محمد)	علی
	۶ عبیدالله المهدي	عبیدالله المهدي
	<p>در برخی روایت، نام «علی» از سلسله روایات حذف شده و از عبیدالله المهدي به عنوان فرزند مستقیم محمد الحبيب نام برده شده است. به نظر می‌رسد که نام «میمون» در برخی روایات به اشتباه اضافه شده و در اصل لقب محمد مستور بوده است.</p>	<p>باتوجه به اینکه در اکثر روایات دو فرزند به نام اسماعیل ثانی و جعفر برای محمد مستور نام برده شده است، به نظر می‌رسد که نام «میمون» در برخی روایات به اشتباه اضافه شده و در اصل لقب محمد مستور بوده است.</p>
	<p>امام جعفر صادق(ع)</p> <pre> graph TD A[امام جعفر صادق(ع)] --> B[اسماعیل] A --> C[محمد مستور] B --> D[جعفر] B --> E[اسماعیل ثانی] D --> F[محمد] E --> G[محمد] F --> H[عبیدالله] G --> I[عبیدالله] </pre>	

یحیی بن طباطبا الحسینی (م ۴۷۸ق) در کتاب *ابناء الامام فی مصر و الشام* اشاره کرده است که فرزندان جعفر بن محمد مستور در شام ساکن بوده و احتمالاً فاطمیان از آنان باشند (الحسینی، ۱۹۹۷: ۸۴). وی می‌نویسد که یکی از فرزندان جعفر به نام محمد الحبيب دارای دو فرزند به نام‌های علی و حسن البغیض بوده است که خلفای فاطمی از نوادگان همین حسن هستند. بر همین اساس، وی نسب عبیدالله المهدي را این گونه بر می‌شمارد: عبیدالله بن جعفر بن حسن (البغیض) بن محمد الحبيب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل (همان: ۸۴). این روایت تا حدودی توسط فخرالدین محمد بن عمر رازی (م ۶۰۶ق) در کتاب *الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه* و قلقشندی در کتاب *نهایه الارب فی معرفه انساب العرب* نیز تأیید شده است با این تفاوت که فخر رازی و قلقشندی، عبیدالله المهدي را برادر حسن البغیض می‌دانند نه از نوادگان او (قلقشندی، ۱۳۹۷: ۱۴۰؛ فخرالدین رازی، ۱۴۰۹: ۱۰۲).

بر همین اساس، فخر رازی پنج فرزند ذکور برای محمد الحبيب بر می‌شمارد: حسن

البعیض، عبدالله (که او را همان عبید الله المهدی می‌داند)، احمد (ابی شلغلغ)، اسماعیل و جعفر (فخرالدین رازی، همان). روایت فخر رازی به صورت کامل در کتاب *الفخری فی انساب الطالبیین* نوشته اسماعیل بن حسین مروزی ازورقانی (م حدود ۶۱۴ق) نیز تأیید شده است با این تفاوت که مروزی قائل به نسبت خویشاوندی میان عبیدالله المهدی و رهبر قرامطه، صاحب الشامه است و او را هم از فرزندان اسماعیل ثانی بن محمد مستور و در نتیجه پسرعموی عبیدالله المهدی می‌داند (مروزی ازورقانی، ۱۴۰۹: ۲۴-۲۳).

طبق گزارش عبیدالله الواسطی (م ۷۸۷ق) در *بحر الانساب، المسمی الثبت المصان بذكر سلالة سيد ولد عدنان* نیز عبیدالله المهدی از فرزندان محمد الحیب و برادر حسن البعیض دانسته شده است (الواسطی، ۱۴۳۳: ۱/ ۱۳۳-۱۲۸) که مؤید گزارش فخر رازی، قلقشندی و ازورقانی است. ابن عنبه (م ۸۲۸ق) نیز در کتاب *عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب* به اختلاف فوق در میان منابع موافق با نسب علوی فاطمیان اشاره می‌کند و می‌نویسد که برخی روایات عبیدالله المهدی را فرزند بلاواسطه محمد الحیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند و برخی نیز او را فرزند جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر الشاعری بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند (ابن عنبه، ۱۴۱۷: ۲۲۶-۲۱۵).

یک روایت متفاوت در زمینه نسب فاطمیان، گزارش محمد بن تاج الدین معروف به ابن طقطقی حسنی (م ۷۰۹ق) در کتاب *الاصیلی فی انساب اللطالبیین* است که برخلاف منابعی که ذکر آن‌ها رفت، برای محمد بن اسماعیل بیشتر از دو فرزند نام برده است، از جمله حسین، زید، عبدالله (که دو پسر به نام‌های احمد و علی داشته است)، جعفر (مشهور به البعیض) و اسماعیل ثانی (ابن طقطقی حسنی، ۱۴۱۸: ۱۹۹).

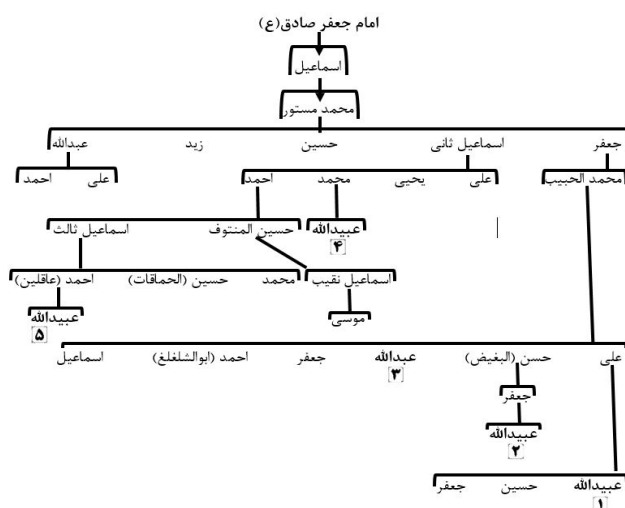
براساس این روایت، اسماعیل ثانی چهار فرزند به نام‌های علی، یحیی، محمد و احمد داشت. احمد نیز دو فرزند به نام‌های حسین الممتوف و اسماعیل الثالث داشت. حسین ممتوف فرزندی به نام اسماعیل نقیب داشت که به معتوق معروف بود و طبق برخی گفته‌ها، موسی فرزند این معتوق که نقیب شهر دمشق بود، از جمله کسانی است که به درخواست خلیفه القادر عباسی به عدم اصالت نسب خلفای فاطمی مصر شهادت داده است (همان: ۲۰۰). به گزارش وی، اسماعیل ثالث نیز سه فرزند به نام‌های محمد، حسین (معروف به حماقات) و احمد (معروف به عاقلین) داشت که احمد پدر عبیدالله المهدی خلیفه اول فاطمی است (همان: ۲۰۱).

لذا براساس گزارش ابن طقطقی، نسب عبیدالله چنین است: عبیدالله بن احمد بن اسماعیل الثالث بن احمد بن اسماعیل الثانی بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع). این نسب‌نامه بنا به

دلایلی پذیرفتنی نیست (فرمانیان، ۱۳۹۳: ۱۹). البته از طریق تحلیل تطبیقی محتوای این روایت با روایات دیگر منابع اسماعیلی و غیر اسماعیلی می‌توان به یک نتیجه منطقی راجع به نسب فاطمیان رسید که در سطور آتی بیان می‌شود.

نظر مورخان بعدی از جمله محمد کاظم بن ابی‌الفتح الیمانی (قرن ۹) در کتاب *النفحة العنبریه فی انساب خیر البریه* (الیمانی الموسوی، ۱۳۷۷: ۵۴)، حسین بن عبدالله حسینی سمرقندی (م ۱۰۴۳ق) در کتاب *انساب الطالبیین* (حسینی سمرقندی، بی‌تا: ۱۰۸) و ضامن بن شدم الحسینی المدنی (قرن ۱۱ق) در کتاب *تحفه الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار* (الحسینی المدنی، ۱۴۲۰: ۲ / ۹۱-۷۲) نیز تا حدودی تکرار روایات فوق درباره نسب عبدالله المهدی است (فرمانیان، ۱۳۹۳: ۱۷). نکته اساسی راجع به گزارش‌های تاریخی موافق با نسب علوی خلفای فاطمی، پراکندگی و ابهام و اختلاف آشکار این گزارش‌ها در اسامی، ترتیب و تعداد آنهاست که حاکی از عدم دسترسی کامل مورخان و نسب‌شناسان به گزارش‌های صحیح و یک‌دست در این زمینه و نیز مؤید ادعای نگارنده این مقاله در لزوم عدم اعتماد کامل به یک سنخ واحد از منابع در بررسی‌های تاریخی و ضرورت بررسی انتقادی و مقایسه‌ای میان منابع است.

در هر صورت، پنج روایت اصلی راجع به نسب علوی فاطمیان از منابع فوق‌الذکر قابل استخراج است که در نمودار زیر به تصویر کشیده شده است (نک. نمودار شماره ۱). سه مورد از این روایات، نسب فاطمیان را از طرق محمد الحیب و دو روایت، نسب فاطمیان را از طریق اسماعیل ثانی به محمد مستور و از آن طریق به امام جعفر صادق (ع) می‌رساند.



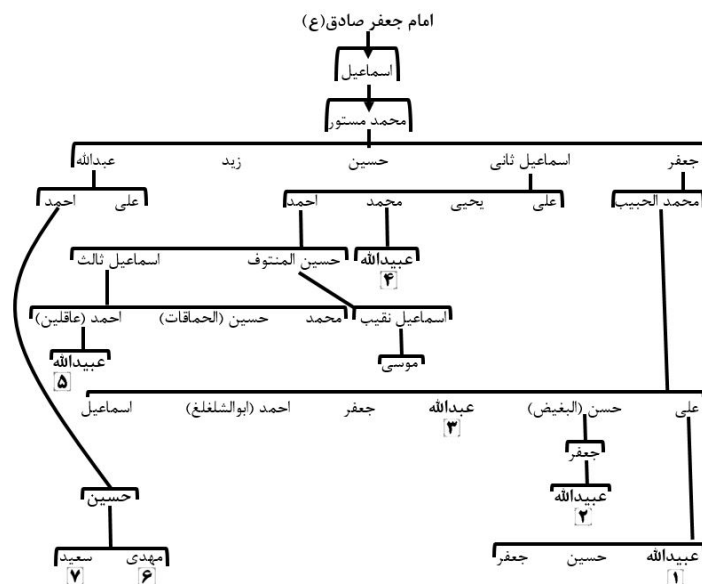
نمودار شماره ۱

ج. گزارش رسمی دولت فاطمی

در کنار منابع غیراسماعیلی که مخالف یا موافق با نسب علوی فاطمیان هستند، روایت رسمی دولت فاطمی نیز حائز اهمیت است. در واقع از طریق تحلیل تطبیقی گزارش‌های همه این منابع است که می‌توان به تصویری روشن از نسب فاطمیان دست یافت. احمدبن‌ابراهیم نیشابوری داعی و مؤلف فاطمی در کتاب *استتار الامام*، عبیدالله المهدی را فرزند حسین‌بن‌احمدبن‌عبدالله الاکبر می‌داند (ایوانف، ۱۹۳۹: ۹۵)، اما اشاره‌ای به نام پدر عبدالله ندارد؛ اینکه آیا این عبدالله فرزند بلاواسطه محمد مستور است یا از نوادگان او، پرسشی است که در این منبع اسماعیلی بی‌پاسخ مانده است و بایستی پاسخ آن را به کمک قرائن موجود در منابع غیراسماعیلی جست‌وجو کرد.

نکته جالب توجه این است که گزارش رسمی دولت فاطمی از نسب آنان به هیچ عنوان با هیچ یک از گزارش‌های منابع غیراسماعیلی موافق با نسب علوی آنان منطبق نیست. در منابع غیراسماعیلی، روایتی متفاوت ارائه شده است که بر اساس آن نسب خلفای فاطمی از مسیرهای دیگری که اهم آن‌ها پنج روایت متفاوت است، به محمد مستور متصل شده است (نک. نمودار شماره ۱). این مسئله شاید متأثر از سیاست‌های درون‌فرقه‌ای اسماعیلیان برای عدم شناسایی رهبران خود توسط خلافت عباسی باشد، کما اینکه محتوای بسیاری از آثار اسماعیلی از جمله کتاب *استتار الامام* نیز تا همین یک صد سال اخیر از دسترس عموم خارج بوده است. با وجود این، گزارش منابع مخالف که عمدتاً متکی بر روایت ابن‌رزاق و اخومحسن دمشقی است تا حدود زیادی با گزارش منابع فاطمی منطبق است. علت این انطباق را می‌توان در این مسئله دانست که عمده مخالفان نسب علوی فاطمیان، خود ادعای انتساب به محمد مستور را داشته و مخالف دینی و سیاسی فاطمیان بوده‌اند.

طبق گزارش منابع مخالف، عبیدالله المهدی همان سعیدبن‌حسین‌بن‌احمدبن‌عبدالله قداح‌بن‌میمون‌بن‌دیمان است، لذا سلسله‌نسبی که این منابع برای فاطمیان برمی‌شمارند تا حدود زیادی منطبق بر گزارش رسمی فاطمیان است، با این تفاوت که آنان عبدالله اکبر جد خلفای فاطمی را نه فرزند محمد مستور بلکه فرزند شخصی به نام میمون‌بن‌دیمان می‌دانند که اهل اهواز و از موالی امام جعفر صادق (ع) بوده است؛ بنابراین پاسخ به این پرسش اساسی درباره هویت واقعی عبدالله اکبر جد خلفای فاطمی از طریق مراجعه به طیف وسیعی از منابع بی‌طرف می‌تواند ما را در ارائه تصویری دقیق‌تر از نسب آنان یاری رساند. تا به اینجا علاوه بر پنج روایت متفاوتی که در منابع موافق به آن اشاره شد، بایستی به دو روایت دیگر مطابق نمودار زیر اشاره کرد (نک. نمودار شماره ۲):



نمودار شماره ۲

روایت ششم، روایت رسمی دولت فاطمی است که عیدالله المهدی را فرزند حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد مستور می‌داند، و روایت هفتم روایت مخالفان دولت فاطمی است که عیدالله المهدی را همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن میمون بن دیصان می‌داند. این در حالی است که در روایت رسمی دولت فاطمی، از سعید بن حسین بعنوان برادر و مستودع عبدالله المهدی نام برده شده که به سعید الخیر مشهور بوده و تلاشی نافرجام برای انتقال امامت به فرزندان خود داشته است (ایوانف، ۱۹۳۶: ۹۵-۹۶).

به نظر می‌رسد که منابع مخالف قائل به تفکیک میان عبدالله المهدی و برادرش سعید نبوده و عبدالله المهدی را همان سعید الخیر دانسته‌اند، اما اختلاف اساسی میان این دو روایت، آخرین حلقه از نسب فاطمیان پس از عبدالله اکبر است. پرسش اصلی در اینجا است که طبق روایت مورخ فاطمی، آیا عبدالله فرزند محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) است یا براساس روایات مخالف، وی فرزند میمون بن دیصان مولای امام جعفر صادق (ع) است. این قضاوت تاریخی را بایستی به گزارش آن دسته از منابع بی‌طرفی سپرد که در این موضوع به نقل روایات پرداخته‌اند:

علی بن محمد علوی معروف به شریف عمری مؤلف کتاب *المجدی فی انساب الطالبین* یکی از نسب‌شناسان هم‌عصر فاطمیان ضمن ارائه گزارشی مبسوط از پراکندگی فرزندان

محمدبن اسماعیل، محمدبن اسماعیل را همان امام میمونیه خوانده است (علوی، ۱۴۰۹: ۹۹). فخر رازی نیز به نقل از شهرستانی چنین می‌نویسد که محمدبن اسماعیل به دلیل زندگی توأم با تقیه به میمون قداح شهرت داشته است. به دلیل همین تشابه اسمی بوده است که برخی منابع فاطمیان را از اولاد میمون بن دیصان مجوسی دانسته‌اند (همان: ۱۰۳). این روایت در کتاب *مآثر الانافه فی معالم الخلافه قلقشندی* نیز تکرار شده است. او هم تأکید کرده است که تشابه اسمی [یا تشابه در لقب میمون] سبب شده است تا برخی محمد مستور را پسر دیصان صاحب کتاب *المیزان فی نصره الزندقه* بدانند (قلقشندی، ۱۴۲۷: ۲۷۳-۲۷۲).

نتیجه‌گیری

در این مقاله علمی، پس از بررسی و تحلیل منابع و روایات تاریخی مرتبط با نسب فاطمیان، به دو طیف کلی از منابع می‌رسیم: منابع اسماعیلی و منابع غیراسماعیلی. تفاوت این تحقیق با مطالعات پیش از آن در این مسئله اساسی که در این مقاله از طریق مقایسه تطبیقی بین روایت رسمی دولت فاطمی با روایات منابع غیراسماعیلی، تحلیلی علمی و دقیق از موضوع نسب فاطمیان صورت گرفته است. این در حالی است که تا پیش از آن، تأکید عمده محققان بر گزارش منابع غیراسماعیلی است و غالباً توجهی به منابع اسماعیلی و روایت رسمی دولت فاطمی صورت نگرفته است؛ لذا محققان پیشین با اتکا صرف بر منابع غیراسماعیلی که خود به دو دسته موافق و مخالف تقسیم می‌شوند تا حدود زیادی گرفتار تناقض و تعارض موجود در این منابع شده‌اند. براساس بررسی علمی که در این مقاله انجام شده است، مورخان و نسب‌شناسان موافق با نسب علوی فاطمیان در آثار خود پنج روایت متفاوت و گاه متناقض از نسب فاطمیان ارائه داده‌اند که همه این روایات در این مقاله معرفی و رد شده است. در میان منابع مخالف نیز غالباً شاهد انتخاب رویکردی سلبی در بین مورخان و نسب‌شناسان هستیم که ضمن رد نسب علوی فاطمیان، اشاره‌ای به نسب واقعی آنان ندارند. تنها در روایت منتسب به ابن‌رزام و پس از وی اخو محسن دمشقی است که یک سلسله‌نسب برای این خاندان تعریف شده است. اگر چه آثار مربوط به این دو تن امروزه به دست ما نرسیده، روایات منسوب به آنان در منابع متأخر مثل *تعاط الحنفاء مقریزی* باقی مانده است.

نتایج خاص این تحقیق علمی نشان می‌دهد که روایت منابع مخالف نسب علوی فاطمیان که برگرفته از کتاب مفقود ابن‌رزام تحت عنوان *رد علی الاسماعیلیه* است با روایت رسمی دولت فاطمی تا حدود زیادی مطابقت دارد؛ بدین معنی که هر دو روایت در نام پدران عبیدالله المهدی تا محمد مستور اتفاق نظر دارند، با این تفاوت که در روایت رسمی دولت فاطمی،

عبدالله اکبر آخرین حلقه اتصال عبیدالله المهدی به محمد مستور و فرزند و جانشین وی تلقی می‌شود، اما در گزارش ابن‌رزام، عبدالله اکبر همان عبدالله قداح فرزند میمون بن دیمان است. در این مقاله به منظور قضاوت میان این دو روایت، ناگزیر از طریق جست‌وجو در منابع بی‌طرف، این نتیجه حاصل شده است که میمون القداح یکی از القاب محمد مستور در دوران ستر بوده که به دلیل تشابه با نام میمون بن دیمان مجوسی صاحب کتاب *المیزان فی نصره الزندقه*، با وی یکی دانسته شده است. وجه تمایز دیگر میان روایت رسمی دولت فاطمی با گزارش ابن‌رزام در این است که در گزارش ابن‌رزام، عبیدالله المهدی همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله القداح است که بعد از قدرت‌یابی به مهدی شهرت یافته است، در حالی که در روایت رسمی دولت فاطمی، سعید برادر بزرگ‌تر عبیدالله المهدی و مستودع او بوده است. این اشتباه فاحش در روایت ابن‌رزام که درست یا غلط بودن آن تفاوتی در اصل ماجرا ایجاد نخواهد کرد، حکایت از نداشتن اطلاعات دقیق ابن‌رزام از نسب فاطمیان پس از حسین بن احمد بن عبدالله دارد و نشان می‌دهد این شخص که خود را از نوادگان محمد مستور می‌داند، به دلیل اختلاف با خلفای فاطمی و تحت تأثیر جریان‌های سیاسی ضد فاطمی به سرکردگی دولت عباسی، با اشاعه این نسب ساختگی، به ضدیت با دولت فاطمی پرداخته است؛ بنابراین، نتایج روشن این تحقیق علمی بر انتصاب خلفای فاطمی به محمد مستور فرزند اسماعیل بن جعفر صادق (ع) صحه می‌گذارد.

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۹۶۵م) *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن طباطبای، ابراهیم بن ناصر (۱۳۸۸ق) *منتقله الطالبیه*، نجف: مطبعه الحیدریه.
- ابن عنبه (۱۴۱۷ق) *عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب*، قم: مؤسسه انصاریان.
- ابن میسر، تاج‌الدین محمد بن علی (بی تا) *المنتقى من اخبار مصر*، انتقاء تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، به تحقیق ایمن فؤاد سید، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه.
- ابن واصل، محمد بن سالم (۱۹۶۳م) *مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب*، قاهره: بی نا.
- ابن طقطقی حسنی، محمد بن تاج‌الدین (۱۴۱۸ق) *الاصیلی فی انساب الطالبیین*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (بی تا) *تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر*، به تحقیق محمد دیوب، بیروت: دارالکتب العلمیه،
- اندلسی، ابن حزم (۱۴۰۳ق) *جمهره انساب العرب*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ (۱۴۲۰ق) *الفصل فی الملل و الاواء و النحل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- انصاری، راضیه، محمدعلی چلونگر و فریدون الهیاری (۱۳۹۸) «کارکرد سیاسی و مذهبی شعر در دوره فاطمیان (۵۶۷-۳۵۸ق) در برخورد با مخالفان خارجی»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۲۹(۴۴)، ۳۳-۹.
- ایوانف، ولادیمیر (۱۹۳۹م) *مذاکرات فی حركة المهدي الفاطمی (استنار الامام و سیره جعفر الحاحب)* القاهرة: مطبعة المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیة.
- بابایی سیاب، علی (۱۳۹۸) «تاریخ‌گذاری یک رخداد: پیدایش شهر سلمیه در منابع اسماعیلی و غیراسماعیلی»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۲۹(۴۱)، ۲۵-۹.
- _____ (۱۴۰۰) «گونه‌شناسی مطالعات جدید اسماعیلی و ضرورت تحقیق در تاریخ‌نگاری آنان»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، ۳۱(۲۸)، ۳۷-۱۵.
- بخاری، ابی نصر (۱۴۱۳ق) *سر السلسله العلویة*، قم: انتشارات شریف رضی.
- بردی، یوسف ابن تغری (۱۳۷۵ق) *النجوم الزاهرة*، قاهره: دارالکتب المصریة.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۴۰۸ق) *الفرق بین الفرق و بیان فرقه الناجیه منهم*، بیروت: دارالجیل.
- پروان، بیژن؛ دهقانی، رضا (۱۳۹۷) «نسب فاطمیان و خاندان میمون»، *پژوهشنامه تاریخ*، ۱۳(۵۰)، ۶۴-۴۵.
- الحسنی، یحیی بن طباطبا (۱۹۹۷م) *اربع مخطوطات فی انساب اهل البیت: ابناء الامام فی مصر و الشام*، دمشق: دارالکتان.
- الحسینی المدنی، ضامن بن شدقم (۱۴۲۰ق) *تحفه الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار*، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- حسینی سمرقندی، حسین بن عبدالله (بی تا) *انساب الطالبیین*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۶) *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- دواداری، ابی بکر عبدالله بن آیبک (۱۴۲۲ق) *کنز الدرر و جامع الغرر: الجزء السادس: السيرة المضیة فی أخبار الدولة الفاطمیة*، تحقیق هانس روبرت رویمر، الطبعة الثانية، القاهرة: مکتبه المؤید.
- العبدلی، محمد بن جعفر (۱۴۱۳ق) *تهذیب الانساب و نهایه الاعقاب*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- علوی، علی بن محمد (۱۴۰۹ق) *المجدی فی انساب الطالبیین*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- غالب، مصطفی (۱۹۶۵م) *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه*، الطبعة الثانية، بیروت: دار الاندلس.
- فرمانیان، مهدی؛ عالمی، سیدعلیرضا (۱۳۹۳) «نسب خلیفه نخست فاطمی از نگاه نسب‌شناسان»، *پژوهشنامه مذاهب اسلامی*، ۱(۲)، ۲۶-۹.
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۴۲۷ق) *مآثر الانافه فی معالم الخلیفة*، به تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت: عالم الکتب.
- مجدوع، اسماعیل بن عبدالرسول (۱۹۶۶م) *فهرسه الکتب و الرسائل*، ویرایش علی نقی منزوی، تهران: بی‌نا.
- مروزی ازورقانی، اسماعیل بن حسین (۱۴۰۹ق) *الفخری فی انساب الطالبیین*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۵۵

مقریزی، احمد بن علی (۱۴۲۲ق) *اتعاظ الحنفیة باخبار ائمة الفاطمیین الخلفاء*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
_____ (۱۴۲۷ق) *المقفی الكبير*، به تحقیق محمد یعلای، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
نویری، احمد بن عبدالوهاب (۱۹۸۴م) *نهاية الارب في فنون الادب*، قاهره: بی نا.
الواسطی، عبیدالله (۱۴۳۳ق) *بحر الانساب*، بیروت: مؤسسه البلاغ.
الیمانی الموسوی، محمد کاظم بن ابی الفتوح (۱۳۷۷ق) *النفحة العنبریه فی انساب خیر البریه*، قم:
کتابخانه مرعشی نجفی.

Daftari, Farhad, (2004), **Ismaili literature: A bibliography of sources and studies**, The Institute of Ismaili Studies, London.

List of sources with English handwriting

- ‘Alavī, ‘Alī b. Moḥammad (1409 AH), *al-Majdī fī al-Ansāb ul-Ṭalībīyyīn*, Qom: Mar‘aŠī Najafī Library.
- Abūlfida’, Isma‘īl b. ‘Alī (n.d), *TarīḲ Abūlfida’*, Research by Mohammad Dayubs, Beirut: Dār ul-kotob ul-‘elmīya.
- Al-Ḥasanī, Yaḥya b. Tabāṭaba (1997), *Arba‘ MaḲṭūṭāt fī Ansāb Ahl ul-Bayt: Ibn al-Imam fī Mišr ul-Šams*, Damascus: Dār ul-Kinnān.
- Al-Ḥosseīnī al-Mada‘īnī (1420 AH), *Toḥfat ul-Azhār wa Zolāl ul-Anhār fī nasab Abnā’ ul-A‘īmah al-Aṭhār*, Tehran: The Book of Written Heritage Publishing.
- Al-Obaydī, Moḥammad b. ja‘far (1413 AH), *Tahḏīb ul-Ansāb wa Nahāyat ul-A‘qāb*, Qom: Mar‘aŠī Najafī Library.
- Al-Wasīṭī, ‘Obaīdullah (1433 AH), *Baḥr ul-Ansāb*, Beirut: Al-Balāḡ Institute.
- Al-Yamanī Al-Mousawī, Mohammad Kazem b. Abi al-Futuh (1377 AH), *Al-Nafḥat ul-Anbarīyya fī Ansāb Ḳāīr ul-Barīyya*, Qom: Mar ‘aŠī Najafī Library.
- Ansari, Raziye, Mohammad Ali Chelongar and Fereydoon Alahyari (1398), "
- Babaei Siab, Ali (1398 AD), " The History of an Event: Genesis of "Salamiyah" in Isma'ili and non-Isma'ili Sources", *HISTORY OF ISLAM & IRAN*, Ninth Year, New Period, No. 41, pp. 9-25.
- Babaei Siab, Ali (1400 AD), " Typology of new Ismaili studies and The necessity of research in their historiography", *Historical perspective and Historiography*, Thirty-first Year, New Period, No. 28, pp. 15-37.
- Baḡdādī, ‘Abd ul-Qāḥīr (1408 A.H.), *Al-Farq Beīn ul-Fīraq*, Beirut: Dār ul-jīl.
- Brady, Yūsūf b. Taḡrā (1375 AH), *Al -Nojūm ul -Zāḥīra*, Cairo: Dār ul -Kotob ul -Mišriyah.
- BuḲārī, Abī Našr (AH 1413), *Sar Sīlsīlat ul -‘Alawīyah*, Qom: Šarīf Rażī Publications.
- Daftari, Farhad (1386), *Ismaili History and Beliefs*, Tehran: Farzan Rooz Publishing and Research.
- Dawādārī, Abī Bakr Abdullah b. Āybak (1422 AH), *Kīnz ul-Dorar wa jāmi‘ al-ḡorar: Part VI*, research by Hans Robert Roimer, second edition, Cairo: Al-Muayyed School.
- Ebn al ‘Inabah (1417 AH), *‘Omdat ul-Ṭolāb fī Ansāb Āl -Abī Ṭālīb*, Qom: Ansarian Institute.
- Ebn Aṭīr, ‘Alī b. Moḥammed (1965), *Al -Kāmīl fī Al-TarīḲ*, Beirut: Dār.
- Ebn Ḥazm (1403 AH), *Anasāb ul -‘Arab*, Beirut: Dār ul-kotob ul-‘elmīya.
- Ebn Ḥazm (1420 AH), *Al -Fīsal fī al-Mīlal wa al-Ahwa wa Al-Nīḥal*, Beirut: Dār ul-kotob ul-‘elmīya.
- Ebn Moyasar, Taḡ ul -Dīn Moḥammed b. ‘Alī (n.d), *Al- Montaḡī fī Aḡbār-e Mišr*, researched by Ayman Fuad, Cairo: Al -Ma‘had ul-Elmī al-Fransī Līl Āṭār ul-Šarḡī.
- Ebn Ṭabāṭabā, Ebraḥīm b.Nāšser (1388 AH), *Manqalat ul -Ṭalībīyah*, Najaf: Al -Heīdarīyyah.
- Ebn Ṭaḡṭaḡī Ḥassanī, Moḥammad b. Taḡ ul -Dīn (1418 AH), *Al-Ašīlī fī Ansāb Ṭalībīeen*, Qom: Marashi Najafī Library.
- Ebn Wassīl, Mohammad b. Salīm (1963 AD), *Mafraḡ ul-Krūb fī Aḡbār-e Banī Ayūb*, Cairo.
- Farmanian, Mehdi, Seyed Alireza Alami (2013), " Ancestry of the First Fatimid Caliph from Viewpoint of Genealogists ", *Journal of Islamic Religions*, first year, second issue, pp. 26-9.
- Ghalib, Mustafa (1965), *TarīḲ Da‘wat ul-Isma‘īlīyyah*, second edition, Beirut: Dār ul-Andalus.
- Hosseini Samarqandi, Hossein bin Abdullah (n.d), *Ansāb ul-Ṭālebīyyīn*, Cairo: Maktabat ul-ṭīqāfat ul-Dīnīyah.
- Ivanov, Vladimir (1939), *Negotiations of Al -Mahdi al -Fatimi (Campaign of Al -Emam and Sira Ja‘far al -Hajj)*, Cairo: Maṭba‘a al-Ma‘had ul-Elmī al-Fransī Līl Āṭār ul-Šarḡī.
- Majdo, Ismail b. Abdul Rasool (1966), *Catalog of Books and Letters*, edited by Ali-Naqī Monzavi, Tehran: Bīnā.
- Marvazi Azurqani, Ismail b. Hossein (1409 AH), *Al-FaḲrī fī Ansāb ul- Ṭalībīyyīn*, Qom: Mar ‘aŠī Najafī Library.

- Moqrīzī, Aḥmad b. ‘Alī (1422 AH), *It‘āz ul-Ḥonafa*, Beirut: Dār al-Kītāb ul-‘Elīmīya.
- Moqrīzī, Aḥmad b. ‘Alī (1427 AH), *al-Maqfī al-Kabīr*, researched by Mohammad Yalawi, Beirut: Dār ul-ḡarb ul-Islamī.
- Nūweīrī, Aḥmad b. ‘Abd ul-Wahhāb (1984), *Nahāyat ul-‘Arab fī Fonūn ul-Adab*, Cairo.
- Parwan, Bijan, Reza Dehghani (2017), " The Fatimid descent and Maymun Family", *History Research*, 13th year, No. 50, pp. 45-64.
- Qalqašandi, Aḥmad b. ‘Alī (1427 AH), *Ma‘āḡir ul-Inafa fī Ma‘ālim ul-Ḳīlafah*, researched by Abdul Sattar Ahmad Faraj, Beirut: ‘Ālim ul-Kītāb.
- The political and religious function of poetry in the era of the Egyptian Fatimids (358-567 AH) in dealing with their foreign opponents", *HISTORY OF ISLAM & IRAN*, Ninth Year, New Year, No. 44, No. 44 Pp. 9-33.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

Critical research in sources: A case study on the lineage of the Fatimid caliphs¹

Ali Babaei Siab²

Received: 2022/12/31

Accepted: 2023/05/25

Abstract

Because of its direct connection with the religious and political legitimacy of the leaders of this government, the issue of Fatimid ancestry has always been one of the most important topics for historians and genealogists contemporary to the Fatimid government and its successors. The importance of this issue has led to its use as a political document by the opponents of the Fatimid government, especially the Abbasid government in Baghdad. Among the new studies, there are few books on the Fatimids that do not discuss in advance the Fatimid lineage and the criticism of the opponents of the Alavi lineage of this government, mainly general discussions arising from the fundamental importance of this issue in the history of the Fatimids. Therefore, the issue of the Fatimids lineage, although widely known, has rarely been the subject of independent and rigorous scholarly study. The few scientific researches available in this area are also limited to the sketching and superficial criticism of the narrations in favor and against the Alevi lineage of the Fatimids. In this article, by adopting a comparative method, through the application of the qualitative content analysis technique, an attempt is made to confront the reports of a wide range of sources that agree and disagree with the official narrative of the Fatimid government, the existing research gap in this field is resolved and a scientific and appropriate answer is given to this fundamental question.

Keywords: Fatimid caliphate, Fatimid lineage, Pre-Fatimid, Period Sadr period.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.40835.2680

2. Assistant Professor of History Department, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. Email: BabaeiSiab@HUM.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۹۰-۵۹

ارزیابی عملکرد پارلمانی نمایندگان بوشهر در چالش میان حقوق مردم و قدرت حاکمیت پهلوی مطالعه موردی: علی دشتی و احمد اخگر^۱

فروغ بحرینی^۲
سیمین فصیحی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۵

چکیده

با در نظر گرفتن شاخصه‌های حکومت پهلوی، نوعی تضاد و تعارض و چالش میان ماهیت قدرت حاکمیت با حقوق ملت در قانون اساسی شکل می‌گیرد که در این چالش نقش و عملکرد نمایندگان به‌عنوان واسطه مردم با قدرت حاکمیت در مجلس شورای ملی اهمیت می‌یابد. این پژوهش با رویکردی مقایسه‌ای - تحلیلی عملکرد علی دشتی و احمد اخگر، دو نماینده صاحب‌نام منتخب حوزه بوشهر را در چالش میان دو متغیر قدرت حاکمیت و حقوق مردم ارزیابی می‌کند و باتوجه به خاستگاه اجتماعی و مواضع سیاسی آنان از طریق تحلیل محتوای آراء، مذاکرات و نطق‌های آنان در مجلس شورای ملی روشن می‌کند که این دو نماینده در عمل به وظایف خویش در بستر این چالش چه نقشی ایفا کرده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که نظام حکومت پهلوی به‌گونه‌ای بر ساختار مجالس شورای ملی تأثیر گذاشت که نمایندگان منتخب را در تنگنای دو اهرم قدرت حاکمه و حقوق مردم قرار داده و علی‌رغم پایگاه اجتماعی تقریباً مشابه این دو نماینده، مواضع سیاسی متفاوت و به‌تبع آن عملکرد متفاوتی برای آنان در نظام پارلمانی رقم زده است. تحلیل محتوای برخی اسناد، نطق‌ها و مذاکرات

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.41095.2691

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.3.2

۲. دانشجوی دکتری دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران. f.bahraini@alzahra.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

fasihi@alzahra.ac.ir

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «عملکرد نمایندگان بوشهر در مجلس شورای ملی در چالش میان قدرت حکومت و حقوق مردم (۱۳۵۷-۱۲۸۵ ه ش» در دانشگاه الزهرا(س) در سال ۱۴۰۲ است.

آن‌ها در جلسات مجلس، با وجود برخی وجوه مشابه در درصد توجه به حقوق مردم و فعالیت‌های این دو نماینده، حاکی از سه نتیجه متفاوت در عملکردشان است: ۱. نسبت تعداد نطق‌ها به دفعات حضور در ادوار مختلف به‌عنوان نماینده بوشهر متفاوت است، ۲. درصدی از گزاره‌های به‌دست‌آمده از نطق‌های علی دشتی در راستای تحقق اهداف حکومت است، درحالی‌که نطقی در این خصوص از اخگر ثبت نشده است، ۳. انضباط پارلمانی متفاوت دو نماینده که نهایتاً این نتایج یکی را با چهره و کارنامه پارلمانی به‌دور از حاشیه و نزدیک‌تر به مردم معرفی می‌کند و کارنامه دیگری را با نوعی دوگانگی در اندیشه و عمل نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: قدرت حاکمیت، حقوق مردم، علی دشتی، احمد اخگر، مجالس شورای ملی.

مقدمه

از مجلس پنجم شورای ملی، عمر مجالس شورای ملی تا دوره دوازدهم به آرامش و سکون گذشت. با خروج رضاشاه از کشور در سال ۱۳۲۰ شمسی و شرایط بحرانی داخلی از جمله تضعیف نقش شاه در رأس هرم قدرت سیاست‌مداران ایران برای پیگیری اهداف خود به‌ویژه در مجلس شورای ملی آزادی و اقتدار نسبی به دست آوردند. در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مجلس همین اقتدار نیم‌بند خود را از دست داد و بار دیگر به یکی از مجاری اعمال قدرت شاه بدل شد. با در نظر گرفتن شاخصه‌های حکومت رضاشاه و محمدرضا شاه، نوعی تعارض و چالش میان ماهیت قدرت حاکمیت با حقوق ملت در قانون اساسی شکل می‌گیرد که نقش و عملکرد نمایندگان به‌عنوان واسطه مردم با قدرت حاکمیت را در این چالش مهم و قابل بررسی می‌کند.

در میان بیش از بیست نماینده‌ای که به‌عنوان وکلای منتخب حوزه بوشهر وارد ادوار مختلف مجالس شورای ملی شدند، در این پژوهش عملکرد پارلمانی دو نماینده سرشناس که تا حدودی دارای خاستگاه سیاسی-اجتماعی مشابهی بودند، ارزیابی شد. مسئله اصلی پژوهش این است که دو نماینده بوشهر در عمل به وظایف خویش در میانه این چالش چه نقشی ایفا کردند. پاسخ به این پرسش از مسیر توجه به وظایف نمایندگان در قبال موکلین خویش، تمرکز بر ویژگی‌های نظام سیاسی و نهایتاً خاستگاه اجتماعی و مواضع سیاسی آنان که تعیین‌کننده ویژگی و تیپ شخصیتی آنان است، صورت می‌گیرد تا نشان داده شود که در چنان شرایطی و در چنین بستر متعارضی این دو نماینده چگونه به حقوق مردم وفادار بوده و چگونه به نفع قدرت حاکمیت تلاش کرده‌اند.

در خصوص زندگی، اندیشه و عملکرد سیاسی و پارلمانی این دو نماینده مقالاتی به صورت مجزا نوشته شده، به ویژه در خصوص آرا و آثار دشتی تحقیقات بیشتری صورت گرفته است؛ از جمله «زندگی و زمانه دشتی» به قلم عبدالله شهبازی که ابعاد ادبی و سیاسی زندگی و تفکر وی را بررسی کرده و «اندیشه و عملکرد سیاسی علی دشتی در مجالس شورای ملی» نوشته مشترک علی اکبر جعفری و فروغ بحرینی به افکار و فعالیت‌های پارلمانی وی توجه کرده است.

همین‌طور درباره زندگی احمد اخگر مقاله محسن روستایی با عنوان «سرهنگ احمد اخگر» و مقاله دیگری با عنوان «زندگی، اندیشه و عملکرد احمد اخگر» زندگی، افکار و فعالیت‌های احمد اخگر را کاویده است، اما هیچ‌یک از این بررسی‌ها ناظر به چالش میان قدرت حاکمیت و حقوق مردم و با تمرکز بر نطق‌ها و مذاکرات مجالس نبوده و اندیشه و عمل آن‌ها با رویکردی مقایسه‌ای صورت نگرفته است.

شاخصه‌های نظام حاکمیت و بستر سیاسی تأثیرگذار بر عملکرد نمایندگان

این مسئله که جایگاه حاکمیت کجاست و منظور از قدرت حاکمیت یا به اصطلاح حکومت چیست، در علم سیاست بسیار بحث‌برانگیز است؛ حاکمیت، اقتدار قانونی یا مشروع و گاه نیز بر حسب «قدرت» تعریف می‌شود. برخی نظریه‌پردازان سخن از مفهوم «حاکمیت سیاسی» به میان می‌آورند که از حاکمیت قانونی متمایز است. استدلال طرح شده پیرامون حاکمیت سیاسی سعی در نشان دادن این امر دارد که حاکمیت باید به مثابه برتری قدرت اجبارکنندگی در جهت مقاصد سیاسی تعریف شود (دی رافائل، ۱۳۷۸: ۱۱۵ - ۱۱۳). در این پژوهش منظور از قدرت حاکمیت، همان قدرت سیاسی شاهان وقت و نخست‌وزیران مدنظرشان و اعمال آن قدرت با ابزار مجلس بر جامعه است.

در نظام مشروطه قانون اساسی، قدرت برتر تنواره سیاسی است و حکم و فرمان هیچ فردی این قدرت را ندارد که تغییری در قانون‌گذاری نمایندگان منتخب مردم ایجاد کند، جان لاک در خصوص وضع و تصویب قوانین، به خطر لغزش دست‌اندرکاران قدرت اشاره دارد و معتقد است مسئله ضعف انسان در برابر وسوسه زیاد خواهی قدرت موضوعیت می‌یابد. در چنین حالتی ممکن است حاکم و قانون‌گذار خود را از قانونی که وضع کرده مستثنی بدانند و قانون را چه در مرحله وضع و تصویب و چه در مرحله اجرا متناسب با خواسته‌های شخصی و متفاوت از خواسته دیگر اعضای جامعه تدوین کند (لاک، ۱۳۹۲: ۱۹۴ - ۱۹۳). حال چنانچه حاکم وقت با کمک قانون‌گذاران و نمایندگان منتخب مردم سعی در تغییر قوانین به نفع

خویش داشته باشد، تعریف «دیکتاتور» برای وی صدق می‌کند. روسو نیز مانند جان لاک معتقد است در حکومت دیکتاتوری و اشرافی بسیار کم اتفاق می‌افتد که مردم، افراد گرد حاکم، پاک‌دامن و فداکار باشند. حتی بر فرض اینکه آن مردم در دوره کودکی خوب تربیت شوند، اما در جامعه دیکتاتوری خیلی زود فاسد می‌شوند و تملق و ربا و فساد که لایه حکومت‌های دیکتاتوری است، روح مردم را تباه می‌کند (رحیمی، ۱۳۵۷: ۱۰۳).

دولت، کابینه وزرا مجلس شورای ملی و احزاب سیاسی، پاره‌ای از بدنه حکومت دیکتاتوری محسوب می‌شوند یا دموکراسی؟ پاسخ این پرسش بسته به مقتضیات زمانی و میزان نفوذ و اعمال قدرت حکومت است که گاهی اوقات این موارد به‌عنوان ابزار و وسیله‌ای سیاسی در دست قدرت و حکومت حاکمان وقت، در یک ماهیت دیکتاتورانه، قرار می‌گیرد و گاهی اوقات نیز از بدنه حکومت جدا می‌شود و خود را به شکل ابزار تحقق دموکراسی نمایان می‌کند و با داشتن تشکیلات و برنامه منظم و با یاری مردم می‌کوشد قدرت ملت را جلوه‌گر کند (دوورژه، ۱۳۵۸: ۲۹۱-۳). فکر تغییر سلطنت و تلاش رضاخان در آماده‌سازی زمینه‌های دیکتاتوری، فصل جدیدی را در تاریخ مجلس و مشروطه رقم زد.

رضاشاه خود گفته بود که «هر مملکتی رژیم دارد و رژیم ما یک‌نفره است» (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۸۶). در دوره سلطنت وی دخالت قوه مجریه در جریان انتخابات نمایندگی مجالس شورای ملی چنان بود که گاهی از آن به‌عنوان انتخابات «زوری» یاد می‌کنند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۹: ۱۰ / ۷۷۵).

نمایندگان نه چندان منتخب مردم، بلکه بیشتر منتصب حکومت و دربار بودند. در خصوص انتصاب برخی نمایندگان مانند علی دشتی به نمایندگی مردم بوشهر در مجلس هشتم و نهم، مکاتبات وزارت داخله به اداره حکومتی بنادر مورخ ۱۳۰۹/۵/۱۲ و ۴/۷/۱۳۱۱ نشان می‌دهد که علی دشتی به‌عنوان کاندیدای مدنظر در حوزه انتخابی بوشهر بر انجمن نظارت آن شهر تحمیل شده است (سلامی، ۱۳۸۴: ۱۳۶ و ۱۳۵)؛ بدین ترتیب کابینه نخست‌وزیران وقت که با واژه و مفهوم دولت، یا قوه مجریه به کار می‌روند، جزئی از دستگاه دیکتاتوری حکومت محسوب می‌شوند.

از طرفی، نیروهای امنیتی حکومت وقت، عملاً قانون مصونیت نمایندگان مجلس را، حتی در زمان حضورشان در ادوار مجلس، نادیده می‌گرفت و فضای خفقان‌آمیزی را بر مجلس حکم فرما کرده بود. بی‌توجهی به مصونیت پارلمانی بهار، تیمورتاش، صولت‌الدوله قشقایی نمونه‌هایی از این دست است. این فضا گاه موجب دوگانگی در عملکرد نمایندگان نیز می‌شد. برای مثال میرزا علی کازرونی، یکی دیگر از نمایندگان بوشهر که در ابتدا همراه مدرس بود و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۶۳

چند بار مورد حمله قرار گرفت، در ادامه مسیرش از او جدا شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۲۹).
محمدرضا شاه نیز مجلس را به صورت تشکیلاتی فرمایشی در راستای اجرای اهداف خود
درآورد. مجلس مؤسسان دیگری در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ تشکیل و با تغییر اصل ۴۸
قانون اساسی حق انحلال مجلس شورای ملی و سنا، جداگانه یا هر دو در آن واحد به شخص
شاه تفویض شد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۲۰۴).

خاستگاه سیاسی - اجتماعی علی دشتی و احمد اخگر

علی دشتی فرزند شیخ عبدالحسین دشتستانی، از روستای تخلو و از روحانیان خوش‌نام در
استان بوشهر بود. وی آموزش‌های لازم را در درس حوزوی به‌ویژه منطق و کلام و فلسفه
آموخت (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۳)، اما بعدها با ورودش به تهران لباس روحانیت را به‌طور کامل
کنار گذاشت. به‌گفته مصاحب دشتی در سن ۲۲ سالگی در سال ۱۳۳۴ قمری پس از طرد شدن
از جانب پدر، از عتبات به ایران آمد و راهی منزل همسر خواهر خویش شیخ محمدحسین
برازجانی شد که در آن روزگار رهبری مجاهدین جنوب علیه انگلستان را به عهده داشت.
گمانه‌زنی بر آن است علی دشتی با نقشه قبلی و به‌منظور مطلع شدن از نقشه‌های مبارزات
مسلحانه ضد انگلیسی، ساکن منزل شیخ محمدحسین برازجانی شده بود.

در اواسط جنگ بین‌الملل اول که راه عبور و مرور بین‌النهرین مسدود بود، وی با توصیه
سرپرستی کاکس، نائب‌السلطنه بین‌النهرین، وارد بوشهر و با توصیه کنسول انگلیس میجر تربور
راهی برازجان شد. پس از اخراج وی از خانه مجاهد برازجانی، به شیراز رفته و در منزل میرزا
فضل‌الله منشی کنسول‌خانه انگلیس اسکان یافت. سپس با توصیه قوام شیرازی به تهران، منزل
حاج آقا شیرازی از دوستان نزدیک وثوق‌الدوله رفت (مصاحب، ۱۳۲۴: ۷-۶)، اما پس از
مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ توقیف و تبعید شد. با سقوط دولت وثوق‌الدوله، به تهران بازگشت و
در مقام سردبیری روزنامه ستاره ایران با نشر مقالات انتقادی و کوبنده در صف مخالفان
حکومت و طرف‌داران آزادی و قانون قرار گرفت (عاقلی، ۱۳۸۰: ۶۷۳) و از این طریق جایگاه
مهمی نزد سیاسی‌هایی همچون مدرس، فرخی و علوی یافت (خواجه نوری، ۱۳۴۰: ۱۶۷).

احمد فرسیو، مشهور و متخلص به اخگر لاریجانی نیز در یک خانواده روحانی در تهران
متولد (شوال ۱۳۰۷ق) شد. پدرش حاجی میرزا ابراهیم آملی از روحانیان مجتهدی بود که
شغل معلمی و کتابداری مدرسه سپهسالار را داشت. او برخلاف روحانیان دیگر، هرگز به
کسوت قضاوت وارد نشد و تنها با آموزگاری در مکتب‌خانه، امرار معاش می‌کرد
(اخگر، ۱۳۶۶: ۲۰-۱۲). احمد اخگر علوم اولیه را در مدرسه سپهسالار و علوم نظامی را در

دارالفنون آموخت (همان: ۱۲-۷). در جوانی و در اوایل جریان مشروطیت بیشتر به امور نظامی و کمتر به فعالیت‌های سیاسی توجه داشت و پس از فتح تهران، تحت امر مظفر اعلم (سردار انتصار) وارد ژاندارمری شد (نظری، ۱۳۹۰: ۵۱).

بی‌علاقگی وی به سیاست، همچون پدر، در ابتدای امر نشان از بی‌توجهی وی به مقام یا قدرت سیاسی بود. با شروع جنگ جهانی اول و هجوم نیروهای انگلیسی به بوشهر، خود را موظف به دفاع از مرزهای جنوبی کشور دید. «و یک عده سیصد نفری ژاندارم تحت امرش را به میدان جنگ برد و از هرگونه مدد به مجاهدین مضایقت نفروود... بر اثر مجاهدت در جنگ بین‌الملل، یکی از دیدگان نیک‌بین را از دست داد» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۷۰: ۱۷). در سال ۱۲۹۹، احمدشاه به پاس زحماتش، نشان شیر و خورشید به وی اعطا کرد (فرهنگ ناموران معاصر ایران، ۱۳۸۱: ۱/۲۴۵). وی در ۱۴ آبان ۱۲۹۴ شمسی، همراه با تعدادی از اعضای حزب دموکرات و افسران ژاندارمری گروهی به نام «کمیته ملی حافظین استقلال ایران» را تشکیل داد که مهم‌ترین اقدام این گروه، دستگیری فردریک اوکانر، کنسول انگلستان در شیراز بود (همان: ۵۲).

در مقایسه خلق و خوی دو نماینده، دشتی را فوق‌العاده تیزهوش، تندخو و از خودراضی دانسته‌اند که دیگران را به نظر تحقیر می‌نگریست و کلام خود را وحی منزل می‌دانست (فردوست، ۱۳۷۰: ۲۶۰)، اما وی نه متولد تهران بود، نه از طبقه صاحب‌نفوذ زمین‌دار و تاجر و حتی نه در سایه نامداری پدر یا لباس مذهبی، بلکه با قلم نویسندگی و کلام نافذ خویش، پله‌های ترقی را طی کرد و برای خود در پایتخت و در فضای سیاسی آن، جایگاه ویژه‌ای در کنار صاحب‌منصبان وقت فراهم کرد. مقالات سیاسی وی در روزنامه‌های مختلف به‌ویژه روزنامه شفق سرخ، دیدگاه نقادانه او در طرح معضلات اجتماعی و راه‌حل آن‌ها و نگارش کتب بسیاری از جمله پنجاه و پنج، ایام محبس، فتنه، سایه، عقلا برخلاف عقل، نشان از استعداد نویسندگی بی‌نظیر او دارد.

اخگر نیز نویسنده‌ای توانا بود. او را «جوانی حساس، رشید و خوش‌قیافه، درویش‌مسلك، صمیمی، درستکار و در متاعب و حوادث سهمگین روزگار فوق‌العاده خون‌سرد و همواره طلبکار نام نیک توصیف کرده‌اند» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۷۰: ۱۷). وی چند ویژگی متناقض را توأمان داشت. هم فعال در عرصه نظامی و حائز درجه سرهنگی، هم شاعری ناسیونالیست با طبع لطیف و هم نویسنده‌ای خوش‌زبان در عرصه سیاسی و فرهنگی بود.

مواضع این دو تن نسبت به رضاخان هم تفاوت‌هایی داشت. دشتی رضاشاه را اردشیر بابکان و نادرشاه افشار می‌پنداشت (دشتی، ۲۵۳۵: ۳۶). مقالات او در ستایش از اقدامات

رضاخان به‌عنوان وزیر جنگ و انجام یک دیدار با وی، سکوی پرواز دشتی به جمع کارگزاران سیاسی بود. حمایت‌های جدی از رضاخان و برنامه‌های سیاسی او، تلاش برای عملی‌شدن طرح جمهوری رضاخانی، چانه‌زنی‌های سیاسی و از جمله طرح موضوع نخست‌وزیری رضاخان، پیگیری مجدانه موضوع تغییر سلطنت و غیره در زمره مهم‌ترین اقدامات دشتی در آغاز فعالیت پارلمانی او بوده است. به باور او بهترین گزینه برای رهایی ایران از مشکلات، رضاخان بود. او در این دوران، رضاخان را یک «نظامی وطن‌پرست، یک مرد فعال و پراز آتش و سرشار از غیرت و تعصب» و «گاریبالدی» ایران می‌پنداشت و لذا تمام انرژی جوانی خود را صرف تقویت او، صرف تأیید فکر و سیاست او می‌کرد (دشتی، ۱۳۳۹: ۱۹۱ و ۱۹۰).

در واقع دشتی به‌مانند بسیاری از روشنفکران هم‌عصر خویش معتقد به ضرورت حضور یک ناجی برای سامان بخشیدن به ایران آشوب‌زده بود؛ وی تصورات خود را در خصوص رضاخان این‌گونه شرح می‌دهد: «تمام تصوراتی که راجع به سردار سپه می‌کردم، پندار بی‌بنیانی ظاهر شد. نه تنها او عامل اجنبی نیست، بلکه مردی است که می‌خواهد کار کند، می‌خواهد به اوضاع وخیم و تباہ‌کننده خاتمه دهد» (دشتی، ۲۵۳۵: ۲۷ و ۲۶).

نماینده‌گی مجلس شورای ملی در دوران رضاشاه، کمترین پاداشی است که دشتی به پاس اندیشه و عملکرد سیاسی-فرهنگی‌اش در حمایت از او به دست آورده بود. اخگر البته شایسته رضاشاه نشد و حتی هنگامی که نماینده مردم بوشهر در مجلس پنجم بود در مقالاتی در روزنامه قرن بیستم با جمهوری‌خواهی رضاخان و نیز با افزایش قدرت وی مخالفت می‌کرد (نظری، ۱۳۹۰: ۵۳) و در طول دوره حکومت رضاشاه در هیچ مجلسی حضور نیافت.

نطق‌ها و عملکرد پارلمانی دو نماینده بوشهر

علی دشتی

دشتی با شش دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و شش دوره نمایندگی مجلس سنا از رکوردداران عضویت در قوه مقننه در دوره پهلوی به شمار می‌آید. وی در دوره رضاشاه از مجلس ششم تا نهم به‌عنوان نماینده بوشهر و در مجالس دوازدهم و سیزدهم به‌عنوان نماینده دماوند برگزیده شد. او در مجلس پنجم نیز به نمایندگی ساوه و سامان (از توابع ساوه) انتخاب شد، اما با اعتراض مردم این منطقه همراه و در عرایض ارسالی از دخالت میرزا محمود، نایب‌الحکومه آنجا در نتیجه انتخابات به نفع علی دشتی شکایت شد و نهایتاً اعتبار نامه وی در این مجلس رد شد (اسناد عرایض، حوت ۱۳۰۲ش)

دشتی طی هشت سال در چهار دوره نمایندگی بوشهر تنها ۷ نطق در مجلس داشت. متن این نطق‌ها در محورهای زیر بررسی می‌شود.

متن اول

در باب لایحه راه آهن

«تلگراف‌های زیادی از بوشهر به من رسیده است ... البته وظیفه هر وکیل است هست مصالح خصوصی محل انتخاب خود را در نظر داشته باشند، ولی یک وظیفه مقدم‌تر و واجب‌تر از او هست که به آن وسیله بایستی منافع کلیه مملکت را در نظر بگیرد و انجام دهد وقتی بنا شد در ایران یک خط آهن کشیده شود باید دید کدام خط، منظور دشتی خط آهن خوزستان، از نقطه نظر منافع اوضاع سیاسی و اقتصادی مملکت مناسب است... اما راه آهن ایستگاه بندر بوشهر، خیلی بد و برخلاف مصالح مملکت است» (دوره ۶، جلسه ۶۷، ۴ اسفند ۱۳۰۵)

تلاش مجلس ششم در تصویب قانون آن به عنوان مهم‌ترین و جنجالی‌ترین طرح این دوره در جلسه ۶۷ آن موافقان و مخالفان زیادی در خصوص مسیر آن داشت. سید یعقوب انوار که به عنوان نماینده شیراز، یکی از مخالفان اصلی اجرای این طرح در مسیر شهرهای غربی به ویژه خوزستان و در واقع متمایل به ایستگاهی در شهرهای شیراز و بندر بوشهر بود، دشتی را موافق الدوله خواند و در مخالفت گفت:

«در مرکز هم توجهی به جنوب نمی‌شود... این همه مخارجی که شما در شمال کردید در غرب کردید چند یک این مخارج را در جنوب کردید، راه‌ها از شیراز به بوشهر از بوشهر به بهبهان تمام این راه‌ها همان‌هایی است که هزار سال قبل از این بوده است و دولت ابداً توجهی به این‌ها نکرده هر چه هم فریاد می‌زنیم می‌گویند بودجه کم است. چه شده است که برای طرف جنوب کم است؛ ولی برای جاهای دیگر کم نیست. آقای دشتی می‌فرمایند به وحدت ملی ضرر می‌خورد! بنده وحدت ملی را در این می‌دانم که منافع مرکز نسبت به تمام ولایات علی‌السویه باشد.»

اما نمایندگانی همچون فرمند از گذشتن این خط از شهرهای غربی استقبال می‌کرد. مدرس و شیروانی نیز از جمله نمایندگان مخالف با عبور راه آهن از شهرهای غربی بودند، اما نکته مهم آن است که اجرای این طرح و بندر محمره به عنوان ایستگاه پایانی آن، هدفی بود که در سال

۱۳۰۳ در ذهن رضاشاه نقش بسته بود. وی در سفرنامه خود می‌گوید:
«دستی مدیر روزنامه شفق سرخ به اتفاق بهرامی، رئیس کابینه من، به دفتر اداری من در عمارت وزارت جنگ آمده بودند و من این فکر خود را به آنها گوشزد کردم... که شما دو نفر شاهد باشید که امتداد خط آهن ایران یکی از آمال دیرینه من بوده و دقیقه‌ای از خیال ایجاد آن منصرف نبوده‌ام.» (پهلوی، ۱۳۵۴: ۲۵۸ و ۲۵۷)

متن دوم

زمانی که رضاشاه از لزوم تغییر لباس و متحدالشکل شدن آن سخن گفت، دستی به منظور تأیید خواسته او در مجلس، ضمن آنکه آن روز را مبارک خواند در نطقی اظهار داشت:
«باید حتماً متحدالشکل شد... اراده شخص اول مملکت این قضیه را در تمام نواحی مملکت اجرا کرده است و این در حقیقت یک روح وحدت و اظهار عقیده‌ای است که مجلس شورای ملی نسبت به شخص اول مملکت نشان می‌دهد... الان شما به خوزستان تشریف ببرید دیگر عربی با چفیه و عقال نمی‌بینید همه کت و شلوار پوشیده‌اند همه آدم شده‌اند... بنده عقیده دارم که شکل چفیه و عقال در ایران شکل آدم نیست و هم مخالف ملیت ما است... هر کس از خانه‌اش از زنش قهر می‌کرد یک عمامه گنده سرش می‌گذاشت و روحانی می‌شد و مردم را اغوا می‌کرد؛ پس بنابراین از این نظر یعنی از نظر حفظ مقام روحانیت و از نظر ترقی اسلام هم باید مردم متحدالشکل شوند و بالاخره لباس روحانیون محدود به آنها باشد ما در این قسمت مخالفت نداریم... اشکال بنده در ماده سه راجع به مجازاتی است که معین کرده‌اند البته این مجازات برای شهری‌ها اهمیت ندارد، ولی برای دهاتی‌ها سه تومان و پنج تومان زیاد است، ما به نظرمان نمی‌آید چون حقوقمان سیصد تومان است اهمیت نمی‌دهیم ولی باور کنید که دهاتی‌های ایرانی سه تومان را نمی‌توانند بدهند باید گلیمشان را بفروشند سه تومان را بدهند این کار مشکلی است. این است که بنده عقیده دارم باید مجازات آنها را تخفیف داد و با آنها ارفاق کرد.» (دوره ۷، جلسه ۱۵، ۴ دی ۱۳۰۷)

متن سوم

در لغو امتیاز داری

«بنده معتقدم که دولت در این اقدام خودش فقط مظهر اراده ملت و افکار جامعه بوده است... بنده شعف و وجد عمومی که از الغا امتیاز نامه داری در افراد مردم دیدم حتی در وقت الغای کاپیتولاسیون هم ندیدم... واقعاً متحیر شدم که علت این چیست بعد به نظرم این طور رسید که عملیات کمپانی نفت جنوب در مقابل دولت و ملت به درجه ای بد بوده است که نفرت عمومی را نسبت به خودش در این مدت جلب کرده است... کسانی که در خوزستان بوده اند... می توانند بفهمند که کمپانی با مردم چه جور رفتار می کرد... تمام زارعین شکایت می کردند که قیمت نفت تقریباً دو برابر قیمتی است که در عراق می فروشند نفت ما را می بردند به عراق تقریباً نصف قیمت اینجا ارزان تر می فروختند و از این حیث یک لطمات زیادی به عمران خوزستان وارد آورده بودند... نفت در بوشهر گران تر از طهران است... در اجتماع هیچ چیزی قوی تر و نافذتر از اراده ملت نیست... یکی از متفکرین بزرگ انگلیسی می گوید هیچ ادعایی صحیح تر و منطقی تر از ادعای یک ملتی که حقوق خودش را مطالبه می کند نیست؛ یعنی... این ملت رشید است و باید حق او را بهش داد.» (دوره ۸، جلسه ۱۱۷، ۱۰ آذر ۱۳۱۱)

اما بعد از موافقت به دست آمده میان رضاشاه و انگلیس و تمدید امتیاز داری تحت عنوان قرارداد ۱۹۳۳، دشتی نیز همچون تقی زاده و دیگر نمایندگان به مخالفت خود با قرارداد ۱۹۳۳ ادامه نمی دهد و این نمایندگان با سکوت خویش به ماجرا و به تنش بر سر آنچه در مجلس و چه در فضای مطبوعات بود، خاتمه می دهند.

متن چهارم

«نیت دولت را اعلیحضرت همایونی در خطابه افتتاحیه اینجا فرمودند و دولت باید طرز اجرای آن نیت را به عرض مجلس برساند نه اینکه فقط نیت را تکرار کند... به نظر بنده از اول زمامداری اعلیحضرت این مسئله کاملاً محرز است و... عمل هم کرده اند که همیشه روابط دولت ایران با دول خارجه روی اصل معامله متقابل باشد... امروز تمام اصلاحاتی که در این مملکت شده است قائم به وجود یک فرد است... و باید سعی کرد این ها را در مغز مردم جا داد یعنی مردم را حامی این اصلاحات کرد.» (دوره ۹، جلسه ۶، ۳۰ فروردین ۱۳۱۲)

متن پنجم

در انتقاد به قانون انحصار تریاک و دفاع از زارعان می‌گوید:

«قبل از انحصار ما سالیانه شانزده میلیون صادرات تریاک داشتیم، ولی الان شاید شش میلیون داریم اغلب زارعین فارس و جاهای دیگر دست از زراعت خودشان کشیده‌اند... در کردستان روزبه‌روز زراعت توتون دارد پایین می‌آید به واسطه سوءرفتار مأمورین مالیه... به عقیده بنده یک دولتی که اهمیت می‌دهد به مسائل اقتصادی در درجه اول باید فلاحت این مملکت را ترقی بدهد و اهمیت بدهد برای اینکه این یک صنعت ابتدایی و بدوی این مملکت است و تمام مردم هم با این ارتباط دارند و وسایل آن را هم داریم... دولت ایران چقدر مخارج می‌کند و به هیچ وجه خرجی برای آبیاری نکرده است... برای ترقی مسائل اقتصادی یک مسئله دیگر هم هست... و آن جلب سرمایه خارجی است. مملکت را به یک حالت نشاط اقتصادی درآورید... یکی از کارهای مهم دولت این است که از افراد خود مملکت بفرستند به خارج و آنجا تحصیلات بکنند و برگردند.» (دوره ۹، جلسه ۶، ۳۰ فروردین ۱۳۱۲)

متن ششم

وی درباره لایحه قانون انحصار تجارت خارجی که موضوعیت آن در ظاهر مبارزه با قاچاق بود، اما به تجار داخلی ضربه می‌زد، گفت:

«وقتی که لایحه به این درجه از ابهام رسید که هر وکیلی بخواهد از روی وجدان رأی دهد نمی‌تواند مگر اینکه دولت بگوید به من رأی اعتماد دهید که البته من می‌دهم.»

و در نحوه اجرای آن می‌گوید:

«تعجب می‌کردم که چرا مردم اجناس خودشان را به قیمت نازل می‌فروختند... بعد معلوم شد که این‌ها (مردم) اعتماد به دولت ندارند... بنده با یکی از آن‌ها صحبت کردم... گفت آقا ما نمی‌دانیم که صاحب مال التجاره خودمان خواهیم بود یا نه؟ حالا علت این سوءظن چیست؟ علت در سر مأمورین است مأمورین واقعاً به منزله شعر تعزیه شده‌اند... اسباب زحمت مردم را فراهم می‌کنند... این عمل از طرف مأمورین برخلاف اصل بوده است... یعنی روزبه‌روز روح اعتماد و اطمینان مردم را از دولت سلب بکنند.» (دوره ۹، جلسه ۹)

متن هفتم

در خصوص اقدام رضاشاه در سفر به ترکیه، می‌گوید:

«وقتی که برای ایشان این خیال آمد و بنا شد تشریف ببرند و در تمام طبقات مختلفه مملکت اظهار عدم رضایت و اظهار مخالفت با سفر شاه شد نه از نقطه نظر اینکه به ترکیه نروند، بلکه از نقطه نظر اینکه طبقات مختلفه میل نداشتند اعلیحضرت همایونی که به منزله روح مملکت هستند از ایران خارج شوند... این احساساتی که ملت ترک نسبت به اعلیحضرت همایونی ابراز کرده‌اند در حقیقت نسبت به ملت ایران است برای اینکه ما اعلیحضرت پهلوی را تنها یک نفر پادشاه خودمان نمی‌دانیم؛ بلکه او را مظهر ایدئال ملی خودمان می‌دانیم... هر قدر احترام نسبت به اعلیحضرت همایونی شده باشد نسبت به ملت ایران شده است». (دوره ۹، جلسه ۸۸، ۳۰ خرداد ۱۳۱۳)

جدول تحلیل محتوای گزاره‌های استخراج شده از نطق‌های پارلمانی دشتی

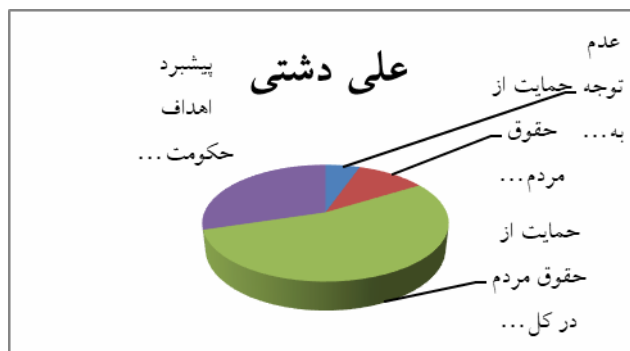
شماره متن	کد گروه اول:	کد گروه دوم:	کد گروه سوم:	کد گروه چهارم:
متن اول	عدم توجه به حقوق قومیت‌ها و اقشار	حمایت از حقوق مردم حوزه انتخابی (بوشهر)	حمایت از حقوق مردم در کل جامعه	پیشبرد اهداف حکومت با ابزار و نهادهای وابسته به آن
متن دوم	۱. دیگر عربی با چفیه و عقال	۱. رسیدگی به تلگراف‌های بوشهر ۲. وظیفه هر وکیلی رسیدگی به مصالح خصوصی محل انتخابش است	۱. منافع کلیه مملکت ۲. منافع سیاسی و اقتصادی مملکت ۳. ایستگاه شیراز و بوشهر برخلاف مصالح مملکت است	۱. دفاع از ایستگاه راه آهن خوزستان (طرح) از پیش تعیین شده و مطابق دستور (رضاشاه) ۲. اجرای طرح متحدالشکل شدن به

<p>خواستار و اراده شخص اول مملکت ۳. روح اتحاد مجلس نشانگر اظهار عقیده به شخص اول مملکت است</p>	<p>روستائیان</p>		<p>نمی بینید همه کت و شلوار پوشیده اند، همه آدم شده اند ۲. لباس قوم عرب مخالف ملیت ایرانی است.</p>
<p>۴. دولت مظهر اراده ملت است^۱ ۵. دولت مظهر افکار جامعه است</p>	<p>۵. رفتار نامناسب کمپانی نفت با مردم خوزستان ۶. شکایت مردم خوزستان از قیمت بالای نفت ۷. فروش نفت ما به قیمت ارزان در عراق ۸. لطمه به عمران خوزستان ۹. وجد عمومی مردم از الغای داری ۱۰. نفرت عموم مردم از عملیات کمپانی نفت ۱۱. هیچ چیزی قوی تر و نافذتر از اراده ملت نیست ۱۲. هیچ ادعایی</p>	<p>۳. نفت در بوشهر گران تر از طهران است</p>	<p>متن سوم</p>

۱. در این نقطه زمانی و به ویژه از مجلس هفتم به بعد انتخابات و انتصابات سیاسی در گستره قدرت حاکمیت پهلوی قرار داشت.

	<p>صحیح‌تر و منطقی‌تر از ادعای یک ملتی که حقوق خودش را مطالبه می‌کند نیست ۱۳. باید حق ملت را داد</p>			
<p>۶. هم نظری با اعلیحضرت و اجرای نیت او ۷. اصلاحات مملکت قائم به وجود رضاشاه است ۸. باید اصلاحات رضاشاه را در مغز مردم جا داد</p>				<p>متن چهارم</p>
	<p>۱۴. اعتراض به سوءرفتار مأموران مالیه در کردستان ۱۵. لزوم اجرای حقوق کشاورزان در برنامه دولت ۱۶. اعتراض به دولت در بی‌توجهی به فلاح و آبیاری ۱۷. ایجاد نشاط اقتصادی مملکت به‌وسیله کمک‌گرفتن از</p>	<p>۴. دفاع از حقوق زارعان فارس</p>		<p>متن پنجم</p>

	سرمایه خارجی در زمینه علمی و آموزشی			
۹. هر وکیلی بخواهد از روی وجدان رأی دهد نمی تواند مگر اینکه دولت بگوید به من رأی اعتماد دهید که البته من می دهم	۱۸. تذکر به دولت و رئیس تجارت من باب زحمات تحمیل شده به مردم ۱۹. اعتراض به مأمورین دولت من باب بی توجهی به حقوق تجار و مردم ۲۰. سوء رفتار مأموران دولت در سلب اعتماد مردم به دولت			متن ششم
۱۰. اعلیحضرت همایونی که به منزله روح مملکت هستند ۱۱. ما اعلیحضرت پهلوی را تنها یک نفر پادشاه خودمان نمی دانیم؛ بلکه او را مظهر ایدئال ملی می دانیم				متن هفتم
۱۱	۲۰	۴	۲	مجموع ۳۷ گزاره



با چهار دوره نمایندگی بوشهر شاید انتظار می‌رفت که دشتی نطق‌های بیشتری ارائه می‌داد، اما تنها در هفت نطق وی در این دوران مجموع ۳۷ گزاره استخراج شد که ۴ گزاره معادل ۱۱ درصد اشاره به حقوق مردم بوشهر، ۲۰ گزاره معادل ۵۴ درصد اشاره به حقوق مردم در کل جامعه ایران دارد و ۲ گزاره معادل ۵ درصد حاکی از بی‌توجهی به حقوق قومیت‌هاست و در ۱۱ گزاره با ۳۰ درصد مجموع گزاره‌های استخراج‌شده از متن سخنرانی‌های ایشان گرایش به تحقق اهداف حکومت از خود به ثبت رسانیده است.

دشتی انضباط پارلمانی ضعیفی داشت. در کمیسیون عرایض مجلس، به مرخصی پزشکی علی دشتی چنین اعتراض می‌شود که آقای دشتی به گواه اکثر نمایندگان هیچ‌گونه کسالتی نداشته، بلکه به مسافرت رفته است (دوره ۶، جلسه ۳، ۲۲ آبان ۱۳۰۵). او سابقه غیبت‌های مکرر دیگری نیز داشت؛ ۲۵ غیبت در مجموع جلسات ادوار مختلف که به‌عنوان نماینده بوشهر است از او ثبت شده که ۹ تای آن به‌صورت بی‌اجازه، مربوط به دوره هشتم، ۷ جلسه مربوط به دوره ششم و ۹ جلسه نیز به‌طور پراکنده در دو دوره دیگر بوده است.

او تنها در دو مجلس دهم و یازدهم شورای ملی دوره رضاشاه نتوانست به‌عنوان نماینده حاضر باشد. علت آن نیز تغییر نگرش رضاشاه نسبت به وی بود. در ۲۰ فروردین ۱۳۱۴، شفق سرخ توقیف و خود او نیز دستگیر و زندانی شد. در شماره‌های پایانی سال ۱۳۱۳ و فروردین ۱۳۱۴ شفق سرخ مقاله‌ای که حاکی از نقد عملکرد رضاشاه و عاملی بر خشم و غضب وی باشد یافت نمی‌شود؛ اما دشتی بعدها در مجلس سیزدهم علت دستگیری خود را این‌گونه بیان می‌کند:

«من یک نفر وکیل مردم نه خیانت کرده بودم نه جرم کرده بودم چه تقصیری کرده بودم؟ برای این بود که کمتر تملق گفته بودم برای این بود که متوقع بودند در موقعی که من به کنفرانس اینترپارلمانتر، بین‌المجالس، رفته بودم به اسلامبول و در آنجا همه ملل از خطر جنگ

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۷۵

و اوضاع دنیا وحشت داشتند چرا من آنجا تعریف رضاشاه را نکردم.» (دوره ۱۳، جلسه ۱۰۸، ۲۱ آبان ۱۳۲۱)

او پس از آزادی مجدداً اجازه فعالیت یافت و در سال ۱۳۱۷ به ریاست «اداره سانسور مطبوعات» گمارده شد (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۸۶ و ۸۷) و بعد از آن گفته بود، انجام این کار به منظور نجات جاننش از زندان بوده است (عاقلی، ۱۳۸۰: ۶۷۵)، اما مهم ترین مسئله ای که دشتی را در تیررس انتقادات قرار داده است، چرخش های مداوم او به سمت حکومت در مقتضیات زمانی مختلف است.

به طور نمونه پس از بخشودگی، با عنوان نماینده دماوند وارد مجلس دوازدهم شد (همتی، ۱۳۸۳: ۲۱۷) تا جلسه ۱۱۵ کاملاً ساکت و خاموش بود و اما به محض برکناری رضاشاه در نطق معروف خود زبان به انتقاد گشود و مسئله جواهرات سلطنتی را مطرح کرد: «آقای فروغی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی به عمل آمده و... این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار می کرد که تا شعاع ۵۰۰ متر کسی حق نداشت دور خانه اش عبور نماید... انصاف بدهید که یک مأمور چهل تومانی گمرک بندرعباس چگونه جرئت دارد شاه را تفتیش بکند؟ چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی بزند؟ آیا مأمورین بندرعباس می توانستند اثاثیه شاه را تفتیش کنند و جعبه ای که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و جیب او را دست بزنند که آیا چهار پنج سیر زمرد و الماس وجود دارد... رویه دولت به طوری مشکوک است که مردم به املاک از دست رفته ابداً اطمینان ندارند.» (مکی، ۱۳۶۶ الف: ۱۵۴ و ۱۵۳)

دشتی از علاقه مندان اولیه رضاشاه بود، اما شور و شوق او برای مدت کوتاهی که در حصر خانگی قرار گرفت، کاهش یافت. وی خشم خود را کنترل کرد تا زمانی که یک شب از یک پشتیبان سلطنت طلب تغییر ماهیت داد. او فوراً خواستار عفو زندانیان سیاسی شد، شاه پیر را به خاطر نقض «حق مسلم انسان بر مالکیت خصوصی» مکرراً محکوم کرد.^۱

او در آخرین حضور خود به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، از تهران به نمایندگی از حزب عدالت وارد مجلس چهارده شد و به گفته قاسم غنی در این سالها به عنوان عضوی از «جناح انگلوفیل» شناخته می شد (غنی، ۱۳۷۷: ۴ / ۱۸۱) و از آن پس با شروع دوره جدیدی از قدرت دیکتاتوری پهلوی در زمان محمدرضا شاه و دستور تشکیل مجلس سنا، به مقام سناتوری از تهران در شش دوره متوالی، به جز دوره اول، رسید و این سمت را تا پایان حکومت پهلوی به مدت ۲۶ سال بی وقفه بر عهده گرفت.

1. Abrahamian, E. (1978): 35

احمد اخگر

اخگر در دوره پنجم قانون‌گذاری، نماینده مردم دشتستان بوشهر بود. او به اتفاق سیزده تن از نمایندگان هم‌فکر خود، در فراکسیون اقلیت مجلس در مخالفت با جمهوری‌خواهی و ازدیاد قدرت رضاخان طرح استیضاح وی در مقام رئیس‌الوزرای را به رهبری مدرس در مجلس ارائه کردند، اما شایان‌ذکر است موضع سیاسی اخگر نیز مانند دیگر نمایندگان مجلس تدریجاً تغییر کرد و در مجلس پنجم به انقراض قاجاریه رأی داد (جلسه ۲۱۱، ۹ آبان ۱۳۰۴) و پس از آن امور سیاسی را ترک کرد (روستایی، ۱۳۸۰: ۲۲۰) وی در خصوص علت اصلی انصراف از فعالیت پارلمانی به گفتن صرفاً این جمله اکتفا کرده است: «هزار حیف که مرور زمان و پیشامدهای سخت دوره‌های بعد موجب فراموشی روزهای خوب شده و توضیحات بیشتری نمی‌توانم بیان کنم.» (اخگر، ۱۳۶۶: ۸۷)

او بار دیگر به امور نظامی روی آورد و دیگر اصراری بر کاندیدشدن برای نمایندگی مجلس رضاشاه را نداشت و در این فاصله به مدت بیست و یک سال بدون ترفیع درجه، با منصب سرهنگی تحت مراقبت پلیس سیاسی، در عصر رضاشاه و مأموران امنیتی در روزگار محمدرضا شاه پهلوی قرار داشت (دینشاه ایرانی، ۱۳۱۳: ۶۰ و ۵۹). با شروع جنگ جهانی دوم، اخگر بار دیگر در لباس نظامی همچون جنگ جهانی اول، از مردم بوشهر دفاع کرد، درحالی‌که برخی از ژاندارم‌ها صلاح خویش را در هم‌دستی با انگلیسی‌ها دیدند، اما سرهنگ اخگر گفته است: «در مأموریتی که ... ما از جانب خدا و وجدان داریم تغییری روی نداده است و تا آخرین فرد نظامی انگلیسی در بوشهر است نباید روی دهد.» (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۷۰: ۱۴۴ و ۱۳۶)

او در انتخابات دوره هفدهم بار دیگر از منطقه بوشهر به وکالت مجلس انتخاب شد و به فراکسیون ملی مجلس پیوست (مکی، ۱۳۶۶: ۳۲۵-۶) و با الزام به حضور در عرصه سیاسی به منظور حفظ منافع ملی، از اندیشه و فعالیت‌های سیاسی دکتر مصدق طرف‌داری کرد (اخگر، ۱۳۳۰: ۲).

اخگر طی چهار سال در دو دوره نمایندگی مجلس، یازده نطق دارد که در برخی از نطق‌هایش (چهار متن اول) زبان گویای عرایض مردم بوشهر است.

متن اول

«قانون جدیدی به منظور استخدام معلمان و مدیران مدارس دولتی تدوین شود... اجرای این قانون به منظور کمک به متقاضیان ضرورت دارد.» (اسناد مجلس، دوره ۵، ۱۳۰۳/۴/۱۱)

متن دوم

«درخواست بررسی طرح پیشنهادی نمایندگان در خصوص تأسیس سرویس تلگراف و پست از نائین به ترشیز و از شیراز به بندر لنگه، آزادی نفت گیلان از عمال بیگانه، اجرای قانون محاکمه وزرا» (اسناد مجلس، دوره ۵، ۱۳۰۳/۱۱/۲۶)

متن سوم

«اوضاع زندگی و معیشت زندانیان نامناسب است... پس از آزادی تقاضای مساعدت و ارائه شغل و حتی عفو و رهایی برای گروهی از آنان داریم» (اسناد مجلس، دوره ۱۷، ۱۳۳۳/۱/۱۶)

متن چهارم

تقدیم رونوشتی از تلگراف و خواسته‌های مردم بندر دیلم، بوشهر و برازجان توسط اخگر به مجلس:

«مردم بوشهر سه چهار چیز را قبل از تمام مسائل می‌خواهند یکی اینکه بدون رودربایستی کوتاه‌کردن دست عمال انگلیس و سایر اجانب از دامان اینان و مملکت، دوم خلع‌ید از دزدان اداری و اجتماعی، سوم مجازات خیانت‌کاران و جنایت‌کاران، چهارم اصلاح دادگستری و مخصوصاً دادرسی ارتش و این اصلاحات بدون اتحاد کامل صورت‌پذیر نخواهد شد، باید تمام وکلا متحداً برای سعادت مردم این کشور با هم متحد شویم» (دوره ۱۷، جلسه ۲۰، مرداد ۱۳۳۱)

متن پنجم

در ماجرای قیام سی تیر و روی کار آمدن قوام و تبعات پس از آن درباره مجازات او معتقد است که

«کارهایی که در مجلس انجام می‌گیرد، نمی‌بایست روی احساسات باشد. همه چیز باید بر محوریت قانون و منطق باشد و با قانون و منطق، خاطیان امور سیاسی را مجازات کرد» (دوره ۱۷، جلسه ۲۳، ۵ مرداد ۱۳۳۱)

متن ششم

با مطرح شدن لایحه تمدید حکومت نظامی در تهران، مصدق را مورد اعتماد عموم می‌داند، اما رأی به مسکوت بودن این لایحه می‌دهد و می‌گوید:

«مردم تهران خودشان حافظ انتظام هستند... حکومت نظامی برای آن‌ها لازم نیست و نباید به عنوان حکومت نظامی اشخاصی را که قانون حق دخالت در سیاست نداده وارد سیاست بکنند و با مردم طرف بکنند.» (دوره ۱۷، جلسه ۲۵، ۱۹ مرداد ۱۳۳۱)

متن هفتم

قرائت تلگراف‌های حمایت مردم بوشهر و گناوه و دیلم از مصدق توسط اخگر در مجلس به منظور تغییر نظر و اظهار رأی مثبت به حکومت نظامی مصدق به منظور رویارویی با سوءاستفاده محمدرضا شاه:

«بنده کاملاً با حکومت نظامی مخالف بودم و حالا هم مخالف هستم، ولی بعد از آنکه دیدم یک عده معدودی... آمدند چند روز متوالی پایتخت کشور را در این موقع فوق‌العاده مغشوش کردند، به طوری که اصلاً برای هیچ‌کس آزادی نبود. با این وضعیت البته قانون هست، مجری هست، مأمورین شهربانی هستند، ولی اگر با آن قوانین و آن طرز می‌توانستند نظم را حفظ بکنند، البته محتاج به حکومت نبودیم. به همین دلیل ما قبول بکنیم که حکومت نظامی داشته باشیم.» (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ۱۳۳۱: ۹)

متن هشتم

اعتراض به نماینده لاهیجان مبنی بر اتهام وارده به مردم و نمایندگان بوشهر در مجلس با این مضمون:

«آزاد بودن بوشهر هم دلیل بر این ندارد که چای لاهیجان فروش نرود چای لاهیجان فروش نرفتنش دلیل بر دخالت بوشهری‌ها نیست.» (دوره ۱۷، جلسه ۲۶، ۲۱ مرداد ۱۳۳۱)

متن نهم

در محکومیت استعمار می‌گوید:

«دول متجاوز نسبت به ما تابه حال سیاست اضمحلال داشته‌اند. علت طرف‌داری

مردم از جناب آقای دکتر مصدق بیشترش برای این مبارزه‌ای است که با بیگانگان پیش گرفته‌اند مردم از دست مظالم بیگانه به جان آمده‌اند و حال که موفق شده‌اند... موقعی است که عمال بیگانه را هر که می‌خواهد باشد اخراج شود و کار ایرانی به دست ایرانی اداره شود و همچنین الان همه مردم منتظرند که دولت اصلاحاتی در همین دستگاه حکومت بکند و هر چه زودتر دستگاه حکومت از اشخاص فاسد اصلاح شود و به‌جای مخارج زائد و تشریفات غیرلازم صرف امور تولیدی شود... و کار برای بیکاران تهیه شود.»
به‌ویژه درباره بوشهر می‌گوید:

«فقیرترین مردم شمال غنی‌ترین مردم بوشهر است مردم بوشهر آب ندارند نان ندارند بهداری ندارند هیچ ندارند در صورتی که چشم‌وچراغ بنادر ایران بوده است، ولی امروز چنان به وضع فلاکت‌باری افتاده است که واقعاً انسان به حال آن‌ها رقت می‌کند.» (دوره ۱۷، جلسه ۳۶، ۱۵ آبان ۱۳۳۱)

متن دهم

«هر چه پول گیر آمده است در تهران خرج شده از این اعتبار در تهران هیچ نباید مصرف شود و باید به مصرف مدارس ابتدایی و متوسطه شهرستان‌ها که در نهایت احتیاج هستند تخصیص داده شد.» (دوره ۱۷، جلسه ۴۹، ۳۰ آذر ۱۳۳۱)

متن یازدهم

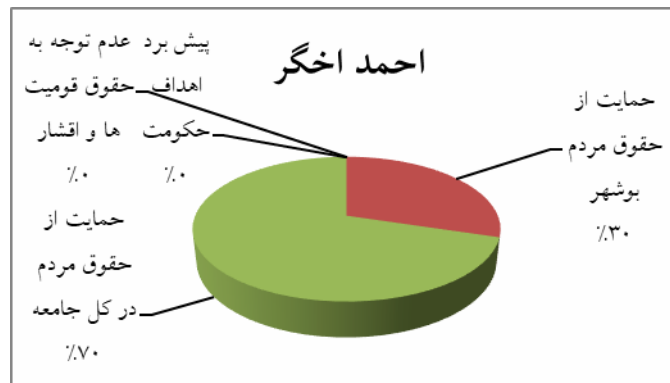
«مردم رشید و دلاور شهرستان بوشهر قریب ۳ سال در یک دشت همواره با نداشتن هیچ‌گونه وسایل با ارتش متجاوز، انگلیس، جنگیدند و در این راه واقعاً از حیث شجاعت و دلیری موجب افتخار تاریخی ایران شدند [اما] روزبه‌روز بر خرابی این شهرستان افزوده و حال صورتی پیدا کرده است که این بنادر به حال مخروبه افتاده است... که ذکرش اسباب تأثر و تأسف است... تنها راهی که ممکن است این بنادر از حال خرابی بیرون بیایند تهیه وسایل و تدابیری است که بشود تجار جنس وارد بکنند و برای مردم ایجاد کار بکنند... ولی وقتی ایجاد کار شد می‌توانند مردم زندگی بکنند.» (دوره ۱۷، جلسه ۵۴، ۱۱ دی ۱۳۳۱)

جدول تحلیل محتوای گزاره‌های استخراج شده از نطق‌های پارلمانی اخگر

شماره متن	کد گروه اول:	کد گروه دوم:	کد گروه سوم:	کد گروه چهارم:
متن اول	عدم توجه به حقوق مردم و قومیت و اقشار	حمایت از حقوق مردم حوزه انتخابی (بوشهر)	کد گروه سوم: حمایت از حقوق مردم در کل جامعه	کد گروه چهارم: پیشبرد اهداف حکومت یا ابزار و نهادهای وابسته به آن مثل دولت و...
متن دوم			۱. تأکید بر استخدام نیروی کار جدید	
متن سوم			۲. تأسیس سرویس تلگراف و پست از نائین به ترشیز و از شیراز به بندر لنگه ۳. آزادی نفت گیلان ۴. اجرای قانون محاکمه وزراء	
متن چهارم			۵. تقاضای مساعدت و ارائه شغل و حتی عفو و رهایی برای برخی از زندانیان	
متن پنجم		۱. تقدیم رونوشتی از عرایض مردم بوشهر به مجلس ۲. کوتاه کردن دست عمال انگلیس از دامان مردم بوشهر	۶. کوتاه کردن دست عمال انگلیس و سایر اجانب از دامان این مملکت ۷. خلع ید از دزدان اداری و اجتماعی ۸. مجازات خیانت کاران و جنایت کاران ۹. اصلاح دادگستری و مخصوصاً دادرسی ارتش ۱۰. اتحاد نمایندگان	

	مجلس برای سعادت مردم این کشور			
متن پنجم	۱۱. کارهای مجلس می بایست بر محوریت قانون و منطق باشد. ۱۲. مجازات خاطیان امور سیاسی			
متن ششم	۱۳. مردم تهران خودشان حافظ انتظام هستند ۱۴. رأی اعتماد به دولت ملی مصدق ۱۵. مسکوت گذاشتن لایحه حکومت نظامی			
متن هفتم	۱۶. اعتراض به مغشوش کردن اوضاع تهران به وسیله طرفداران قوام ۱۷. رویارویی با سوء استفاده محمدرضا شاه از قدرت ۱۸. موافقت با حکومت نظامی مصدق به منظور اجرای نظم	۳. قرائت تلگراف حمایت مردم بوشهر و گناوه و دیلم از مصدق		
متن هشتم		۴. دفاع از تاجران چای خارجی در بندر بوشهر		
متن نهم	۱۹. سیاست اضمحلال دول متجاوز نسبت به مردم ایران ۲۰. حمایت از مصدق	۵. بالابودن سطح فقر در بوشهر ۶. مردم بوشهر آب ندارند		

	<p>۷. بوشهر بهداری ندارد</p> <p>به منظور مبارزه با بیگانگان</p> <p>۲۱. به جان آمدن مردم از مظلوم بیگانه</p> <p>۲۲. اخراج عمال بیگانه</p> <p>۲۳. انتظار مردم در اصلاح دستگاه و دولت از اشخاص فاسد</p> <p>۲۴. افزایش هزینه امور تولید</p> <p>۲۵. کار برای بیکاران</p>			
	<p>۲۶. شهرستان‌های غیر از تهران در نهایت احتیاج‌اند</p>			متن دهم
		<p>۸. مردم بوشهر بدون امکانات در برابر انگلیس در جنگ است</p> <p>۹. خرابی شهرستان بوشهر در اثر بی‌توجهی به آن</p> <p>۱۰. تهیه وسایل و تدابیری برای اشتغال در بوشهر</p> <p>۱۱. تجارت بوشهر</p>		متن یازدهم
۰	۲۶	۱۱	۰	مجموع



مطابق آمار به دست آمده از ۱۱ نطق احمد اخگر در ۲ دوره نمایندگی مردم بوشهر از مجموع ۳۷ گزاره استخراج شده، ۱۱ گزاره معادل ۳۰ درصد اشاره به حمایت از حقوق مردم بوشهر در حوزه انتخابی و ۲۶ گزاره معادل ۷۰ درصد اشاره به حمایت از حقوق مردم در کل جامعه دارد. در میان این گزاره‌ها برخلاف علی دشتی هیچ گزاره‌ای مبنی بر اهانت به حقوق قومیت یا طرف‌داری از حکومت پهلوی یافت نمی‌شود. همچنین تعداد گزاره‌های اخگر در خصوص دفاع از حقوق مردم بوشهر، نسبت ۱۱ به ۴ گزاره‌های علی دشتی است.^۱

در مجموع نسبت تعداد دفعات حضور در مجلس به عنوان نماینده غیربومی بوشهر به تعداد نطق‌ها و نامه‌های تقدیم شده به مجلس، در مقایسه با علی دشتی، کارنامه قابل قبول تری را برای وی رقم زده است. اخگر در انضباط پارلمانی یکی از منظم‌ترین نمایندگان بود که همواره برقراری نظم در کیفیت نشست‌های مجلس را از وظایف نمایندگان در برابر ملت می‌دانست و بارها بر بی‌نظمی و مشخص نبودن ساعت برگزاری جلسات، بر اغلاط موجود در صورت جلسات مجلس اعتراض می‌کرد (دوره ۱۷، جلسه ۶، ۸ خرداد ۱۳۳۱) و رئیس مجلس را مسئول اصلی این بی‌نظمی می‌دانست و می‌گفت: «این‌ها سند است برای آتیه و این جار و جنجال‌ها مجلس موجب یأس و ناامیدی مردم بشود.» (دوره ۱۷، جلسه ۱۱، ۲۰ خرداد ۱۳۳۱) او به غیبت غیرموجه برخی نمایندگان و اعضای لاهه نیز اعتراض کرد و دلیل غیبت بدون اجازه ایشان را در جلسات جوینا شد (دوره ۱۷، جلسه ۱۳، اتیر ۱۳۳۱). اخگر خود در تمامی جلسات مربوط به ادوار نمایندگی‌اش، تنها دو بار غیبت و یک بار تأخیر داشت که همگی با اجازه قبلی صورت گرفته بود.

۱. مجموع گزاره‌های استخراج شده از دو نماینده کاملاً اتفاقی و تصادفی ۳۷ گزاره برآورد شده است.

او در بهمن ۱۳۳۲، جمعیت تأمین آزادی انتخابات را تأسیس کرد و از طرف نهضت مقاومت ملی به عنوان یکی از سیزده نامزد این جمعیت معرفی شد، از وزارت کشور تقاضای برگزاری گردهمایی انتخاباتی کرد، ولی دستگیر شد و به زندان افتاد و پس از آزادی، تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و شعله فعالیت‌های سیاسی وی تقریباً از این زمان رو به خاموشی نهاد و تنها در انتخابات مجلس بیست و یکم از طرف جبهه ملی، به نمایندگی بوشهر معرفی شد، اما پس از مدتی این جبهه در اعتراض به فرمایشی بودن این انتخابات آن را تحریم کرد؛ بدین ترتیب وی از جریان‌های سیاسی به طور کلی کناره‌گیری کرد و به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی روی آورد (اخگر، ۱۳۶۶: ۷/۱).

نتیجه‌گیری

با تغییر برخی قوانین در سایه دیکتاتوری پهلوی، اهرم قدرت حکومت بر حقوق مردم چیره شد و فضای خفقان‌آمیزی را بر مجلس حکم فرما کرد، به طوری که برخی نمایندگان محکوم به حبس و برخی نیز گرفتار دوگانگی در عملکرد پارلمانی شدند. درباره دو نماینده بوشهر علی‌رغم برخی اشتراکات در خاستگاه اجتماعی و بستر سیاسی به نظر می‌رسد فعالیت پارلمانی اخگر در حواشی کمتری به نسبت دشتی قرار گرفته است. تحلیل محتوای برخی اسناد، نطق‌ها و مذاکرات آن‌ها در جلسات مجلس، حاکی از آن است که علی‌رغم برخی وجوه مشابه در درصد توجه به حقوق مردم و فعالیت‌های این دو نماینده، سه نتیجه متفاوت نیز در عملکردشان نمایان است. نتیجه اول تفاوت نسبت تعداد نطق‌های دو نماینده به دفعات حضورشان در ادوار مختلف به عنوان نماینده بوشهر، نتیجه دوم، ۳۰ درصد از کدهای به دست آمده از گزاره‌های علی دشتی در راستای تحقق اهداف حکومت و ۵ درصد در بی‌توجهی به حقوق قومیت‌ها است، در حالی که هیچ گزاره‌ای در این دو گروه از کدها از اخگر ثبت نشده است. علاوه بر این انضباط پارلمانی دو نماینده کاملاً متفاوت است که بنابر این شواهد می‌توان آن‌ها را در دو مدل تیپ شخصیتی طراحی کرد: مدل اول نماینده‌ای است که به منظور حفظ جان و منافع خود در فضای خفقان‌آمیز سیاسی گرفتار نوعی تعارض و دوگانگی در اندیشه و عمل شده و نهایتاً به قدرت حکومت نزدیک می‌شود، مدل دوم نماینده‌ای است که سعی در حل منطقی‌تر این چالش دارد. نتیجه حاصل از چینه‌بندی این شواهد و دلایل آن است که این دو مدل تیپ نماینده، یکی را در تیررس پیکان انتقادات محققان قرار داده است و دیگری را با چهره و کارنامه پارلمانی به دور از حاشیه معرفی می‌کند.

منابع

کتاب‌ها و مقالات

- اخگر، احمد (۱۳۶۶) زندگی من در طول هفتاد سال تاریخ معاصر ایران، جلد ۱، بی‌جا: اخگر.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹) ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، چاپ ۲، تهران: قومس.
- _____ (۱۳۹۲) تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، چاپ ۸، تهران: سمت.
- پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۷) علی دشتی و نقد ادبی، تهران: سخن.
- پهلوی، رضا (۱۳۵۴) سفرنامه خوزستان و مازندران رضاشاه، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- خواجeh نوری، ابراهیم (۱۳۴۰) بازیگران عصر طلایی، تهران: کتاب‌های جیبی.
- دشتی، علی (۲۵۳۵) پنجاه و پنج، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۳۹) ایام محبس، بی‌جا: چاپ شرق.
- دفتر انتخابات وزارت کشور، سیری در ۲۴ دوره قانون‌گذاری مجلس شورای ملی و دولت‌های هم‌زمان آن، شماره ۶، تهران: وزارت کشور.
- دوورژه، موریس (۱۳۵۸) جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، بی‌جا: سازمان انتشارات جاویدان.
- دی. دی رافائل (۱۳۷۸) «حاکمیت قدرت و اقتدار»، ترجمه مالک حسینی، نامه فرهنگ، (۳۲)، ۱۱۵-۱۱۳.
- دینشاه ایرانی، سلیستر (۱۳۱۳) سخنوران دوران پهلوی، بمبئی: بی‌نا.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷) قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، چاپ ۳، تهران: امیرکبیر.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۷۰) فارس و جنگ بین‌الملل، جلد ۱، چاپ ۵، تهران: اقبال.
- روستایی، محسن (۱۳۸۰) «سرهنگ احمد اخگر: روزنامه‌نگار و شاعری مذهب‌گرا و سیاستمدار»، تاریخ معاصر ایران، (۲۰ و ۱۹)، ۲۱۸.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۷) تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲)، چاپ ۳، تهران: سمت.
- سلامی، غلامرضا (۱۳۸۴) اسنادی از انتخابات مجلس در دوره رضاشاه، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۰) شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد ۱، تهران: گفتار با همکاری علم.
- عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور) (۱۳۷۹) روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، جلد ۱۰، به‌کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- فردوست، حسین (۱۳۷۰) ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، جلد ۱، چاپ ۳، تهران: اطلاعات.

۸۶ / ارزیابی عملکرد پارلمانی نمایندگان بوشهر در چالش میان حقوق مردم و قدرت ... / بحرینی و ...

غنی، سیروس (۱۳۷۷) یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، جلد ۴، چاپ ۲، تهران: زوار.
فرهنگ ناموران معاصر ایران (۱۳۸۱) جلد ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، دفتر ادبیات
انقلاب اسلامی.

لاک، جان (۱۳۹۲) رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، چاپ ۴، تهران: نی
مدرس و مجلس (نامه‌ها و اسناد) (۱۳۷۳) تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان
و جانبازان انقلاب اسلامی.

مدرسی، علی (۱۳۷۴) مرد روزگاران (مدرس شهید نابغه ملی ایران)، چاپ ۲، تهران: هزاران.
مصاحب، غلامحسین (۱۳۲۴) دسیسه‌های شیخ علی دشتی، بی‌جا: بی‌نا.
مکی، حسین (۱۳۶۶ الف) تاریخ بیست ساله ایران، پس از سقوط دیکتاتوری پهلوی و تحولات متفقین
به ایران، جلد ۸، چاپ ۲، تهران: علمی / ایران.

_____ (بی تا) وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، تهران: ایران.

_____ (بی تا) سال‌های نهضت ملی، تهران: علمی.

نظری، منوچهر (۱۳۹۰) رجال پارلمانی ایران، از مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: فرهنگ معاصر.
هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه) (۱۳۴۴) خاطرات و خطرات، نوشته‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای
از دوره زندگی من، تهران: زوار.

همتی، ایرج (۱۳۸۳) رأی، رأی پهلوی است، تهران: مدرسه.

اسناد عرایض مجلس شورای ملی

حوت ۱۳۰۲، دوره ۵، کارتن ۵۲ / جزوه‌دان ۴۳/۱ / شماره پوشه ۱/۶.

حوت ۱۳۰۲، دوره ۵، کارتن ۵۲ / جزوه‌دان ۴۳/۱، شماره پوشه ۱/۵.

۳ مهر ۱۳۲۰، دوره ۱۲، کارتن ۴۷ / جزوه‌دان ۱۵/۲ / شماره پرونده ۸۲.

اسناد مجلس شورای ملی

۱۸ جوزا ۱۳۰۳، دوره ۵، کارتن ۵۲، جزوه‌دان ۴۳/۱ / شماره پرونده ۶/۱.

۱۳۰۳/۴/۲۳ ش، دوره ۵، کارتن ۷۳ / جزوه‌دان ۱۸ / شماره پرونده ۲.

۲۶ / ۱۱ / ۱۳۰۳ / دوره پنجم مجلس، کارتن ۷۹ / جزوه‌دان ۴۳/۳ / شماره پوشه ۲۲.

کارتن ۳۷۶ / جزوه‌دان (۰) / شماره پوشه ۷.

کارتن ۷۳ / جزوه‌دان ۱۹ / شماره پوشه ۲.

صورت مشروح مذاکرات مجالس شورای ملی

دوره ۵، جلسه ۲۱۱، شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ (۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق)

دوره ۶، جلسه ۲۲، سه‌شنبه ۳ آبان ۱۳۰۵ (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ ق)

دوره ۶، جلسه ۴، اسفند ۱۳۰۵

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۸۷

- دوره ۸، جلسه ۹۷، سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۱۱ (۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۵۱)
- دوره ۹، جلسه ۶، چهارشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۱۲
- دوره ۹، جلسه ۱۱، سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۲
- دوره ۹، جلسه ۱۳، یکشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۲ (۱۹ محرم ۱۳۵۲)
- دوره ۱۲، جلسه ۱۱۵، سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۰
- دوره ۱۷، جلسه ۲۳، یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۲۰، یکشنبه ۵ مرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۶، پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۱۱، سه‌شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۱۳، یکشنبه ۱ تیر ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۲۵، یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۲۶، سه‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۳۶، پنجشنبه ۱۵ آبان ۱۳۳۱
- دوره ۱۷، جلسه ۴۹، یکشنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۱

روزنامه‌ها

انگهر، سه‌شنبه ۲۴ دی ۱۳۳۰، ۱ (۱۸)، ۲

شفق سرخ، شماره ۲۳۹، ۱۲ خرداد ۱۳۰۳، ۳ و ۲

Abrahamian, E. (1978). Factionalism in Iran: political groups in the 14th Parliament (1944–46). *Middle Eastern Studies*, 14(1), 22-55.

List of sources with English handwriting

- Akhgar, Ahmad, My life during seventy years of contemporary Iranian history, Volume 1, not placed, Akhgar, 1366.
- Aqeli, Baqir, Biography of contemporary political and military men of Iran, volume one, Tehran, Goftar publication in collaboration with Elm publication, 2010.
- Azghandi, Alireza, Inefficiency of Iran's political elites between two revolutions, second edition, Tehran, Qoms Publishing, 1379.
- Azghandi, Seyyed Alireza, History of political and social developments in Iran (1357-1320), 8th edition, Tehran, Samt, 1392.
- Dashti, Ali, Days of imprisonment (not placed: Šarq Press, 1339.
- Dashti, fifty-five (Tehran: Amīrkabīr, 2535, second edition)
- Dictionary of contemporary Iranian poets, Vol. 1, Tehran, Islamic Propaganda Organization, Hozeh Honari, Islamic Revolution Literature Office, 2001.
- Dinshah Irani, Solister, Pahlavi era speakers, Bombay, Bina, 313A.
- Duverger, Maurice, Sociologie politique, translated by Abolfazl Ghazi, first edition, not placed, jāvidān Publishing Organization, 1358.
- Eīn ul-Saltāneh (Qahremān Mīrzā Salour), Kāterāt-e Eīn ul-Saltāneh, Vol. 10, by Masoud Salour and Iraj Afshar, Tehran, Asaīr, 1379.
- Election office of the Ministry of Interior, a survey of the 24 legislative sessions of the National Assembly and its contemporary governments, No. 6 (Tehran: Ministry of Interior.
- Fardoost, Hossein, The Rise and Fall of the Pahlavi Monarchy-Memoirs of the Former General Hossein Fardoost-, Volume 1, Third Edition, Tehran, Information Publications, 1370.
- Ghani, Siroos, notes of Dr. Qasem Ghani, vol. 4, second edition, Tehran, Zovar Publications, 1377.
- Hedayat, Mehdiqili (Moqber ul-Saltāneh), Memories and Dangers - An Essay on the History of Six Kings and a Corner of My Life - Tehran, Zavār Bookstore, 1344.
- Hemati, Iraj, the vote is a Pahlavi vote (Tehran: Madrese, 1383.
- Khajeh Nouri, Ibrahim, Actors of the Golden Age, Tehran: Ketābhāye jībī, 1340.
- Locke, John, A Treatise on Government, Introduction: Carpenter and Macpherson, translated by Hamid Azdanlou, 4th edition, Tehran, 2012.
- Makki, Hossein, 20-year history of Iran, volume 8-after the fall of the Pahlavi dictatorship and the imposition of the allies on Iran-, second edition, Tehran, Scientific Publications/Iran Publications, 1366.
- Makki, Hossein, Events of 30th July 1331, Tehran, Iran Publishing House, 1366.
- Makki, Hossein, The Years of the National Movement, First Edition, Tehran, Scientific Publications, Beta.
- Modares va Majles-Namehā and asnād-, first edition, Tehran, Institute for Research and Cultural Studies, Boniyād-e Mostāzafān va jānbāzān-e Enqelāb-e Islāmī, 1373.
- Modaresi, Ali, Mard-e Rozegārān- Modares, 2nd edition, Tehran, Hazaran, 1374.
- Mosaheb, Gholamhossein, the conspiracies of Sheikh Ali Dashti, not placed, 1324.
- Nazari, Manochesar, Iran's Parliamentary Men - From Constitutionalism to Islamic Revolution - Tehran, Farhang Mōāšer, 2018.
- Pahlavi, Reza, Reza Shah's Travels of Khuzestan and Mazandaran, Tehran, Pahlavi Era Political Culture Research and Publication Center, 1354.
- Parsinejad, Iraj, Ali Dashti and literary criticism, Tehran: Sokhon, 1387.
- Rahimi, Mostafa, Iran's Constitution and Principles of Democracy, 3rd edition, Tehran, Amīrkabīr Publishing House, 1357.
- Roknzadeh Adamiyat, Mohammad Hossein, Persia and the International War, first volume, fifth edition, Tehran, Iqbal, 1370.

Salami, Gholamreza, Documents from the parliamentary elections during Reza Shah's era, first edition, Tehran, Publications of National Records Organization and Library of the Islamic Republic of Iran, 2014.
Zibakalam, Sadegh, Political and Social Developments of Iran-1320 to 1322-, third edition, Tehran, Samt, 1387.

Documents

Hoüt 1302, period 5, carton 52/ booklet 1/43/ folder number 1/6/.
9 Hoüt 1302, period 5, carton 52/booklet 1/43, folder number 1/5.
3 Mehr 1320, period 12, carton 47/folder 2/15/file number 82.
Documents of the National Assembly
18 Jozā 1303, period 5, carton 52, pamphlet Dan 1/43/file number 1/6.
4/23/1303, period 5, carton 73/booklet 18/file number 2.
26/11/1303/5th Session of Majlis, Carton 79/Pamphlet Dan 3/43/Folder No. 22.
Carton 376/folder (0)/folder number 7.
Carton 73/folder 19/folder number 2.
Annotated form of deliberations of the National Council
Period 5, session 211, Saturday, November 9, 1304/13 Rabi'al-Thani 1344 AH.
Period 6, session: 22, Tuesday, November 3, 1305/18 Rabi'al Thani, 1345.
Session 6, session 4 March 1305.
Term 8, session: 97 days, Tuesday, August 14, 1311 (21 Rabi'al -Awl, 1351
Period 9, session: 6 Wednesday Siam Farvardin 1312.
Course 9, Session: 11, Tuesday, May 19, 1312.
9th session, session: 13th day, Sunday 24th of May 1312 (19 Muharram 1352
Term 12, session 115, Tuesday, September 25, 1320.
Session 17, session: 23rd Sunday, August 12th 1331
Session 17, session: 20 days, Sunday, August 5, 1331
17th term, session: 6th day, Thursday, June 8, 1331.
17th term, meeting: 11 days, Tuesday, June 20, 1331
Session 17: 13, on Sunday, July 1, 1331.
Session 17, session: 25th day, Sunday, 19 Amridad, 1331
Session 17, session: 26, Tuesday, the 21st of Amridad, 1331
Session 17, Session: 36, Thursday, November 15th, 1331
Session 17, session: 49th assembly on Sunday, December 30, 1331

Newspaper

Akhgar newspaper, Tuesday, January 24, 1330, first year, number 18, page 2
Shafaq Sorkh newspaper, number 239, June 12, 1303, first and second pages)
Persian articles
D. D. Raphael, the article on the governance of power and authority, translated by Malek Hosseini, Farhang Quarterly, No. 32, 1378: pp. 113 to 115.
Rostaei, Mohsen, Ahmed Akhgar: Journalist and Poet, Religious and Politician, Iranian Contemporary History Quarterly, No. 19 and 20, 1380: p. 218.



**Evaluating the Parliamentary Performance of Bushehr MPs in the Tension
between the Rights of the People and the Power of the Pahlavi Government, a
Case Study: Ali Dashti and Ahmad Akhgar¹**

Forough Bahraini²
Simin Fasihi³

Received: 2022/11/21
Accepted: 2023/06/15

Abstract

Considering the characteristics of Pahlavi government, a kind of contradiction, conflict, and challenge is formed between the nature of sovereign power and people's rights in the constitution, in which the role and performance of deputies as mediators between the people and sovereign power in the National Assembly becomes essential. Using a comparative-analytical approach, this research assesses the performance of Ali Dashti and Ahmad Akhgar, who were elected representatives from the Bushehr constituency. The research focuses on the interaction between sovereign power and people's rights taking into account their social background and political positions. By analyzing their votes, negotiations, and speeches in the National Assembly, the research aims to understand the role played by these two representatives in addressing this challenge. The content analysis of some of their documents, speeches, and negotiations in the parliamentary sessions, despite some similarities in the percentage of attention given to the rights of the people and the activities of these two representatives, reveals three different results in their performance: 1. The difference in the ratio between the number of speeches and the number of their presence in the different eras as representatives of Bushehr, 2. A percentage of the proposals obtained from the speeches of Ali Dashti coincides with the achievement of the objectives of the government, while no speech is recorded by Akhgar in this regard, 3. The different parliamentary disciplines of the two representatives, ultimately eclipse these results. It presents the parliamentary record far from the margins and closer to the people, and shows a different record with a kind of duality in thought and action.

Keywords: sovereign power, people's rights, Ali Dashti, Ahmad Akhgar, National Council meetings.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.41095.2691

2. Ph.D. student of the Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. f.bahraini@alzahra.ac.ir

3. Associate Professor of the Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (corresponding author). fasihi@alzahra.ac.ir

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۹۱-۱۱۲

کارکرد حمام و استحمام در بازتاب تمایزات اجتماعی جامعه ایران در عصر قاجار^۱

غفار پوربختیار^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۳۱

چکیده

ایرانیان از دیرباز به امر حمام و استحمام کردن توجه ویژه‌ای داشته‌اند. اگرچه آنان در دوره قاجار نیز همچون ادوار قبل توجه زیادی به استحمام و رعایت بهداشت و پاکیزگی داشته‌اند، این پژوهش در پی آن است تا تمایزات اجتماعی را که در میان طبقات فرادست و فرودست جامعه ایران عصر قاجار نسبت به احداث حمام و استحمام وجود داشته است، نشان دهد. در این پژوهش با استفاده از منابع تاریخی و به روش توصیفی-تحلیلی کوشش شد تا با کاربست نظریه تمایز اجتماعی بوردیو به این سؤالات پاسخ داده شود: نگاه طبقات فرادست جامعه ایران عصر قاجار به ساخت حمام و امر استحمام چگونه بوده است؛ آیا آنان از پرداختن به امر حمام و استحمام، به جز حفظ بهداشت و سلامت و پاکیزگی بدن اهداف دیگری نیز داشته‌اند؛ نگاه طبقات فرودست جامعه به حمام و استحمام چگونه بوده است؟ فرض پژوهش بر این مبنا قرار دارد که اگرچه هدف اقشار پایین جامعه از رفتن به حمام و انجام عمل استحمام، مبتنی بر ضرورت‌مندی‌هایی همچون پاکیزه‌نمودن بدن برای انجام طهارت و حفظ نظافت، بهداشت و سلامتی بوده است، هدف طبقات اعیان و اشراف از احداث حمام و امر استحمام، علاوه بر رفع ضرورت‌هایی چون حفظ پاکیزگی، بهداشت و سلامتی جسم، این بود که از طریق به کار بردن تزیینات و آرایه‌ها در ساخت حمام یا به واسطه تفریح، زیباسازی و خودآرایی به هنگام استحمام، وجوه تشخیص‌آمیز و تمایزطلبانه خود را نیز به دیگر اقشار و طبقات منعکس کنند.

کلیدواژه‌ها: حمام، استحمام، تمایز، خودآرایی، پاکیزگی، قاجار.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.42558.2742

۲. شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.4.3

۲. استادیار گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

gh.porbakhtiar@iau-shoushtar.ac.ir

مقدمه

حمام و استحمام از گذشته‌ای دور مورد توجه و اهمیت عموم ایرانیان بوده است. آنان برای حفظ بهداشت، سلامتی و پاکیزگی خود و جامعه، به احداث حمام و انجام عمل استحمام می‌پرداختند و آن را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و نیازی دائمی به شمار می‌آوردند. علاوه بر امر ضرورت و رفع نیاز، ایرانیان نگاه دیگری نیز به امر احداث حمام و عمل استحمام داشتند که همانا توجه به مقوله خودآرایی و زیباسندی بود که به‌ویژه در میان اشراف و اعیان ایرانی وجود داشت و باعث می‌شد تا آنان به این مسئله به چشم امری تشخص‌آمیز نگاه کرده و از طریق آن تمایز اجتماعی خود را نسبت به دیگر اقشار و طبقات بازتاب دهند.

در این پژوهش با بهره‌گیری از منابع و متون تاریخی و به روش توصیفی-تحلیلی کوشش می‌شود تا با کاربردی نظریه تمایز اجتماعی بوردیو به این مسئله پرداخته و به سؤالات ذیل پاسخ داده شود: نگاه طبقات فرادست جامعه ایران عصر قاجار به حمام و استحمام چگونه بوده است؟ آیا آنان از توجه به امر حمام و استحمام، به جز بهداشت و سلامت و پاکیزگی بدن، اهداف دیگری نیز داشته‌اند؟ نگاه طبقات فرودست جامعه به حمام و استحمام چگونه بوده است؟ فرض پژوهش بر این مبنا قرار دارد که اگرچه هدف اقشار فرودست از رفتن به حمام و انجام عمل استحمام، فقط پاکیزگی بدن برای انجام طهارت و حفظ نظافت، بهداشت و سلامتی بوده است، هدف طبقات اعیان و اشراف از احداث حمام و امر استحمام، علاوه بر حفظ پاکیزگی، بهداشت و سلامتی جسم، این بود که از طریق به‌کاربردن تزیینات و آرایه‌ها در ساخت حمام یا به‌واسطه تفریح، زیباسازی بدن و خودآرایی به هنگام استحمام، تشخص و تمایز خود را نیز به دیگر افراد و طبقات منعکس کنند.

پیشینه پژوهش

در خصوص کلیت موضوع این مقاله یعنی حمام و استحمام تاکنون پژوهش‌های چندی انجام گرفته است. ملایی توانی و غلام‌پور، در مقاله «حمام و استحمام در فرهنگ ایرانیان عصر قاجاریه (از آغاز تا مشروطه)» (۱۳۹۳)، شعبانی و جبار، در مقاله «حمام و کارکردهای اجتماعی آن در سده‌های میانه تاریخ ایران» (۱۳۹۳)، صادقی و دیگران، در مقاله «تحلیل ارائه و کاربرد حمام‌های دوره قاجار (مطالعه موردی سنندج: حمام خان و حمام عمارت ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام)» (۱۳۹۸)، فلور در کتاب *سلامت مردم در ایران قاجار* (۱۳۸۶)، برجسته و دیگران، در کتاب *سلامت، بهداشت و زیبایی در عصر قاجار* (۱۳۹۳)، روح‌الامینی در کتاب *حمام عمومی در جامعه و فرهنگ و ادب دیروز* (۱۳۸۶)، محجوب و نژاد ابراهیمی، در مقاله

«تبیین عملکرد در حمام‌های خصوصی دوره قاجار با مطالعه حمام خانه تاریخی صدقیانی» (۱۳۹۹)، به موضوع حمام از منظر ویژگی‌های ریخت‌شناسی سازه و معماری یا به موضوع استحمام از نظر گونه‌شناسی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی یا به امر درمان توجه کرده‌اند، اما هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها، موضوع حمام و استحمام را از نقطه‌نظر تفاوت‌ها و تمایزات اجتماعی میان طبقات فرادست و فرودست جامعه ایران در عصر قاجار بررسی نکرده‌اند که همین امر تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های مذکور را نشان می‌دهد.

چارچوب نظری

پیر بوردیو^۱ جامعه‌شناس برجسته فرانسوی صاحب نظریه مشهور به «تمایز اجتماعی»^۲ است که در یکی از آثارش با عنوان «تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی» این نظریه را تشریح کرده است. او در روند مفهوم‌سازی خود از مفاهیمی همچون «عادت‌واره»، «میدان»، «سلیقه» و «عمل» بهره می‌برد که در این پژوهش بیشتر مفهوم سلیقه استفاده شده است. به باور بوردیو هر فرد بر اساس موقعیت اجتماعی خود اعمال سلیقه می‌کند و هر طبقه نیز سعی می‌کند با شکل دادن به سلیقه‌اش خود را از سایر طبقات متمایز کند. از نظر او افراد و طبقات اجتماعی از طریق سلائق و ذائقه‌های خود و به عبارتی از طریق عمل انتخاب، خود را از دیگران متمایز جلوه می‌دهند. این تمایز در بسیاری از حوزه‌ها و فعالیت‌های ریز و درشتی همچون ورزش و سرگرمی‌ها، عادات و رفتار، سلائق هنری، موسیقی، عکاسی، ادبیات و... وجود دارد و افراد و گروه‌ها معمولاً از طریق خیلی از وسایل و دارایی‌هایی خود همچون لباس، غذا، مبلمان، خانه، اتومبیل و...، تمایز خود را نسبت به دیگران نشان می‌دهند. بون‌ویتز^۳ از قول بوردیو می‌نویسد: «فرصت‌ها برای نشان دادن تمایز تمام‌ناشدنی هستند و حتی در جزئی‌ترین اعمال نظیر پوشاک، تزیینات داخلی خانه، گردشگری، اوقات فراغت، ورزش و آشپزی نیز می‌توان آن را به نمایش گذاشت» (بون‌ویتز، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

اما آنچه در اندیشه بوردیو، اوج نظریه تمایز او را نشان می‌دهد، نوع سلیقه یا ذائقه یا به عبارتی تفاوت انتخاب اقشار و طبقات بالا و پایین جامعه است. بوردیو بر این نظر است که طبقات پایین جامعه چون نیازهای اساسی خود را برآورده نشده می‌بینند طبعاً به دنبال سلائق یا انتخاب‌هایی هستند که نیازها و احتیاجات آن‌ها را برآورده کند، اما طبقات بالا چون این‌گونه نیازهایشان برطرف شده است در پی به‌کارگیری سلیقه‌ای زیباپسندانه یا انتخابی هنردوستانه‌اند

1. Pierre Bourdieu
2. Social distinction
3. Bonnewitz

و بدین طریق تشخص و تمایز خود را نیز نشان می‌دهند. از این منظر، بوردیو سبک‌های زندگی در جامعه فرانسه را بر اساس سه طیف دسته‌بندی می‌کند: ابتدا سبک زندگی طبقات بالای جامعه با ویژگی «تشخص»، سپس سبک زندگی قشر متوسط با مشخصه «خوش‌نیتی فرهنگی» و سرانجام سبک زندگی طبقه پایین که مشخصه «رفع نیاز» را در خود دارد.

او می‌نویسد: «این قضیه بنیادی که ریختار، توفیقی اجباری یا فضیلتی برگرفته از ضرورت است، در میان طبقات کارگر روشن‌تر از هر جای دیگری به چشم می‌خورد، زیرا برای آن‌ها جبر و ضرورت دربردارنده همه معنایی است که معمولاً با این کلمه مستفاد می‌شود، یعنی محرومیت‌گریزناپذیر از کالاهای ضروری؛ بنابراین ضرورت، نوعی سلیقه ضروری‌پسند را تحمیل می‌کند که بیانگر شکلی از سازگاری با ضرورت و سپس پذیرش ضرورت است، یعنی تسلیم‌شدن در برابر امور محتوم و اجتناب‌ناپذیر» (بوردیو، ۱۳۹۰: ۵۱۳).

بر طبق این نظر، ویژگی اساسی عادت‌واره اقشار فرودست تا حد زیادی، درک ضرورت‌ها و تطابق با آن‌هاست؛ بنابر همین امر، توجه به ضرورت‌های اساسی زندگی، فرودستان را به سمت ذائقه‌ها یا گزینه‌هایی کشانده و نسبت به اعمال و افعال زیباشناختی آن‌ها را بی‌توجه و بی‌تفاوت می‌نماید (بون‌ویتز، ۱۳۹۰: ۹۹). به قول بوردیو: «گردن‌نهادن به جبر و ضرورت که مردمان طبقه کارگر را به «ذائقه» عمل‌گرا و کارکردگرایانه‌ای متمایل می‌کند که بی‌غرضی فعالیت‌های صوری و همه اشکال هنر برای هنر را انکار می‌کنند، اصل بنیادی همه انتخاب‌های روزمره و فن و هنر زندگی است که مقاصد زیباشناختی را به‌منزله انحراف نفی و طرد می‌کنند» (بوردیو، ۱۳۹۰: ۵۲۰) اما افراد طبقات فرادست که نیازهای اساسی‌شان برآورده شده و در رفاه و آسایش غوطه‌ور هستند، برخلاف طبقه فرودست نگاهی نه ضرورت‌مندانه بلکه از منظری هنردوستانه و زیباپسندانه به امور دارند که تحت عنوان «التذاذ زیباشناختی» یا «التذاذ هنری» از آن یاد می‌شود.

بوردیو معتقد است که التذاذ زیباشناختی نه «ناب و خالص» و نه «بی‌طرفانه» است؛ بلکه این التذاذ هنری ذائقه و طبعی است که از رفاه و نعمت سرچشمه می‌گیرد. این ذائقه و طبع در واقع محصول ناسازه‌وار شرطی‌شدن توسط ضروریات سلبی اقتصادی- زندگی راحت- است که معمولاً فاصله‌گیری فعال از ضرورت را القا می‌کند (جنکینز، ۱۳۸۰: ۱۹۵).

فرادستان و تشخص‌گرایی در حمام و استحمام

اعیان و اشراف در عصر قاجار توجه زیادی به تجمل‌گرایی، تفاخرطلبی و تشخص‌گرایی داشته و کوشش می‌کردند تا تمایز اجتماعی خود با دیگران را از همین طریق منعکس کنند

(پوربختیار، ۱۴۰۱: ۱۲۲). اغلب سیاحان خارجی که در این دوره به ایران سفر کرده و با ایرانیان دیدار کرده‌اند، از اخلاق تجمل‌گرایی، تفاخرطلبی و علاقه به رعایت شأن و حفظ تشریفات در اغلب زمینه‌ها از سوی آنان سخن می‌گویند (گوبینو، ۱۳۸۳: ۱۰۳؛ فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۲۶۶؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۱۸۵؛ کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۴۰). یکی از فرصت‌های مغتنم برای جلوه‌گری و نمایان‌سازی وجوه و ابعاد از تمایز و تشخیص افراد و اقشار فرادست و اعیانی، امر احداث و ساخت حمام یا مسئله استحمام یا حمام کردن بوده است. در اینجا لازم است که اقشار اجتماعی فرادست و بالای جامعه که نسبت به انعکاس تشخیص‌گرایی و تفاخرطلبی خود در امر حمام و استحمام حساسیت و علاقه وافری داشتند مشخص و معین شوند.

احداث حمام: رویکردی ضرورت‌مندانه یا تشخیص‌گرایانه

در دوره قاجار وجود مکانی به نام حمام یا گرمابه از جهات مختلفی برای ایرانیان مهم بوده است، زیرا نظافت و پاکیزگی نه تنها در دین اسلام سفارش شده بود، بلکه ایرانیان از دیرباز اهمیت زیادی برای بهداشت، سلامتی و پاکیزگی خود قائل بوده‌اند. عمل غسل و انجام طهارت نیز عملی بود که در دین اسلام بسیار تأکید و سفارش شده است و قبل از برگزاری نمازهای روزانه، ضرورت تام و تمام دارد. به همین دلیل در فرهنگ و جامعه ایران پس از اسلام نیز تأکید بسیاری بر امر ساختن حمام یا گرمابه شده بود و این ضرورت تا دوره قاجار همچنان رو به تزاید بود.

به‌طور کلی در روزگار قاجار حمام‌ها از نظر کاربری به دو نوع عمومی و خصوصی تقسیم می‌شدند. حمام‌های عمومی شاخص آبادانی، عمران و در یک کلام نماد حسن شهرت هر شهر بوده و در آن روزگار وقتی افراد می‌خواستند از توسعه و آبادانی شهری سخن بگویند، تعدد، پاکیزگی و کیفیت حمام‌های عمومی از جمله مهم‌ترین ملاک‌ها و معیارهای این امر به شمار می‌رفت (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۷-۲۴۸). حمام‌ها از جمله مهم‌ترین تأسیسات مدنی برای خدمات‌رسانی در شهرهای اسلامی نیز محسوب می‌شدند (مهجور، ۱۳۸۲: ۶۳). این‌گونه حمام‌ها را از این جهت عمومی می‌گفتند که عموم مردم اجازه ورود به فضای آن‌ها را داشته و با پرداخت وجه اندکی می‌توانستند از استحمام در آنجا بهره ببرند، در حالی که حمام‌های خصوصی در داخل خانه‌های افراد اعیانی و ثروتمند ساخته شده و استفاده انحصاری و شخصی داشتند.

احداث یا ساخت حمام خواه عمومی و خواه خصوصی در دوره قاجار، شرایط و مقتضیات خاص خود را می‌طلبید، اما می‌توان گفت که اصولاً بانیان و سازندگان حمام‌ها بیشتر

از هر امر دیگری دو رویکرد تحت عنوان رویکرد ضرورت‌گرایانه و رویکرد تشخیص‌گرایانه را مدنظر خود داشتند. ایرانیان در طول تاریخ برای خیلی از ضرورت‌ها همچون طهارت، نظافت و پاکیزگی، حفظ بهداشت و سلامت جسم و روح اهمیت زیادی قائل می‌شدند. بدین سبب معمولاً اشراف، اعیان و شخصیت‌ها برای حفظ همین ضرورت‌ها و برای رفع نیاز مسلمانان، انجام کار خیر و به‌دست آوردن ثواب آن، حمام‌های عمومی را می‌ساختند.

در ساخت حمام‌های عمومی انگیزه‌های مادی و کسب درآمد یا منافع شخصی برای رجال و مقامات نقش چندانی نداشت، زیرا که این حمام‌ها معمولاً درآمد چندانی نداشتند و بنابراین ضرورت یا نیاز دینی و اجتماعی خیلی بیشتر از اهداف مالی و اقتصادی در نظر بانیان و سازندگان حمام‌ها اهمیت داشت. مستوفی می‌نویسد: «در این وقت مردم در ساختن حمام نظری به عایدی آن نداشتند... ساختن حمام یک نوع کار خیر بود، مسلمان‌ها حاجت به تطهیر پیدا می‌کنند باید به نماز صبح برسند و راه حمام دور است، فلان دارنده محل یا فلان اهل خیر خارج از محل، برای رفاه مسلمان‌ها حمام می‌ساخت» (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱/۱۶۹)، بنابراین خیلی از اشراف و ثروتمندان در ساخت و حفظ و نگهداری حمام‌های عمومی، رویکردهای ضرورت‌پسندانه را مدنظر قرار می‌دادند. پولاک^۱ نیز می‌نویسد: «حمام برای فردی شرقی نیازی است غیرقابل اجتناب، بدون حمام تصور آسایش را نمی‌تواند بکند، پس در نتیجه برای ساختن و نگاهداری آن کمال مراقبت را مبذول می‌دارد» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۴).

در رویکرد ضرورت‌پسندی، شاخص‌ها و معیارهای زیادی مدنظر بانیان و سازندگان حمام‌های عمومی بوده است. قبل از هر چیزی نقش مسئله رفع نیاز یا حاجت در توزیع و پراکندگی جغرافیایی حمام‌ها، اهمیت بسیاری داشت. این امر که حمام باید در نزدیک‌ترین مکان و موقعیت جغرافیایی مردم بوده تا آن‌ها هر لحظه که بخواهند به آسانی به آن دسترسی داشته و نیاز خود را برطرف کنند، برای آن‌ها بسیار مهم بود. برای سهولت دسترسی مردم همه محلات به حمام عمومی، کوشش می‌شد تا این حمام‌ها در میان همه محلات شهرها به تناسب وجود داشته باشد نه اینکه در محله‌ای چند حمام ساخته شود، اما در محله دیگری هیچ حمام وجود نداشته باشد؛ بنابراین چنانچه محله‌ای از کمبود حمام رنج می‌برد، افراد و رجال ثروتمند و خیر پی به ضرورت امر برده و بر آن می‌شدند تا در آن مکان حمامی بسازند.

علاوه بر اصل نیاز و ضرورت‌مندی کلی در احداث حمام‌ها، نوعی ضرورت‌نگری در همه شاخصه‌های معماری، اصول مهندسی و حتی جزئیات طراحی و ساخت حمام‌ها نیز وجود

1. Polak

داشته است. یکی از این شاخصه‌ها، وسعت فضای داخلی حمام است که برای بانیان آن حائز اهمیت بسیار بوده است. باتوجه به اینکه افراد زیاد و متعددی آن هم به‌طور هم‌زمان وارد فضای داخلی حمام شده و از آن استفاده می‌کردند، بنابراین سازندگان آن توجه و حساسیت زیادی نسبت به وسعت، بزرگی و جادار بودن فضای داخلی حمام‌ها داشته‌اند. از این منظر قسمت‌های مختلف حمام همچون راهروهای ورودی و به‌ویژه سربینه یا رخت‌کن و خزینه حتماً باید بزرگ و جادار بوده و گنجایش تعداد زیادی از افراد را داشته باشد تا آنان به‌طور هم‌زمان به استحمام یا سایر امور مربوط به آن بپردازند.

البته آنچه فراتر از اصل ضرورت‌پسندی در حمام‌های عصر قاجار وجود داشته و برای بانیان و سازندگان آن‌ها مهم بوده است، مسئله توجه به تزیینات، زینت‌آرایی‌ها و نقش و نگارهایی بوده است که در این گونه حمام‌ها به کار برده می‌شد و این بانیان از طریق همین آرایه‌ها، زیبادوستی، هویت اجتماعی و منزلت طبقاتی خود را به تمامی کسانی که به حمام وارد شده و به استحمام می‌پرداختند، نشان می‌دادند. این رویکرد را می‌توان رویکرد تشخیص‌بخش نام نهاد، زیرا بانیان در پی آن بودند تا با ایجاد تزیینات و تجملات در حمام‌ها، تشخیص و تفاخر طبقاتی خود را نمایان کنند. اصولاً حمام‌ها در طول تاریخ میانه ایران، خود به‌عنوان معیاری برای تشخیص اجتماعی عمل می‌کرده‌اند (شعبانی و جبار، ۱۳۹۳: ۹۸)؛ بنابراین بانیان حمام‌ها، ساخت حمام‌های ساده و بدون تزیینات و نقش و نگار را دون شأن و منزلت خود دانسته و کوشش می‌کردند تا حمام‌های هرچه بیشتر با شکوه، مجلل و باعظمت بسازند.

باتوجه به اینکه معمولاً نام هر بانی بر سر در حمام ساخته‌شده، نصب می‌شد و در آن روزگار حمام‌ها به نام بانیانشان شناخته شده و شهرت می‌یافتند و ما در سراسر ایران حمام‌های عمومی تحت عنوان حمام شاه، حمام وزیر، حمام خان، حمام وکیل، حمام کلانتر، حمام گنجعلی‌خان، حمام ملالطف‌الله و... مشاهده می‌کنیم، رجال و بزرگان هرچه بیشتر در پی ساختن حمام‌های نه‌ساده، کوچک یا بدون تزیینات بلکه باشکوه، بزرگ و تزیین‌کاری شده بودند تا تشخیص و شأن و منزلت خود را نشان دهند. این تزیینات هنری به طرق و روش‌های مختلف در سنگ‌بری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، گچ‌بری‌ها، آهک‌بری‌ها، مقرنس‌کاری‌ها و طرح‌ها و نقاشی‌های حمام‌های آن دوره به کار رفته و خود را نمایان ساخته است.

کاشی‌کاری در عهد قاجار برخلاف دوره‌های قبل تنها به بنای مساجد، مزارها و خانقاه‌ها محدود نماند، بلکه در کاخ‌ها و عمارت‌های رجال و بزرگان و دروازه‌های تزیینی ورودی شهرها و به‌ویژه در حمام‌ها نیز به کار گرفته شد. کاشی‌سازان این دوره با الهام‌گرفتن از

طبیعت، کاشی‌هایی با طرح‌های گل و برگ و طرح‌های گلدانی و با استفاده از رنگ‌های مختلف و متنوع آثار متنوعی خلق کردند. در حمام‌های عصر قاجار هنر کاشی‌کاری با استفاده از کاشی‌های رنگارنگ و با نقش و نگار متنوع در قالب کاشی‌های مشهور به هفت‌رنگ دیده می‌شود. به‌عنوان مثال در حمام‌های خان و ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام در سندج کاشی‌هایی از نوع فیروزه‌ای در دیوارها، پایه‌ها و کف سربینه آن‌ها دیده می‌شود که با طرح‌های متنوع صحنه‌های شکار و نبرد شیر و اژدها اجرا شده است (صادقی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۷۸).

علاوه بر کاشیگری‌ها، طرح‌ها و نقاشی‌های حمام‌ها نیز کارکرد تشخیص‌بخشی داشته است. بانیان و سازندگان حمام‌های عمومی و حتی خصوصی در نقش و نگارها و تزیینات حمام‌های خود نه تنها زیباسازی و تشخیص را به‌طور کلی مدنظر خود داشته‌اند، بلکه در پی آن بوده‌اند تا از طریق همین طرح‌ها و نقاشی‌ها، مقام، موقعیت و جایگاه شخصی خود را نیز منعکس کنند. مثلاً طرح و نقاشی عقاب که شمشیر در پنجه دارد در حمام ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام نشان‌دهنده اقتدار و اجرای عدالت است که ارتباط مستقیمی با مقام و جایگاه بانی آن داشته است که منصب قضاوت نیز داشته است یا نقش شیر و خورشید در همین حمام، نشان از قدرت و دلیری و نقش شمشیر در پنجه‌های شیر، نمادی حاکی از اقتدار دادگراانه بانی و سازنده همین بناست (همان: ۱۸۵-۱۸۷).

احداث حمام‌های خصوصی نیز همچون حمام‌های عمومی هم رویکردهای ضرورت‌پسندانه و هم تشخیص‌گرایانه را در خود نهفته داشت. علی‌رغم وجود تعداد زیادی از حمام‌های عمومی، عده‌ای از رجال و مقامات و اشراف و اعیان، به دلایل و اهداف مختلف، تمایل کمتری به حضور و استحمام در این‌گونه حمام‌ها داشتند. شلوغ‌بودن و ازدحام جمعیت، فقدان اصل ضرورت‌مندانه رعایت بهداشت و نظافت مناسب در آن‌ها و از همه مهم‌تر توجه به اصل تشخیص‌گرایانه شأن حضور و حفظ و رعایت فاصله خود با توده مردم و طبقات فرودست، عواملی بودند که موجب شدند تا تعدادی از اشراف و بزرگان از رفتن خود و خانواده‌هایشان به این حمام‌ها اکراه و اجتناب بورزند.

اغلب منابع از شلوغی و ازدحام، کثیف بودن و رعایت‌نشدن نظافت و پاکیزگی در حمام‌های عمومی سخن گفته‌اند (آلمانی، ۱۳۷۸: ۲/۱۶۹؛ بزرگ‌امید، ۱۳۶۳: ۱۵۹؛ فوربز لیث، ۱۳۶۶: ۷۴؛ روششوار، ۱۳۷۸: ۲۰۷). بدین دلیل اشراف و بزرگان برای حل این مشکل و توجه به ضرورت‌ها، حمام ویژه‌ای در داخل خانه‌های خود تحت عنوان حمام خصوصی احداث کردند که در آن روزگار به آن حمام سرخانه یا حمام خلوت یا حمام اندرونی نیز می‌گفتند. تا حدود نیم قرن پیش به‌غیر از اشراف و ثروتمندان سایر اقشار و طبقات در خانه‌های خود حمام

شخصی یا خصوصی نداشتند (هولستر، ۱۳۵۵: ۹). حمام‌های اندرونی به اقتضای نیاز تنها یک خانواده چند نفره نسبت به حمام‌های عمومی کوچک‌تر بودند، اما از پاکیزگی، زیبایی و تزیین و تجمل بیشتری برخوردار بودند. بنجامین^۱ می‌نویسد: «طبقات ثروتمند حمام‌های خصوصی در منزل خود دارند که خیلی لوکس و جالب هستند» (بنجامین، ۱۳۶۳: ۷۳). درویل^۲ نیز می‌نویسد که: «نجبا و دولت‌مندان هر یک به فراخور حال خود، حمام مجللی در حرم‌سرای (اندرون) خود دارند» (درویل، ۱۳۸۷: ۶۵).

در خصوص احداث حمام‌های خصوصی، هم رویکرد ضرورت‌پسندی و هم امر تشخیص‌گرایی مدنظر مالکان و سازندگان آن‌ها بوده است، یعنی اشراف و اعیان که نمی‌خواستند با رفتن به حمام‌های عمومی، با افراد و اقشار فرودست آمیزش و مرادۀ چندانی پیدا کنند و از سوی دیگر امر مهم بهداشت و سلامتی از یک سو و غسل و طهارت دینی از سوی دیگر برای آنان و خانواده‌هایشان ضرورت تام و تمام داشت، به ناگزیر و نگران از خطر سرایت بیماری، به احداث حمام خصوصی در درون منازل خود و استفاده از آن روی آوردند. وجود این‌گونه حمام‌ها هم حاکی از توجه و اهمیت دادن اشراف به نظافت و پاکیزگی و هم نشان‌دهندۀ تمکن مالی صاحب‌خانه بود (محبوب و نژاد ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۱۸).

رعایت بهداشت، نظافت و پاکیزگی در حمام‌های خصوصی در مقایسه با حمام‌های عمومی بیشتر وجود داشت و البته از سوی دیگر، هم مالکان این‌گونه حمام‌ها و اهل‌بیتشان و هم گاهی همسایگان‌شان به علت نزدیکی مسافت می‌توانستند با استفاده از حمام‌های شخصی خیلی زود طهارت کرده و نمازهای یومیه خود و از جمله نماز صبح را در وقت مناسب به‌جا آورند، بنابراین درب حمام‌های خصوصی گاهی چه با پرداخت پول و چه بدون آن بر روی سایر مردم نیز گشوده می‌شد (ملایی‌توانی و غلام‌پور، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

بانیان و مالکان حمام‌های خصوصی که اغلب از طبقه اشراف و بزرگان بودند، علاوه بر حفظ و رعایت ضرورت‌ها، توجه زیادی به این امر داشتند تا در ساخت این‌گونه حمام‌ها، رویکرد تشخیص‌گرایانه را نیز مدنظر قرار دهند؛ بنابراین آن‌ها تلاش می‌کردند با توجه به تمکن مالی و اقتصادی زیادی که داشتند، زیباترین، باشکوه‌ترین و مجلل‌ترین حمام‌ها را بنیان بگذارند. نوع جنس و کیفیت برتر مصالح ساختمانی در اولویت اول قرار داشت. جنس سازه این حمام‌ها از بهترین و با کیفیت‌ترین آجرهای آن روزگار بود. سنگ‌ها و کاشی‌ها نیز بادقت، حساسیت و وسواس کامل خریداری شده و به کار می‌رفت. درون حمام‌ها را نیز با سنگ‌های

1. Benjamin
2. Drouville

گران‌قیمت مرمر و کاشی‌های زیبا و خوش‌رنگی تزئین می‌کردند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۴۰؛ دروویل، ۱۳۸۷: ۶۶؛ بن‌تان، ۱۳۵۴: ۷۳).

مادام کارلاسرنا^۱ در همین خصوص می‌نویسد: «حمام شاهزاده خانم واقع در «اندرون» در حد اعلائی ظرافت ساخته شده بود... دیوارها از آجرهای رنگارنگی پوشیده بود که رنگ آبی در آن‌ها غلبه داشت. کف و دیوار حوض‌ها را با مرمر یزد پوشیده بودند که در درخشندگی سنگ رُخام را به خاطر می‌آورد. اطراف سنگ‌فرش‌های مربع‌شکل را با کاشی‌هایی منقش به نقش‌های بدیع پوشانیده بودند.» (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۱۷۰) مالکان حمام‌های خصوصی گاهی با اجازه‌دادن یا دعوت از همسایگان، دوستان و سایر افراد و اقشار برای استحمام در حمام‌هایشان در حقیقت علاوه بر رفع نیاز آن‌ها، از طریق همین حمام‌های باشکوه، مزین و مجلل، تشخیص خود را نیز به آنان نشان می‌دادند.

استحمام: اصل رفع نیاز یا انعکاس تشخیص و زیبادوستی

علاوه بر اینکه احداث حمام‌های عمومی و خصوصی رویکردهای دوگانه ضرورت‌مندی و تشخیص‌گرایی را در خود نهفته داشت، عمل استحمام نیز بر شالوده‌چنین وجوه دوگانه‌ای استوار بود. ابتدا باید به کارکردهای ضرورت‌گرایانه استحمام اشاره کرد. اولویت رفع نیاز، از عناصر اصلی و اساسی استحمام بود و از جانب همه اقشار و طبقات چه بالا و چه پایین از توجه و اهمیت خاصی برخوردار بود. هدف همه ایرانیان چه اعیان و اشراف و چه مردمان فقیر و فرودست از رفتن به حمام و انجام استحمام، رفع نیازهای خود و در حقیقت توجه به ضرورت‌های شخصی و اجتماعی بود. آنان توجه زیادی به این امر مبذول داشته و برای رسیدن به سلامت جسم و روح و رسیدن به سرزندگی و نشاط به طور مرتب استحمام می‌کردند. اصولاً عمل استحمام ضرورتی انکارناپذیر بود که تمامی انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها به آن نیاز دارند و باید آن را انجام دهند. رفع کسالت یا زدودن خستگی سفر یا کار طولانی، حفظ بهداشت و درمان و بهبود سلامت جسم و روح، رعایت نظافت و پاکیزگی، و به‌ویژه انجام عمل شریعت‌آمیز غسل یا طهارت از مهم‌ترین اهداف استحمام آنان بود.

ایرانیان فارغ از هر طبقه و قشری که بودند به هنگام کسالت یا خستگی از سفر طولانی یا کار پُرحمت و طاقت‌فرسا، ضرورت رفتن به حمام و انجام استحمام را به‌شدت احساس می‌کردند (موریه، ۱۳۸۶: ۹۴؛ سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۳۶؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۷). انجام استحمامی هرچند کوتاه و مختصر، اغلب نه‌تنها تمام کسالت یا خستگی ناشی از مسافرت، کار، بیماری،

1. Carla Serna

زایمان و غیره را از تن و جسم آنها زدوده و از بین می‌برد، بلکه بهداشت و سلامتی آنان را نیز تضمین می‌کرد. وجود مکانی که آب تمیز و گرم کافی و لازم را داشته باشد تا افراد تنی به آب بزنند و بدن خود را شست‌وشویی بدهند، در وهله اول ضرورت تام و تمام داشت.

در امر نظافت و پاکیزگی، عموم طبقات برای استحمام به آب گرم، صابون، لیف و کیسه، داروی نظافت که به آن جوهر زرنیخ یا نوره می‌گفتند و دیگر وسایل نیازمند بودند. کیسه‌کشی یا مشت‌ومال از مهم‌ترین اعمالی بودند که کارگران حمامی یا دلاکان به هنگام استحمام انجام می‌دادند (ساویچ لندن، ۱۳۸۸: ۳۰۵؛ فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۲۶۹) و علاوه بر کمک به نظافت و پاکیزگی، خاصیت درمانی و پزشکی نیز داشتند. دلاک‌های پر زور و قوی پنجه با کیسه‌کشی نه تنها چرک یا سلول‌های مرده را از پوست افراد زدوده و جدا می‌کردند و با این کار باعث می‌شدند تا منافذ پوست بدن آنها باز شده و عمل تعریق و تنفس پوست به راحتی انجام گیرد، بلکه با مشت‌ومال آنها، دردهای مفصلی و روماتیسمی استحمام‌کنندگان نیز تخفیف یافته و بهبود پیدا می‌کرد (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۷).

دروویل می‌نویسد: «معتقدم که این کار یکی از بهترین وسایل معالجاتی است. هیچ چیزی به اندازه مشت‌ومال خون را در بدن به گردش نینداخته و راحتی و تندرستی واقعی را تأمین نمی‌کند» (دروویل، ۱۳۸۷: ۶۷). عمل ضروری زدودن موهای زائد که با کمک داروی نظافت یا همان نوره انجام می‌گرفت، نیز کمک زیادی به پاکیزگی افراد می‌کرد.

به غیر از خاصیت نظافتی و پاکیزگی، استحمام ایرانیان و اعمال و آداب آن، دارای خواص و ضرورت‌های پزشکی و درمانی نیز بود. استحمام بهترین فرصتی بود که افراد فصد، حجامت و زالودرمانی انجام دهند. اگرچه این اعمال را دلاک‌ها در مغازه و خیابان هم انجام می‌دادند، اغلب مردم برای انجام آن به حمام می‌رفتند (فلور، ۱۳۸۶: ۱۹۶). این کار برای جلوگیری از غلظت خون و سکتته بسیار مفید بود. علاوه بر آن استحمام‌کنندگان در حمام به توصیه پزشکان برای سلامتی خود و به ویژه برای درمان درد مفاصل، دردهای استخوانی و روماتیسمی از مالیدن روغن زیتون و روغن گنه‌گنه به بدن خود بهره می‌بردند (امین‌لشکر، ۱۳۷۸: ۲۵۵ و ۲۵۴).

از دیگر رویکردهای ضرورت‌مندانه استحمام که همه اقشار و طبقات اعم از فرادست، میانه و فرودست به آن توجه می‌کردند و اهمیت می‌دادند و تاکنون بیان شد، عمل شرعی غسل یا طهارت بود که در دین اسلام در موارد متعدد و مختلف عملی واجب بود. پولاک می‌نویسد: «حمام با زندگی دینی ایرانیان در ارتباط نزدیک است؛ زیرا هم بر اثر مقاربت، عادت ماهانه، زاییدن و اصولاً هر نوع بیماری و هم به سبب تماس با چیزهایی که ناپاک قلمداد شده است، مانند خون، چرک، مردار، سگ و غیره مطابق با قواعد دینی بدن نجس می‌شود و در تمام این

موارد نجاست را باید با رفتن به حمام برطرف ساخت.» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۴) همه ایرانیان تقید بسیار داشتند تا به هنگام نیاز شرعی به غسل و طهارت خود را به حمام رسانده و پس از انجام این عمل شرعی نماز خود را در وقت معین خود به جا آورند.

تفریحات و سرگرمی‌های اشراف در حمام

توجه ایرانیان به عمل استحمام تنها مبتنی بر رویکردهای ضرورت‌پسندانه نبود. اشراف و اعیان ایران اگرچه برای رفع نیازهای شخصی ناگزیر از رفتن به حمام و انجام استحمام بودند، کوشش می‌کردند تا فارغ از توجه به این ضرورت‌ها، وجوه تشخص‌آمیز و ذوق و سلیقه هنردوستانه و زیباپسندانه خود را نیز باتوجه به نظر بوردیو به دیگران منعکس کنند. درست به همین دلیل و برای تفریح و التذاذ بیشتر و بدون هرگونه مزاحمت، آن‌ها هرازچندگاهی با دادن پول بیشتر، حمام‌های عمومی را برای خود و خانواده‌هایشان یا برای خود و دوستانشان برای چند ساعت یا یک روز به انحصار درآورده و به عبارتی تبدیل به حمام خصوصی می‌کردند. ویلز^۱ می‌نویسد: «بعضی از پول‌دارهای از خودراضی با پرداختن حدود چند قران پول اضافی حمام عمومی را به مدت چند ساعت مختص خود می‌کنند و به قول معروف آن را قرق می‌نمایند.» (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۲)

یکی از اقداماتی که معمولاً اشراف و اعیان از شاه گرفته تا سایر آنان در حمام انجام می‌دادند، تفریح، سرگرمی و وقت‌گذرانی بود. به عبارتی هم مردان و هم زنان عصر قاجار حمام‌رفتن و استحمام را تنها عملی ضروری برای رعایت بهداشت و حفظ سلامت جسم به شمار نمی‌آوردند، بلکه آنان حمام را مکانی برای رفع کسالت روح نیز محسوب می‌داشتند. به‌ویژه زنان که اغلب حضور همیشگی‌شان در پشت درب و دیوار خانه‌های محصور خود، احساس ناخوشایند و زندگی کسالت‌باری برای آن‌ها به وجود آورده بود. بدین دلیل آنان با رفتن به حمام و دیدن دوستان و گپ‌وگفت با آنان تا اندازه‌ای از کسالت و ملالت روحی خود می‌کاستند. می‌توان گفت که یکی از اهداف مردان و زنان اشراف و اعیان از رفتن به حمام و انجام استحمام، پرداختن به التذاذ مفرحانه بوده است. التذاذ مفرحانه یا التذاذ هنری و زیباشناختی که از دید بوردیو تنها طبقات فرادست در پی آن بودند درحالی‌که طبقات فرودست به‌دنبال رفع نیازهای اساسی و اولیه خود بودند (بوردیو، ۱۳۹۰: ۵۲۵).

شاهان و شاهزادگان و مقامات قاجار و خانواده‌هایشان مدت زمان زیادی از وقت خود را در حمام‌ها می‌گذراندند و در مواقع استحمام از تفریحات و سرگرمی‌های زیادی برخوردار

بودند. البته این امر مختص و منحصر به خاندان سلطنت و درباریان نبود؛ بلکه اغلب اعیان و اشراف ایران در عصر قاجار از این گونه تفریحات در حمام‌های خصوصی خود یا در زمانی که حمام‌های عمومی را برای استفاده شخصی و خصوصی قرق می‌کردند، بهره‌مند می‌شدند. قلیان‌کشی زنان و مردان (پوریختیار، ۱۳۹۹: ۶۷)، نوشیدن شربت، چای و قهوه (بروگش، ۱۳۶۸: ۳۸۲) و خوردن ناهار یا عصرانه، میوه، آجیل و دیگر تنقلات چه در میانه استحمام و چه پس از آن، دل‌مشغولی و سرگرمی عمده اغلب مردان و زنان اشراف و اعیان در حمام بود و خدمتکاران یا کنیزان آن‌ها، وظیفه و مسئولیت آماده‌سازی این امور را برای پذیرایی از اربابان خود در سربینه (کفش‌کن) برعهده داشتند.

دورهمی و گفت‌وگوهای صمیمی و گاه محرمانه، شنیدن قصه‌ها و حکایت‌ها یا گوش‌سپردن به سازوآواز مطربان و آوازه‌خوانان، تماشای رقص و حرکات آکروباتیک و نمایشی رقاصه‌ها (رایس، ۱۳۸۳: ۱۴۹) و خیلی امور دلچسب و مفرح دیگر از مهم‌ترین سرگرمی‌ها و تفریحات مردان و به‌ویژه زنان اشراف و اعیان در حین استحمام بود که اغلب در سربینه یا رخت‌کن حمام شکل می‌گرفت.

کارلاسرنا که از حمام اندرونی یکی از شاهدخت‌های قاجاری از نزدیک دیدن کرده بود، درباره این تفریحات و سرگرمی‌ها می‌نویسد: «پس از اتمام نخستین مرحله [از استحمام]، خانم‌ها در همان حال که چمباتمه نشسته بودند، مدت چند ساعت پی‌درپی شربت و میوه خوردند و قلیان کشیدند. در این حالت یکی از خدمه شاهزاده خانم نقش داستان‌سرا را بازی می‌کرد و تحسین‌های مکرر و خنده‌های ناگهانی حاکی از آن بود که قصه‌های وی همه را سخت سرگرم کرده است... هنگام صرف غذا رقاصه‌ها سر رسیدند. مدتی دراز خواندند و رقصیدند و در این مدت تفریح‌کنندگان به‌وسیله مشاطگان آرایش می‌شدند.» (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۱۷۱-۱۷۲)

استحمام و خودآرایی یا زیباپسندی اشراف

یکی از کارهایی که اشراف و اعیان در حمام و هنگام استحمام انجام می‌دادند، خودآرایی و زینت‌افزایی، آرایش و پیرایش مو، ریش، چشم و ابرو، صورت، دست‌وپا و سایر قسمت‌های بدن بوده است. واقعیت این است که اعیان و اشراف از لحظه حرکت به‌سوی حمام علاوه‌بر توجه به امور ضروری استحمام، نگاه ویژه‌ای که مبتنی بر زیبادوستی و خودآرایی بود، نیز مدنظرشان قرار داشت.

بورديو در مفهوم تمایز اجتماعی خود بر این نظر است که طبقات پایین جامعه چون

نیازهای اساسی خود را برآورده نشده می‌بینند، طبعاً به دنبال سلائق یا انتخاب‌هایی هستند که نیازها و احتیاجات آن‌ها را برآورده کند، اما طبقات بالا چون این‌گونه نیازهایشان برطرف شده است، در پی به‌کارگیری سلیقه‌ای زیباپسندانه یا انتخابی هنردوستانه‌اند تا از این طریق تشخیص و تمایز خود را نیز به دیگران نشان دهند (بورديو، ۱۳۹۰: ۵۱۳). هم مرد و هم زن اعیانی معمولاً بقیچه‌هایی پر از وسایل لازم حمام در دست خدمتکاران همراه خود داشتند. به‌ویژه بقیچه‌های حمام زنان اشراف مملو از لباس، زینت‌آلات، وسایل و مواد گوناگون شست‌وشو، آرایشی و پیرایشی بود که در دستان کنیزکان خود به‌سوی حمام برده می‌شد (گویینو، ۱۳۸۳: ۳۱۲).

اشراف رفتن به حمام را با همراهی و ملازمت چندین نفر ملازم و خدمتکار شایسته شأن و منزلت اجتماعی خود به شمار می‌آوردند. نجمی می‌نویسد: «خانم‌ها نسبت به قدرت مالی، برای تفنن و تجمل و به‌رخ‌کشیدن اهمیت و شخصیت خود نسبت به سایرین مستخدمه و کُلفت‌های خود را هم به داخل حمام می‌آوردند» (نجمی، ۱۳۶۴: ۴۳۹).

یکی از اولین اقدامات آنان در زمینه خودآرایی در حمام، خضاب و رنگ‌کردن مو و ریش و همین‌طور صورت، دستان و پاها و انگشتان با ماده‌ای گیاهی به نام حنا بود که هم مردان و هم زنان به کار می‌بردند و اصولاً گاهی انگیزه اصلی از رفتن به حمام و استحمام را همین امر تشکیل می‌داد (شهری، ۱۳۶۷: ۱/۷۷). روزنامه خاطرات بصیرالملک مملو از رفتن این مقام قاجاری به حمام و رنگ‌کردن سر و ریش خود با حناست (بصیرالملک شیبانی، ۱۳۷۴: ۴۶۴ و ۴۵۷ و ۱۷۹).

در خصوص حناگذاری ریش ویلس می‌نویسد: «عموماً ایرانیان ریش خود را در حمام به‌واسطه رنگ و حنا ملون و خوش‌رنگ می‌نمایند» (ویلس، ۱۳۶۳: ۲۰۳). ویشارد^۱ نیز می‌نویسد: «در ایران هیچ زینتی به زیبایی و حرمت مو و ریش قرمز نیست. چه بسیار مردان سالمندی که صرفاً برای رنگ‌کردن موی سر و ریش به حمام می‌روند» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۱۱۹). اگرچه استفاده از حنا برای رنگ‌کردن را معمولاً همه اقشار و طبقات انجام می‌دادند، واقعیت این بود که اهداف و دلایل مردمان طبقات فرادست و فرودست از به‌کاربردن این ماده گیاهی با یکدیگر متفاوت بود. معمولاً زنان با هدف خودآرایی و زیباتر کردن خود، حنا را به کار می‌بردند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۴۱ و ۲۳۷).

زنان اشراف و بزرگان برای رنگ‌کردن موها، سر خود را در اختیار خدمتکاران زن

مخصوص خود می گذاشتند که از قبل حنا را در ظروف نقره‌ای به صورت خیس کاملاً آماده کرده بودند. آنان ابتدا حنای خمیرشده را با چابکی هرچه تمام‌تر بر موهای خانم‌های خود می مالیدند و سپس باقیمانده آن را نیز بر دست‌ها و پاهای آن‌ها می گذاشتند که خیلی زود و پس از شست‌وشو به رنگی نارنجی مبدل شده و بر جمال و زیبایی آنان می‌افزود (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۱۷۱).

این در حالی بود که طبقات پایین بیش از توجه به امر خودآرایی و زیبایی‌افزایی، نگاهی ضرورت‌مندانه و درمانی به حنا داشتند. باتوجه به این تصور شایع که حنا پوست بدن و به‌ویژه پوست دست‌وپا را تقویت و ضخیم می‌کند، بنابراین افراد طبقات پایین که اغلب از صنوف کارگران و کشاورزان زحمت‌کش بودند به هنگام استحمام و حتی فراتر از آن بر دستان و پاهای خود حنا می گذاشتند تا پوست آن‌ها کلفت و ضخیم شده و هنگام پیاده‌روی در جاده‌ها یا کار در مزارع و باغستان‌ها مقاومت و استحکام بیشتری داشته باشد. مثلاً مردان برزگر یا زنان خوشه‌چین در فصل درو دستان خود را حناگذاری می‌کردند تا دوام و مقاومت بیشتری داشته باشند. همچنین با این تصور که حنا پوست را تقویت می‌کند، این طبقات حنا را بر اعضای سرمازده، خراش‌ها، محل پیچ‌خوردگی و التهاب‌های مفصلی خود می‌گذارند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۶).

از سوی دیگر چون شایع بود که حنا باعث تقویت و استحکام ریشه مو می‌شود، در نتیجه مردان و زنان طبقات پایین نه با هدف خودآرایی و زیبادوستی بلکه بیشتر از منظر مصلحت و ضرورت و برای جلوگیری از ریخته‌شدن، موها و ریش‌های خود را حناگذاری می‌کردند. پولاک می‌نویسد: «هر ایرانی، هم موی سر و ریش و هم ابروهای خود را تا سنین کهولت رنگ می‌کند. گاه برای آنکه آن را زیباتر سازد و گاه به‌علت آنکه تصور می‌کند با این کار موی خود را تقویت کرده و بهتر حفظ می‌کند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۴۵). تلقین‌ها و تصورات دیگری مبنی بر اینکه حنا دید چشم را بهبود بخشیده یا قدرت جنسی را بالا می‌برد، نیز انگیزه استفاده از این ماده پر خاصیت را نزد همه طبقات به‌ویژه طبقات پایین که نگرش بیشتری بر مبنای ضرورت‌پسندی داشتند، افزایش می‌داد.

از دیگر مواد و وسایل خودآرایی و زیبایی‌افزایی که اغلب زنان اشراف و اعیان دوره قاجار در حمام‌ها به کار می‌بردند، ماده‌ای زیباکننده به نام سرمه بود که به‌وسیله میل عاج بر پلک چشم‌ها می‌مالیدند. معمولاً در درون حمام‌های شاهزادگان و اشراف همه‌گونه وسایل، مواد و اسباب آرایش برای زنان وجود داشته و آماده استفاده بود. فووریه^۱ که حمام امینه‌اقدس از

همسران نورچشمی ناصرالدین شاه را دیده است، می نویسد: «طاقچه‌هایی در آنجا است که در آن‌ها هر قسم اسباب آرایش گذاشته...» (فوریه، ۱۳۸۹: ۲۲۵). لیدی شیل^۱ نیز از آرایش مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه همچون استفاده از حنا، سرمه، سسمه و سرخاب سخن می‌گوید (شیل، ۱۳۶۲: ۷۴).

زنان اگرچه سرمه را برای آرایش پلک پایین چشم استفاده می‌کردند، عده‌ای از آنان نیز معتقد بودند که سرمه سوای کاربردهای آرایشی و زیبایی‌افزایی، خواص دیگری همچون دورکردن چشم بد یا پلید و نیز خواص درمانی همچون افزایش و تقویت قدرت بینایی، درمان آب‌مروارید و ممانعت از شب‌کوری دارد (برجسته و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶۹).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش از نظریه تمایز بوردیو به بررسی نقش حمام و استحمام در انعکاس تمایزات میان اقشار و طبقات اجتماعی در ایران عصر قاجار استفاده شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نگاه و هدف ایرانیان خواه اقشار و طبقات فرادست و خواه اقشار و طبقات فرودست به امر احداث حمام و عمل استحمام مبتنی بر رویکردهای دوگانه ضرورت‌مندانه و تشخیص‌گرایانه بوده است. در امر ساخت حمام که غالباً رجال و مقامات ثروتمند انجام می‌دادند، هم نگاه ضرورت‌مندانه داشتند، یعنی برای ضروریاتی همچون حفظ بهداشت و سلامتی، نظافت و پاکیزگی و عمل شرعی طهارت حمام می‌ساختند و هم کوشش می‌کردند تا تشخیص، منزلت و طبع هنردوستانه و زیباپسندانه خود را از طریق به‌کاربردن مصالح گران‌قیمت و مجلل و زیبایی همچون آجرها، کاشی‌ها و سنگ‌های مرمر در حمام‌ها یا به تصویر کشیدن طرح‌ها و نقاشی‌های زیبا و باشکوه در آن‌ها نمایان کنند.

از سوی دیگر در امر استحمام نیز رویکردهای دوگانه ضرورت‌مندی و تشخیص‌گرایی لحاظ می‌شد. اقشار و طبقات فرادست به عمل استحمام تنها برای ضرورت‌هایی همچون طهارت، پاکیزگی و بهداشت و سلامت تن نگاه نمی‌کردند بلکه آنان به حمام به‌عنوان مکانی برای تفریح، گذران وقت و سرگرمی و به استحمام به‌عنوان عملی برای خودآرایی و نشان‌دادن سلیقه هنردوستی و زیباپسندی خود می‌نگریستند و انواع و اقسام آرایش‌ها، پیرایش‌ها و زیانمایی‌ها را در آنجا انجام می‌دادند. این در حالی بود که طبقات و اقشار فرودست به حمام و عمل استحمام نگاهی ضرورت‌پسندانه و صرفاً برای رفع نیاز داشتند. این اقشار که تنها در قیدوبند رفع نیازهای اساسی و اولیه خود بودند برای امر طهارت، حفظ بهداشت، پاکیزگی و

1. Lady Sheil

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۰۷

سلامتی بدن، رفع خستگی و زدودن عرق و چرک ناشی از کارهای سنگین روزانه، ناگزیر از رفتن به حمام و انجام استحمام بودند.

منابع

- آلمانی، هانری. رنه. د (۱۳۷۸) *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، جلد ۲، تهران: طاوس.
- استاک، ادوارد (۱۳۹۹) *شش ماه در ایران*، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران: ققنوس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۸۹) *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، مقدمه و فهرس از ایرج افشار، چاپ ۷، تهران: امیرکبیر.
- امین لشکر، میرزا قهرمان (۱۳۷۸) *خاطرات امین لشکر*، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: اساطیر.
- اورسل، ارنست (۱۳۵۳) *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، افست، بی جا: بی نا.
- برجسته، سحر و دیگران (۱۳۹۳) *سلامت؛ بهداشت و زیبایی در عصر قاجار*، ترجمه مسعود کثیری، تهران: امیرکبیر.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۸) *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه مهندس کردبچه، چاپ ۲، تهران: اطلاعات.
- بزرگامید، ابوالحسن (۱۳۶۳) *از ماست که بر ماست (خاطرات و مشاهدات)*، چاپ ۲، تهران: دنیای کتاب.
- بصیرالملک شیبانی، میرزا طاهر (۱۳۷۴) *روزنامه خاطرات بصیرالملک*، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: دنیای کتاب.
- بن تان، آگوست (۱۳۵۴) *سفرنامه آگوست بن تان*، ترجمه منصوره نظام مافی اتحادیه، تهران: سپهر.
- بنجامین، س. ج. و (۱۳۶۳) *ایران و ایرانیان*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بورديو، پی‌یر (۱۳۹۰) *تمایز (نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی)*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر ثالث.
- بون‌ویتز، پاتریس (۱۳۹۰) *درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بورديو*، ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفر، تهران: آگه.
- پوربختیار، غفار (۱۴۰۱) «پوشاک و نقش آن در انعکاس تمایزات اجتماعی در ایران عصر قاجار براساس نظریه تمایز بورديو»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۱۴(۱)، ۱۱۵-۱۴۴.
- _____ (۱۳۹۹) «قلیان و قلیان‌کشی و نقش آن در تمایزات اجتماعی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار»، *تاریخ اسلام و ایران*، ۳۰(۴۷)، ۶۱-۸۵.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸) *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.
- تانکوانی، زی. ام (۱۳۸۳) *نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا*، ترجمه ع. ا. سعیدی، تهران: چشمه.

۱۰۸ / کارکرد حمام و استحمام در بازتاب تمایزات اجتماعی جامعه ایران ... / پوربختیار

- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵) پی‌یر بوردیو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- دروویل، گاسپار (۱۳۸۷) *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ.
- دین پرست، ولی؛ کوهی، کمال؛ علیزاده اقدم، محمدباقر (۱۳۹۱) «مدیریت بدن در ایران دوره قاجار براساس گزارش‌های سیاحان اروپایی»، *تاریخ پزشکی*، ۴(۱۰)، ۱۳۱-۱۵۴.
- رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳) *زنان ایرانی و راه‌ورسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: کتابدار.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۸۶) *حمام عمومی در جامعه و فرهنگ و ادب دیروز*، تهران: اطلاعات.
- روششوار، کنت ژولین. دو (۱۳۷۸) *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران: نشر نی.
- سایچ لندور، آرنولد هنری (۱۳۸۸) *ایران در آستانه مشروطیت*، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: اطلاعات.
- سیاح محلاتی، محمدعلی (۱۳۵۶) *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.
- شعبانی، امامعلی؛ جباره، سعیده (۱۳۹۳) «حمام و کارکردهای اجتماعی آن در سده‌های میانه تاریخ ایران»، *تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، ۳(۱)، ۸۹-۱۰۹.
- شعبانی، امامعلی؛ سجادی، فریبرز (۱۳۹۸) «حمام و کارکردهای سیاسی آن در سده‌های میانه تاریخ ایران»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۲۵(۲)، ۸۹-۱۰۶.
- شهری، جعفر (۱۳۶۷) *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم؛ زندگی، کسب‌وکار، جلد ۱*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- شیل، ماری (۱۳۶۲) *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صادقی، سارا؛ شهبازی شیران، حبیب؛ فیضی، فرزاد (۱۳۹۸) «تحلیل ارائه و کاربرد حمام‌های دوره قاجار (مطالعه موردی سنندج: حمام خان و حمام عمارت ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام)»، *اثر*، ۴۰(۳)، ۱۶۴-۱۹۴.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶) *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نورصادقی، چاپ ۳، تهران: کتاب‌فروشی اشراقی.
- فلور، ویلم (۱۳۸۶) *سلامت مردم در ایران قاجار*، ترجمه ایرج نبی‌پور، بوشهر: مرکز پژوهش‌های سلامت خلیج فارس.
- فوربز لیث، فرانسیس (۱۳۶۶) *کیش‌مات: خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات.
- فوروکاوا، نوبیوشی (۱۳۸۴) *سفرنامه فوروکاوا*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینیجی شه‌اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فورویه، ژوانس (۱۳۸۹) *سه سال در دربار ایران*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، چاپ ۲، تهران: دنیای کتاب.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۰۹

- کارلاسرنا، پارمه (۱۳۶۳) مردم و دیدنی‌های ایران، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- کوتز بوئه، موریس فون دو (۱۳۶۵) مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران: جاویدان.
- گرنفل، مایکل (۱۳۸۹) مفاهیم کلیبای پیر بوردیو، ترجمه محمدمهدی لیبی، تهران: افکار.
- گوینو، ژوزف آرتور دو (۱۳۸۳) سه سال در آسیا: سفرنامه کنت دو گوینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: قطره.
- محبوب، کیانا؛ نژاد ابراهیمی، احد (۱۳۹۹) «تیین عملکرد در حمام‌های خصوصی دوره قاجار با مطالعه حمام‌خانه تاریخی صدقیانی»، معماری‌شناسی، ۳(۱۷)، ۱۷-۲۷.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴) زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد ۱، چاپ ۵، تهران: زوار.
- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۹۰) یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملایی توانی، علیرضا؛ غلام‌پور، میثم (۱۳۹۳) «حمام و استحمام در فرهنگ ایرانیان عصر قاجاریه (از آغاز تا مشروطه)»، مطالعات تاریخ فرهنگی، ۶(۲۱)، ۱۲۱-۱۴۸.
- موریه، جیمز (۱۳۸۶) سفرنامه جیمز موریه (سفر دوم)، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران: توس.
- مهبجور، فیروز (۱۳۸۲) «حمام در شهرهای ایرانی»، کتاب ماه هنر، (۵۸ و ۵۷)، ۶۰-۶۶.
- نجمی، ناصر (۱۳۶۴) طهران عهد ناصری، تهران: عطار.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین‌قلی خان (۱۳۸۶) خاطرات و اسناد حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه مافی، به‌کوشش معصومه مافی و منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، جلد ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳) بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین.
- ویلز (۱۳۶۸) ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین فراگوزلو، تهران: اقبال.
- ویلس، چارلز جیمز (۱۳۶۳) تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سیدعبدالله، تهران: زرین.
- هولستر، ارنست (۱۳۵۵) ایران در یک‌صد و سیزده سال پیش، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

List of sources with English handwriting

- Amīn Laškar, Mīrzā Qahramān (1378 Š.), Rūznāme-ye kāterāt-e Amīn Laškar, edited by Iraj Afshar, Mohammad Rasul Darya-gasht, Tehran: Asāfir. [in persian]
- Barjaste et al, Saḥar (1393), health, hygiene and beauty Dar Ašre Qājār, Translated by Mas'ūd Kaḫrī, Tehrān: Amīrkabīr. [in persian]
- Basiralmolok šaibāni, Mīrzā Tāher (1374), Rūznāme-ye kāterāt-e Basiralmolok, edited by Iraj Afshar, Mohammad Rasul Darya-gasht, Tehran: Doniyāye Ketāb. [in persian]
- Benjamin, S.A.J. W. (2015), Iran and Iranians in the era of Nāsser ul-Dīn Šāh, translated by Mohammad Hossein Kordbacheh, Tehran: Iṭelā 'āt.
- Bonnewits, Patrice (2002), premieres lecons sur la sociologie de Pierre Bourdieu, belin education.
- Bontems, Auguste (1975), voyage en Turqiu et en Perse 1807, translated by Mansoreh Etehadihe, Tehran: Sepeher
- Bourdieu, Pierre (1984), Distinction: a social critique of the judgment of taste, Harvard University Press.
- Bozorg Omid, Abolhasan (1363), Az Māst keh bar Māst, Tehran: Doniyāye Ketāb. [in persian]
- Bruges, Heinrich Karl (2010), A Journey to the Court of Sultan Sahebqaran, translated by Mohammad Hossein Kordbacheh, third edition, Tehran: Iṭelā 'āt.
- D'Allemagne, Henry-René (1911), Du Khorassan au pays des Backhtiaris, trois mois de voyage en Perse, Translated by Gholamreza Sami'i, Vol. 2, Tehran: Tāvūs.
- Dinparast, Vali; Kooḫi, Kamal; Alizadeh Aghdam, Mohammad Bagher (2012), Management Body in Iran of the Qajar Period According to European Tourists, Medical History Journal, V:4, N:10, pp:130-154.
- Drouville, Gaspard (2016), Voyage en fait en 1812 et 1813, Translated by Javad Mohey, Tehran: Gootenberg.
- E'temād al-Saltāna, Mohammad Ḥasan kān (1389 Š.), Rūznāme-ye kāterāt-e E'temād al-Saltāna, edited by Iraj Afshar, Tehran: Amīr Kabīr. [in persian]
- Feuvrier, Joannes (1906), Trois ans a la cour de perse (Three years in the court of Iran), Translated by Abbas Eqbal Ashtiani, 2th edition, Tehran: Doniyāye Ketāb.
- Flandin, Eugène (1851) Voyage en Perse, Itinéraire, Paris.
- Forbes Leith, Francis (1973), Checkmate: Fighting Tradition in Central Persia, New York: Arno Press Inc.
- Furukawa, Nobuyoshi (1891), Perushya kikō (Persian journal), Tokyo.
- Gobineau, Jorf Arthur (2008), Three years in Iran, translated by Zabihullah Mansouri, second edition, Tehran: Negārestān-e Ketāb.
- Grenfell, Michael James (2014), Pierre Bourdieu, Routledge.
- Holtzer, Ernst, Persien vor 113 [hundertdreizehn] Jahren. Text und Bilder. 1. Teil: Esfahan, Tehran: Publikation des Kultur -und Kunstministeriums.
- Jenkins, Richard (2002), Pierre Bourdieu, London; Routledge.
- Kotzebue, Moritz von (2018), Narrative of a Journey into Persia, in the Suite of the Imperial Russian Embassy in the Year 1817, Hard Press.
- Lander, Arnold Henry Savage, Across Coveted lands; or a journey from flushing (Holland) to calcutta, overland, translated by Ali Akbar Abdur Rashidi, Tehran: Eṭelā 'āt.
- Mahjoub, Kiana; Nejad Ebrahimi, Ahad (2019), explanation of the function in private bathrooms of the Qajar period by studying the bathroom of the historic Sedqiani house, Architecture, third year, number 17 (winter), pp: 17-27.
- Mehjoor, Firouz (2008), Baths in Iranian cities, Book of the Month of Art, No. 58-57, Khordad and Tir, pp. 66-66.
- Mo'ayer ul-Mamālīk, Dūst'alī kān (1390 Š.), Rūjāl-e 'Ašr-e Nāšerī, Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]
- Molaei tavani, Alireza; Gholampour, Meysam (2014), Bathroom and Bathing in the Culture of Iranian at Qajar Period (from the beginning of the Qajar period until Constitutional

- Revolution), *Cultural History Studies*, 6(21): 121-148.
- Morier, James Justinian, *A Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, in the Years 1808 and 1809*,
- Mostūfī, ‘Abdollah (1384 Š.), *Zendegānī-ye Man ya Tārīk Ejtemā’ī va Edārī-ye Dūreye Qājār*, Vol, 1, Tehran: Zavvār. [in persian]
- Najmi, Naser (1364), Tehran ‘Ahd-e Nāšerī, Tehran: ‘Attār.
- Nezām ul-Saltāna Māfī, Hosseīn Qolī Kān (1386), *Qāterāt va Asnād-e Hosseīn Qolī Kān Nezām Al-Saltāna Māfī*, edited by Masumeh Mafi va Mansureh Etehadiye, Tehran: Našre Tarīk-e Iran. [in persian]
- Polak, Jakob Eduard (2018), *Persien, Das Land Und Seine Bewohner; Ethnographische Schilderungen*, *Forgotten Books*, Translated by Keīkāvūs jāhāndārī, 2th edition, Tehrān: Kārazmī.
- Pourbakhtiar, Ghaffar(2020), *The Hookah, Smoking Hookah, and Its Role on Social Distinctions of the Nāsser Al-Din Shah Qājār Era*, *Quarterly Journal of History of Islam and Iran*, Vol.30, No.47,pp:61-85.
- Pourbakhtiar, Ghaffar(2022),*The Clothing and its role in reflecting the social differences of the Qajar era based on Bourdieu’s theory of distinction*, *Historical Sociology*, Vol.14, No.1, pp:115-145.
- Rice, Colliver. C (1383), *Persian woman and their ways; The experiences and ...*, Translated by Assadella Azad, Tehran: Ketābdār.
- Rochechouart, Julien de (1378), *Souvenirs d’un voyage en Perse*, Translated by Mehrān Tavakolī, Tehrān: Nashre Nay.
- Rooh-al-Amini, Mahmoud (2008), *public bath in yesterday's society, culture and literature*, Tehran: Information.
- Sadeghi S, Shahbazi Shiran H, Feizi F. *Analysis of the Presentation and Use of Qajar Bathhouses (Case study of Sanandaj: Hammam-e Khan Bathhouse and the Bathhouse of the Mansion Mullah Lutf Allah Shaykh al-Islam)*. *Athar* 2019; 40 (3) :164-194.
- Sayah Mahalati, Mohammad Ali (1356), *Haj Sayah's memoirs, or the period of fear and terror, by the efforts of Hamid Sayah*, 2nd edition, Tehran: Amīr Kabīr.
- Serena, Carla (1883), *Hommes et choses en perse*, Paris: G. Charpentier et cie, Translated by Gōlāmrezā Samī’ī, Tehran: Našre Nū.
- Shabani ,Emamali; Jabbareh, Saideh(2014), *Bathroom and its Social Functions in the History of Iranian middle Ages*,*Socio Economic History Studies Journal*,V.3, N.1,PP:89-109.
- Shabani, Imam Ali; Sajjadi, Fariborz (2018), *Bath room and its political functions in the Middle Ages of Iranian history*, *Historical Researches of Iran and Islam*, No. 25 (Autumn and Winter), pp: 89-106.
- Shahri, Jafar (1367), *social history of Tehran in the 13th century; Life, Business*, Volume 1, Tehran: Rasa Cultural Services Institute.
- Sheil, Lady[Mary] (1856), *Glimpses of Life and Manners in Persia*, Londen
- Stack, Edward (2015), *Six Months in Persia*, Theran: Ghoghnoos.
- Tancoigne, J.M(2012), *Lettres sur la Perse et la Turquie d’Asia*, Translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Cheshmeh.
- Ursel, Ernest (2003), *Travelogue of the Caucasus and Iran*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Wills, Charles James (2016), *In the Land of the Lion and Sun; Or, Modern Persia: Being Experiences of Life in Persia from 1866 to 1881*, Translated by Gholam Hossein Qaraguzlu, Tehran: Eqbāl.
- Wills, Charles James, *Persia as it is: Being sketches of Modern Persia life and character*, Translated by Sayyed Abdollā, Tehran: zarrin.
- Wishard, John G (), *Twenty Years in Persia*, Translated by Ali Pirniā, Tehran: Novin.



The function of bath and bathing in the reflection of the social distinctions of the Iranian society in the Qajar era¹

Ghaffar Pournakhtiar²

Received: 2023/1/19
Accepted: 2023/4/20

Abstract

Iranians have paid special attention to bath and bathing for a long time. Although they paid a lot of attention to bathing and observing hygiene and cleanliness during the Qajar period, as in previous periods, this study aims to find out the social distinctions that existed among the upper and lower classes of Iranian society in the Qajar era regarding the construction of a bath and the matter of bathing. In this research, by using historical sources and descriptive-analytical method, an attempt was made to answer these questions by applying Bourdieu's theory of social differentiation: What was the view of the upper classes of Iranian society during the Qajar era on the construction of baths and the purpose of bathing; Did they have objectives beyond maintaining health and cleanliness of the body? How did the lower classes of society perceive and engage with the concept of bath and bathing? The premise of the research is based on the fact that although the purpose of the lower classes of society to go to the bathroom and take a bath was based on necessities such as cleaning the body in order to perform ablution and maintain cleanliness, hygiene and health, the purpose of the noble classes was to build a bathroom and take a bath. The purpose of bathing, in addition to meeting the needs such as maintaining cleanliness, hygiene and health of the body, was that through the use of decorations in the construction of the bathroom or through entertainment, beautification and self-decoration during bathing, one's distinctive and distinctive features were also shown to reflect their distinctive and discriminating aspects to other strata and classes.

Keywords: Bath, Bathing, Differentiation, Self-grooming, Cleanliness, Qajar.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.42558.2742

2. Assistant Professor, Department of History, Shoushtar branch, Islamic Azad University, Shoushtar, Iran. gh.pornakhtiar@iau-shoushtar.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۳۴-۱۱۳

نقش دولت در اقتصاد؛ بازخوانی آرا و اندیشه‌های احمد متین دفتری^۱

حسن رجبی فرد^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

چکیده

با شروع مناسبات ایران و غرب در دوره قاجاریه، بحران، همه عرصه‌های حیات جامعه ایران را در بر گرفت. یکی از این عرصه‌ها، بحران اقتصادی بود. برخی از منورالفکران به اقتضای درک و بینش خود سعی کردند راه‌حلی برای این بحران ارائه دهند. با این حال کمتر منورالفکری به تأمل دقیق در ریشه‌های آن پرداخت. احمد متین دفتری یکی از کسانی بود که به تأمل جدی درباره این موضوع پرداخت و راهکارهایی نیز ارائه داد. مسئله اصلی مقاله، بازخوانی آرای احمد متین دفتری در بحران اقتصاد ایران و نقش دولت در حل این موضوع است. پرسش مقاله نیز این است که متین دفتری چه نقشی برای دولت در حل بحران اقتصادی قائل بود. فرضیه این مقاله این است که برخلاف بیشتر منورالفکران، متین دفتری به دنبال محدود کردن نقش دولت و پایه‌ریزی یک اقتصاد ملی در ایران بود. یافته‌های این نوشتار نشان می‌دهد متین دفتری عقیده داشت دولت باید از دخالت مستقیم در امور اقتصادی خودداری کرده و کار را به نهادها و افراد خصوصی بسپارد. همچنین او معتقد بود فساد سازمان‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی ایران نیز ناشی از سیطره اقتصاد بر دولت است.

کلیدواژه‌ها: احمد متین دفتری، بحران اقتصادی، دخالت دولت در اقتصاد، اقتصاد ملی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.43314.2768

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.5.4

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

hrf3011@gmail.com

مقدمه

با گسترش مناسبات ایران و غرب در دوره قاجار، به‌ویژه پس از جنگ‌های ایران و روس، جامعه ایران وارد دوره‌ای جدید از تاریخ خود شد. در این دوره با ادغام ایران در نظام اقتصاد جهانی، شیوه کشاورزی معیشتی کم‌کم جای خود را به کشاورزی تجاری داد. در عرصه صنعت نیز صنایع سنتی و حتی نوپای مدرن نتوانستند در مقابل «سیل ورود کالاهای غربی» مقاومت کنند؛ بنابراین ضرورت تحول در مناسبات اقتصادی بیش‌ازپیش احساس شد. نخبگان جامعه نیز به فراخور درک و فهم خود از این وضعیت جدید به تأمل در ریشه‌های این وضع و راه‌های خروج از آن روی آوردند. برخی از صنایع داخلی حمایت کرده و تصور کردند با این کار می‌توانند با وضعیت جدید مقابله کنند. آن‌ها از دولت انتظار داشتند با حمایت از صنایع داخلی، طرحی نو دراندازد و بحران‌های اقتصادی کشور را حل کند.

یکی از مسائل اصلی در علم اقتصاد، موضوع دخالت دولت در اقتصاد است. برخلاف غرب که جدال میان اقتصاد آزاد و اقتصاد دولتی در جریان بود، در ایران به‌دلیل کمبود منابع ثروت و ضعف ساختاری، اساساً این بحث‌ها محلی از اعراب نداشت. دولت در آن زمان توان تجمیع منابع و اعمال قدرت را نداشت. از سوی دیگر در میان نخبگان ایرانی، توجه به اقتصاد و اصول آن به‌مثابه یک «علم» کمتر دیده می‌شد. در نهایت آن‌ها مسائلی کلی درباره لزوم اصلاح اقتصادی و خودکفایی اقتصادی به زبان می‌آوردند که بیشتر جنبه احساسی داشت. با تشکیل حکومت پهلوی و شروع دوره نوسازی ایران، این بحث‌ها تا حدی وارد فضای فکری جامعه ایران شد؛ اما بازم گفتار غالب را طرف‌داران اقتصاد دولتی تولید می‌کردند. اجرای برنامه‌های نوسازی نیاز به منابع سنگین مالی داشت؛ بنابراین دولت رضاشاه سعی کرد با کنترل اقتصاد خارجی و سیطره بر اقتصاد، این منابع را تأمین کند. تأسیس شرکت‌های دولتی و ایجاد انحصار اقتصادی در دوره وزارت علی‌اکبر داور به این دلیل بود.

تا پیش از تأسیس سلسله پهلوی، حکومت توان و اراده دخالت در تمام شئون اقتصادی را نداشت. با تشکیل این حکومت، تلاش‌ها برای دخالت و حضور دولت در اقتصاد فراهم آمد. سیاستی که با علی‌اکبر داور آغاز شد و در تمام دوران رضاشاه و اوایل محمدرضا شاه ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۲۷ شمسی لزوم برنامه‌ریزی اقتصادی به مسئله‌ای غالب در اقتصاد جهانی تبدیل شد، به‌خصوص برای کشورهایی که امروزه آن‌ها را توسعه‌نیافته می‌نامیم.

متین‌دفتری یکی از کسانی است که به تأمل در وضع اقتصادی ایران پرداخت و آثاری نیز از خود به‌جای گذاشت. اندیشه‌های اقتصادی متین‌دفتری و گزاره‌هایی که وی درباره اقتصاد ایران مطرح می‌کند تا امروز نیز جای بحث و جدل است. وی جزو معدود کسانی است که

دخالت دولت در اقتصاد را مطرح کرده و از آنجایی که در این باره هم کار نظری و هم اجرایی کرده است، آگاهی از اندیشه‌های او می‌تواند برای بررسی تاریخ علم اقتصاد ایران راهگشا باشد. مسئله اصلی متین دفتری، نقش دولت در توسعه اقتصادی و تعیین میزان و نحوه دخالت دولت در آن است. با بررسی این اندیشه‌ها می‌توان ریشه‌های بحران ایران معاصر به‌خصوص در عرصه اندیشه اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های کلان نهاد دولت را شناسایی کرد.

پیشینه پژوهش

برخی از آثار پژوهشی صرفاً شرحی از زندگی و اقدامات سیاسی او ارائه داده‌اند. کتب باقر عاقلی، *خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین دفتری)* (۱۳۷۱)، احمد صفایی، *دکتر احمد متین دفتری* (۱۳۸۳)، پایان‌نامه مؤگان رباط جزئی «زندگی و کارنامه سیاسی احمد متین دفتری» (۱۳۹۰)، پایان‌نامه صغری تونک «احمد متین دفتری و تحولات سیاسی ایران» (۱۳۹۰) و پایان‌نامه «احمد متین دفتری در دوره پهلوی اول» (۱۳۹۲) نوشته ابوالفضل روکی از این دسته هستند.

برخی آثار نیز بر اوضاع اقتصادی و تفکر برنامه‌ریزی دولتی در ایران تأکید کرده‌اند. از جمله این آثار باید به مسعود نیلی «برنامه‌ریزی در ایران؛ تحلیلی تاریخی، با تمرکز بر تحولات نقش و جایگاه سازمان برنامه‌بودجه» (۱۳۹۶) و موسی غنی نژاد «اقتصاد و دولت در ایران» (۱۳۹۵) اشاره کرد که ذیل بحث پایه‌ریزی اقتصاد متمرکز دولتی و توجیه نظری آن اشارات مختصری به متین دفتری و آرای اقتصادی او داشته‌اند.

در این آثار بحثی درباره نظام فکری و اصول اقتصادی متین دفتری و نتایج حاکم شدن این الگو صورت نگرفته است. به همین دلیل، این مقاله با بررسی آثار متین دفتری و اندیشه‌های اقتصادی وی درصدد است تا بررسی مفصلی از آرا و اندیشه‌های او انجام دهد. هدف از این کار، بازخوانی و فهم نظری از مسئله دخالت دولت در اقتصاد و نحوه مواجهه منورالفرکان با این موضوع است. موضوعی که تا امروز مسئله جامعه ایران است. بر این اساس، موضوع این مقاله، ذیل تاریخ فکری^۱ و تاریخ تفکر اقتصادی قرار دارد؛ بنابراین مقاله به تاریخ اقتصاد ایران یا اقتصاد ایران نمی‌پردازد.

این مقاله بر اساس روش تحلیل گفتار^۲ زمینه‌های تاریخی و شکل‌گیری تفکر دخالت دولت در اقتصاد را بررسی خواهد کرد. سپس بر اساس آثار متین دفتری اندیشه‌ها و مواضع

1. Intellectual History.
2. Discourse Analysis

اقتصادی او را بررسی می‌کند. تأکید این مقاله بر دو اثر «کلید استقلال اقتصادی» و «دخالت دولت در اقتصاد» خواهد بود؛ زیرا اندیشه‌های اقتصادی متین‌دفتری در این آثار آمده است.

زندگی‌نامه و فضای تاریخی

احمدخان (بعدها متین‌الدوله و متین‌دفتری) در چهارم بهمن ۱۲۷۵ شمسی به دنیا آمد. وی فرزند میرزا محمودخان اعتضاد لشکر بود (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۳۳). او تحصیلاتش را در مدرسه آلمانی تهران و مدرسه علوم سیاسی انجام داد و پس از پایان تحصیلاتش به‌عنوان منشی و مترجم در سفارت آلمان مشغول کار شد (کجالزاده، ۱۳۷۰: ۲۷۶). این موضوع در گرایش او به آلمان و علاقه به نظام سیاسی و اقتصادی آن کشور اثر گذاشت. پس از آن به عضویت حزب رادیکال علی‌اکبر داور درآمد (عبده، ۱۳۶۸: ۲۷/۱؛ صدیق، ۱۳۴۰: ۲۷۷). این حزب خواستار جلب سرمایه‌های خارجی، تأسیس راه‌آهن و بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران بود (غنی، ۱۳۷۷: ۳۱۵).

وی تا سال ۱۳۰۸ در دستگاه قضایی مشغول به کار بود. سپس به دانشگاه لوزان رفت و دکترای حقوق گرفت. پس از بازگشت به ایران، معاون اداری وزارت دادگستری شد (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۴). پس از صدر، متین‌دفتری وزیر دادگستری شد. در سوم آبان ۱۳۱۸ از طرف رضاشاه به نخست‌وزیری رسید و تا ۴ تیرماه ۱۳۱۹ در این مقام باقی ماند (صدرالاشرف، ۱۳۶۴: ۳۷۳).

در سال ۱۳۲۱ شمسی نیروهای متفقین به اتهام حمایت از آلمان او را زندانی کردند. وی در اردیبهشت ۱۳۲۳ آزاد شد (ساکما، ۳۳۱۸/۲۹۳). در جریان ملی‌شدن صنعت نفت جزو اعضای هیئت خلع‌ید بود (متین‌دفتری، ۱۳۵۰: ۱۴) و همچنین در مجالس دوم تا پنجم سنا به‌عنوان نماینده انتخاب شد. وی سرانجام در سوم یا به عبارتی پنجم تیرماه ۱۳۵۰ در اثر عارضه قلبی درگذشت.

تبارشناسی دخالت دولت در اقتصاد

بحث درباره میزان و نحوه دخالت دولت در اقتصاد از مسائلی است که منجر به شکل‌گیری نظریه‌ها و مکاتب فراوانی در حوزه اقتصاد شده است. از آغاز شکل‌گیری اندیشه اقتصادی مدرن این بحث در غرب آغاز شد و به تدریج در ایران نیز به این موضوع توجه شد. باین‌حال این بحث‌ها به‌طورجدی در فضای فکری ایران مطرح نشد. به قول ملک‌خان «در تمام کتب ایرانی لفظی دایر بر اکونومی پولتیک نیست» (ملک، ۱۳۸۷: ۳۲). در واقع حکومت‌ها در ایران

تا قبل از دوره پهلوی نقش چندانی در کنترل اقتصاد نداشتند. در دوره قاجار نیز نقش دولت در اقتصاد کشور منحصر به واگذاری امتیاز به خارجی‌ها و تشویق آن‌ها به بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور بوده است (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۱۲۷).

پس از انقلاب مشروطه، توجه نخبگان به مسائل مالی بیش‌ازپیش جلب شد. مجلس در سال ۱۳۰۳ شمسی «کمیسیون اقتصادیات» را تأسیس کرد. هدف از تأسیس این کمیسیون، تنظیم برنامه اقتصادی و عمرانی کشور بود (میلسپو، ۱۳۵۶: ۲۰۹). تقی‌زاده در سال ۱۳۰۶ بر لزوم وجود «برنامه» برای اداره کشور تأکید کرد (تقدم، ۱۳۰۶: ۳۰۱؛ بیات، ۱۳۹۳: ۵۸). پس از آن در سال ۱۳۱۰ علی زاهدی لزوم برنامه‌ریزی برای صنعتی‌شدن ایران را پیشنهاد داد (نیلی، ۱۳۹۶: ۳۰؛ شهوند و سعیدی‌نیا، ۱۳۹۹: ۱۴۴). غلامعلی وحید مازندرانی هم نوشت که ایران نیز برای قرارگرفتن در «شاهراه تحول» همانند کشورهای نظیر روسیه، ترکیه و آلمان باید به سمت «طرح نقشه‌های اقتصادی» برود (وحید مازندرانی، ۱۳۱۶: ۱۵۰).

همچنین به دلیل عوامل تاریخی و شرایط خاصی که آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم داشت، اندیشه مخالفت با اقتصاد آزاد و حمایت از دخالت دولت رونق گرفت. ظهور افرادی مانند فردریک لیست و اقبال به اندیشه‌های او شاهدهی بر این موضوع است. در ایران نیز اقبال به این اندیشه‌ها در آثار غلامعلی وحید مازندرانی، علی‌اکبر داور، احمد متین‌دفتری و علی وکیلی دیده می‌شد.

داور معتقد بود به جای تغییر دولت‌ها، باید اصول حکومت در ایران تغییر کند (مردآزاد، ۲۸ حمل ۱۳۰۲: ۱). او علت عقب‌ماندگی جامعه ایران را توجه نکردن به اصول اقتصادی می‌دانست (همان، ۵ سرطان ۱۳۰۲: ۱). وی همچنین معتقد بود تنها دولت است که می‌تواند اصول صحیح اقتصادی را در کشور اجرا کند. به نظر داور «در حال فعلی مملکت، جز دولت، هیچ قوه، قادر به رفع بحران نیست. دولت باید این اوضاع پُر نکبت امروز ما را عوض کند» (داور، ۱۳۰۵: ۲۴). وی یکی از وظایف دولت را آموزش مردم می‌دانست. هدف او این بود که دولت ابتدا خود در زمینه‌های اقتصادی و بازرگانی فعالیت کند و به تدریج امور را به مردم واگذار کند (وکیلی، ۱۳۴۳: ۹۵-۹۶). داور برای جلوگیری از ضرر و زیان، شرکت‌های دولتی را تشکیل داد و انحصار تجارت خارجی را در اختیار دولت قرار داد (نفیسی، ۱۳۹۷: ۱/ ۳۱۵؛ متین‌دفتری، ۱۳۲۴: ۱). دامنه این انحصارها به حدی بود که رضاشاه گفت داور نفس کشیدن را هم انحصاری خواهد کرد (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۲۳).

علاوه بر این مسائل، سودآور بودن طرح‌های صنعتی و انحصار تجاری، باعث شد تا دولت‌ها مداخله خود در اقتصاد را افزایش دهند این استراتژی، نه تنها در ایران بلکه در بیشتر

جوامع در حال توسعه کم‌وبیش اجرا شد (برایس، ۱۳۵۴: ۵۸؛ شجاعی، ۱۳۹۸: ۶۷). البته در همین زمان مخالفت‌هایی با حضور حداکثری دولت در اقتصاد ایران مطرح شد. به قول مشرف نفیسی، زمانی که دولت، در اقتصاد دخالت مستقیم نداشت و نقش ژاندارم را بازی می‌کرد اوضاع اقتصادی بد نبود، اما به محض دخالت کارگزاران ناآگاه منجر به بحران اقتصادی شد که تا امروز باقی مانده است (مشرف نفیسی، بی‌تا: ۷). علی‌زاهدی هم معتقد بود لزومی نداشت دولت رضاشاه خود کارخانه تأسیس کند؛ زیرا تجربه تاریخی نشان داده است که دولت‌ها، تاجران و صنعتگران ماهری نیستند و باید غیرمستقیم و با حمایت از مؤسسات و افراد خصوصی اقدام به توسعه صنایع بکنند (زاهدی، ۱۳۴۲: ۳۲-۳۳).

متین‌دفتری نیز از همان ابتدا با عملکرد شرکت‌های انحصاری مخالف بود. وی اساساً مخالف دخالت دولت در اقتصاد بود. او اعتراض سایر وزارتخانه‌ها و الغای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی را موجب ضرر و ناکامی شرکت‌های دولتی می‌دانست (اطلاعات، ۱ شهریور ۱۳۲۴: ۱).

ابوالحسن ابتهاج از دیگر حامیان برنامه‌ریزی دولتی در اقتصاد بود. او از دوره رضاشاه بر لزوم داشتن «نقشه» و برنامه برای اقتصاد ایران تأکید داشت. همین ایده، زمینه شکل‌گیری شورای اقتصاد در سال ۱۳۱۶ را فراهم کرد (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۲۹۷). تلاش‌های بعدی در راه برنامه‌ریزی در سال ۱۳۱۹ را ابوالحسن ابتهاج آغاز کرد. به پیشنهاد ابتهاج، حسین علا موضوع لزوم برنامه‌ریزی در ایران را با رضاشاه مطرح کرد که با آن موافقت شد. به دنبال آن اساسنامه شورای اقتصاد به همراه نامه اداره کل تجارت مبنی بر نیاز اقتصاد کشور به برنامه به تصویب دولت رسید (نیلی، ۱۳۹۶: ۳۰).

درواقع، دولت‌محوری، گفتار مسلط این دوره بود؛ گفتاری که رشد اقتصادی را مقدم بر آزادی سیاسی و مشارکت مردم می‌دانست و همانند نظام سیاسی در زمینه اقتصاد نیز خواهان شکل‌گیری نظامی منسجم و مقتدر بود. این گفتار، در حوزه اندیشه سیاسی با «استبداد منور» و در حوزه اقتصاد با «اقتصاد دولتی» ظهور پیدا کرد.

متین‌دفتری و دخالت دولت در اقتصاد

متین‌دفتری به شدت با دخالت دولت در اقتصاد مخالف بود. دلایل او عبارت بود از:

۱. دولت اصولاً تاجر خوبی نیست و تاجر خوبی هم نمی‌تواند بشود؛ زیرا دستگاه دولت، مستغرق در کاغذبازی است که با طبع بازرگانی سازگار نیست؛
۲. بر فرض که دولت استعداد تجارت داشته باشد، عمال کارآمد و امین لازم دارد. دولت ما

مستخدم شایسته به عده کافی ندارد؛

۳. مال دولت نوعاً به اموال صغار و عجزه شباهت دارد و بسیار نادر است که ولی یا قَیِّم نسبت به مال ایتم، آن دلسوزی را داشته باشد که نسبت به مال خود دارد! خرابی خالصجات دولتی این مدعی ما را ثابت می‌کند (متین دفتری، ۱۳۲۴: ۱۵ و ۱۶).

می‌توان گفت او در این مرحله قائل به وجود «دولت ژاندارم» بود؛ یعنی دولت یک نقش ارشادی و هدایت‌کننده داشته باشند و در همه شئون اقتصادی دخالت نکنند. به نظر متین دفتری دولت باید از دخالت مستقیم در امور اقتصادی خودداری کرده و کار را به نهادها و افراد خصوصی بسپارد. در عوض از منافع و سود این شرکت‌ها مالیات گرفته و آن را صرف هزینه‌های خود کند. البته او توجه نداشت که این نهادهای سیاسی هستند که خط‌مشی و سیاست‌های کلان اقتصادی را تعیین می‌کنند. در واقع نهاد دولت در ایران آن زمان از اقتصاد دولتی به‌عنوان ابزاری برای کنترل جامعه و اجرای سیاست‌های خود استفاده می‌کرد و اساساً اراده‌ای برای تحقق اقتصاد آزاد در نظام سیاسی آن دوره وجود نداشت.

البته متین دفتری تجربه کشورهای جهان پس از جنگ جهانی اول را در نظر داشت؛ جایی که دولت‌ها در تمام شئون زندگانی افراد برای خود «حق ولایت» قائل شده و خود را حافظ موجودیت و استقلال اقتصادی کشور در مقابل دیگر کشورها می‌دانستند؛ به همین دلیل وی در آن مقطع عقیده داشت بازگشت به سمت رژیم‌های اقتصادی لیبرال فعلاً آرزو است و تا حدی موافق حضور و دخالت دولت در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی بود، اما این راهبردی موقت و تاکتیکی بود. وی در این باره نوشت: «مانعی نخواهد داشت که دولت ما برای رونق‌دادن به کالاهای ایرانی، صادرات کشور را تابع مقرراتی از لحاظ ترتیب بسته‌بندی مصنوعات و جور کردن آن‌ها بنماید و خود از مداخله مستقیم کف ید بنماید.» (همان: ۱۷ و ۱۶)

او همانند دولتمردان بسیاری از کشورها، پس از جنگ جهانی اول و بحران اقتصادی ۱۹۲۹ میلادی قائل به نقش بیشتر دولت در اقتصاد شد. پس از این بحران، کشورهای صنعتی، تعرفه‌های گمرکی را به نفع صنایع داخلی تغییر دادند و برای ورود مواد خام و منابع اولیه که از کشورهای نظیر ایران تأمین می‌شد، محدودیت ایجاد کردند. در این مقطع، متین دفتری طرف‌دار حمایت از صنایع داخلی و تغییر تعرفه‌های گمرکی بود. البته منظور متین از دخالت دولت به معنای دخالت بی‌حد و حصر نبود. وی سعی کرد حدود دخالت دولت را تعیین کند: «معنی ولایت این نیست که دولت در امر تولید و بازرگانی مداخلت کند. معنی ولایت در این عصر سرپرستی و ارشاد است! دولت وظیفه [دارد] از لحاظ تجارت بین‌المللی از بعضی صنایع حمایت کند، بعضی از تولیدات را بیشتر تشویق کند، صادرات و واردات را تابع تنظیمات

نماید.» (همان: ۱۷)

وی خواهان واگذاری شرکت‌ها به سرمایه‌داران داخلی بود و عقیده داشت دولت باید با اجرای یک برنامه ثابت اقتصادی و ایجاد مرکزیت در کارهای اقتصادی به رشد کشور کمک بکند. در اینجا از ابوالحسن ابتهاج و ایده‌های اقتصادی او تأثیر پذیرفته بود. ابتهاج در نامه‌ای به متین دفتری، نداشتن برنامه و نبودن مرکزیت در کارهای اقتصادی را علت اوضاع نابسامان اقتصادی دانسته بود (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۰۵؛ نیلی، ۱۳۹۶: ۳۲). البته ایده مرکزیت‌دادن به صنایع مختص متین دفتری و ابتهاج نبود؛ علی زاهدی نیز بر ضرورت تمرکز و ادغام مؤسسات صنعتی دولتی در یک «سندیکای صنعتی» تأکید داشت (زاهدی، ۱۳۴۲: ۶۲).

تبادل در واردات و صادرات

متین دفتری ضمن شرح میزان صادرات و واردات کشور از کسانی انتقاد کرد که تنها راه نجات اقتصادی ایران را قطع واردات می‌دانستند و آن را برخلاف اصول علم اقتصاد دانست. وی عقیده داشت همان‌طور که واردات، پول را از مملکت خارج می‌کند، مزایایی هم دارد که برای رونق اقتصادی کشور لازم است. همچنین بنا بر اصول علم اقتصاد، واردات و صادرات به موازات یکدیگر ترقی و تنزل می‌کنند. او با استناد به اصل «مزیت نسبی» دیوید ریکاردو^۱ اقتصاددانان مشهور بریتانیایی نوشت: «هر وقت واردات مملکت زیاد بشود، قهراً صادرات هم به همان نسبت ترقی می‌کند و بالعکس اگر یک دولتی به وسیله تعرفه گمرکی جلوی واردات را بگیرد، به همان نسبت از صادراتش کاسته خواهد شد.» (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۲۸)

او به انتقاد از اقتصاددانان لیبرال پرداخت. آن‌ها معتقد بودند افزایش واردات در نهایت منجر به تعادل واردات و صادرات می‌شود. وی می‌گفت کشوری که دخل و خرجش اختلاف فاحشی داشته باشد ناچار است هر ساله یا از ذخیره مملکت استفاده کند یا اینکه پول چاپ کند که منجر به ورشکستگی اقتصادی می‌شود؛ بنابراین چنین کشوری نمی‌تواند مدعی استقلال اقتصادی بشود (همان: ۱۹-۲۰).

وی دستیابی به اهداف توسعه صادرات و تعدیل واردات را مشروط به اتخاذ یک سیاست تجاری اصولی از طرف دولت می‌دانست (همان: ۳۶-۳۵). البته او به این نکته توجه نداشت که فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری در آن دوره به دلیل مداخلات گسترده دولت، هم در امر

1. David Ricardo

به عقیده ریکاردو، بر مبنای مزیت نسبی، با گسترش صادرات و واردات، امکان بیشتری برای انباشت سرمایه داخلی فراهم می‌شود و همه کشورها از آن نفع می‌برند (Ricardo, 1821: 136 – 137).

سیاست‌گذاری و هم‌اجرایی مانع اصلی رونق اقتصادی و گسترش بخش خصوصی بود. بنابراین، وی در اینجا، هم با آزادی مطلق تجارت خارجی و هم با محدودکردن واردات مخالف بود. او رویکردی اخلاقی به این مسئله نداشت و سعی می‌کرد منطق نظام اقتصادی جدید را درک کند. وی گفت که نمی‌توان دور کشور حصار می‌کشید و نباید ملت را از لذایذ و نعمت‌های تمدن محروم کرد. «ملتی که وسایل زندگانی خود را به نام صرفه‌جویی محدود کند طبعاً از اثر بی‌نیازی رغبت به کار ندارد و ثروتی تولید نمی‌نماید و باب صادراتش هم مسدود می‌شود.» (همان: ۳۰-۲۹)

بر اساس همین منطق به گروه‌هایی که به واردات اعتراض و از تولید محصولات داخلی حمایت می‌کردند، انتقاد داشت؛ زیرا معتقد بود احتیاجات انسانی، مهم‌ترین محرک فعالیت و رونق اقتصادی است و ایجاد محدودیت از سوی دولت منجر به افزایش قاچاق و تشویق مردم به نافرمانی می‌شود (همان: ۳۴). وی با تأکید بر اصل مزیت نسبی به این نکته اشاره کرد که به دلیل هزینه تمام‌شده، واردکردن برخی از صنایع و اجناس، ارزان‌تر تمام می‌شود. در این مورد او فرانسه را مثال می‌زد: «فرانسه به خوبی می‌تواند ماشین‌هایی را که لازم دارد بسازد، لیکن انگلستان و اتا زونی، ماشین را ارزان‌تر تمام می‌کنند؛ بنابراین صرفه فرانسه این است اغلب ماشین‌های خود را از آن ممالک طلبیده، سعی و عمل خود را صرف تولید اجناس سودمندتری بکند.» (همان: ۲۷-۲۶)

حمایت از صنایع داخلی یا آزادی تجارت خارجی در ایران

متین دفتری پیشنهاد می‌داد به جای قطع واردات و برخورد احساسی، از اصول علمی و عملی برای حل مسائل کشور استفاده شود. پیشنهادهای او توسعه صادرات و تعدیل واردات به وسیله ایجاد صنایع محلی بود (همان: ۳۵).

وی در زمینه سیاست خارجی نیز معتقد بود عقاید طرف‌داران تجارت آزاد و طرف‌داران حمایت از صنایع داخلی اشکالات فراوانی دارد و باتوجه به شرایط ایران باید راهکارهایی ویژه اتخاذ کرد. او در سیاست خارجی به این نتیجه رسید که دولت ایران هم برای تأمین استقلال اقتصادی خود باید از صنایع داخلی حمایت کند (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۵۶). او به نقل از فردریک لیست^۱ نوشت در مرحله تشکیل صنایع و زمانی که هنوز آن‌ها نتوانستند قوام پیدا کنند، دولت باید به حمایت از این صنایع بپردازد (همان: ۴۴؛ List, 1983: 33-34). منطق این

1. Friedrich List

کار آشکار بود، وی به‌مانند اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان^۱ عقیده داشت در شرایط تجارت آزاد، صنایع ایران توان رقابت با جوامع صنعتی را ندارند و تن دادن به این شکل از نظام اقتصادی نمی‌تواند منجر به توسعه کشور بشود (List, 1856: 386).

متین دفتری معتقد بود پس از جنگ جهانی اول به‌دلیل شرایط خاص جهان همه دولت‌ها باید در اقتصاد مداخله کنند. دولت ایران هم برای تأمین استقلال اقتصادی خود باید با استفاده از سیاست‌های گمرکی مناسب از صنایع داخلی حمایت کند. وی با اشاره به عملکرد موفق کارخانه‌های نساجی در اصفهان و کارخانه کبریت‌سازی در تبریز اعلام کرد دولت باید با معافیت مالیاتی و با استفاده از قوانین گمرکی از این صنایع حمایت کند (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۵۶).

در نظر متین دفتری، «قراردادهای تجارتي که ما با دول متحابه بسته‌ایم همگی یادگار عصر جاهلیت هستند و با روابط امروزه بین‌المللی وفق نمی‌کنند.» (همان: ۵۹) در اینجا تناقضی در اندیشه متین دفتری دیده می‌شود. او در عین اینکه به‌لحاظ نظری حامی اقتصاد آزاد بود، اما در عمل بر استقلال اقتصادی و تغییر قراردادهای تجاری تأکید داشت. این نگاه به نظر می‌رسد بیشتر از ناآگاهی نویسنده از شرایط روز ایران ناشی شده باشد؛ زیرا شرط اول تغییر قراردادهای اقتصادی، ثبات و قدرت نهادهای سیاسی است؛ امری که با توجه به شرایط سیاسی ایران امکان نداشت. این ایده از عقاید فردریک لیست گرفته شده بود (List, 1983: 31-34):
و حید مازندرانی، ۱۳۱۶: ۱۵). این اندیشه زمانی در آلمان و به‌دنبال آن در ایران مدنظر قرار گرفت که «ملی‌گرایی» چه در عرصه سیاسی و چه اقتصادی به‌گفتار غالب نخبگان تبدیل شده بود.

وی در این باره به تجربه دولت فرانسه و انگلستان پس از ۱۹۱۸ میلادی اشاره کرد. آن‌ها پس از جنگ جهانی اول، کلیه قراردادهای تجاری خود را لغو و قراردادهای جدید وضع کردند. متین نیز پیشنهاد می‌کرد دولت ایران هم این سیاست را اجرا کند و قراردادهای جدید و عادلانه منعقد کند. وی معتقد بود «مادام که سیاست تجارتي ما مدبرانه و عاقلانه نباشد صحبت از ایجاد صنایع داخلی و توسعه صادرات و تعدیل واردات حرف مفت است» (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۵۹). استفاده از سیاست‌های گمرکی برای پی‌ریزی اقتصاد ملی، مشابه نسخه‌ای بود که فردریک لیست برای اتحاد گمرکی آلمان پیشنهاد می‌داد. لیست بر این باور بود که این شکل از تعرفه‌های گمرکی موجب رکود اقتصادی و انسداد سیاسی شده است (تفضلی، ۱۳۷۲: ۲۵۱).

وی به این نکته توجه نداشت که سیاست‌های حمایتی از سوی دولت لزوماً نتایج مثبتی به بار نمی‌آورد و اجرای آن، صاحبان صنایع داخلی را در موضع انحصارطلبی و حمایت دائم از سوی دولت قرار می‌داد. او بدون توجه به تجربه و الگوی توسعه کشورهای دیگر بر حمایت حداکثری و نامحدود از صنایع داخلی تأکید داشت. در این شکل از دخالت، دولت نظام طبیعی بازار را حذف و یک فرایند سیاسی را جایگزین آن می‌کرد. البته وی آگاه بود که دولت ایران توان مالی حمایت از صنایع داخلی را ندارد، اما پیشنهاد می‌کرد که دولت، صنایع را از دادن مالیات و عوارض سنگین معاف و به آن‌ها کمک مالی بکند.

نقش دولت در اصلاح اقتصاد

برای بحث درباره دولت-ملت باید نقش اقتصادی آن را به‌وضوح مشخص کرد؛ زیرا این نقش اقتصادی به مبنایی برای سیاست‌گذاری کلان تبدیل می‌شود (Levi-Faur, 1997: 155). به نظر متین دفتری، برای اصلاحات اقتصادی باید زمینه‌های اخلاقی و معنوی برای پیشرفت آن فراهم کرد. هم دولت و هم ملت در این زمینه وظایفی دارند. وظیفه ملت این است که «فرد فرد آن قوای مادی و معنوی کوچک خود را صرف مقاصد مشترک و ایجاد یک قوه نیرومند ملی بکند». وی بر این باور بود تا زمانی که در جامعه حس مشارکت و تعاون وجود نداشته باشد، ایجاد شرکت‌های تجاری و رونق اقتصادی محال است. وظیفه دولت هم این است که امنیت اقتصادی را برقرار کند.

برای تأمین یک چنین امنیتی، دولت بایستی قوانین جامع و محاکم عادل ایجاد کند. متین دفتری به‌درستی بر نقش مؤلفه‌های حقوقی در رونق اقتصادی تأکید داشت. وی پیش‌بینی می‌کرد اگر قانون و محاکم قانونی در ایران حکم‌فرما بشود، می‌توان سرمایه‌های داخلی را صرف توسعه صنایع کرد. به‌دنبال آن سرمایه‌های خارجی وارد کشور می‌شوند و می‌توان اقتصاد ایران را سروسامان داد.

به گفته متین دفتری، کارگزاران دولت تعلق خاطری به اموال دولت ندارند و در معرض تغییرات سیاسی هستند. به‌علاوه دولت همانند شرکت‌های خصوصی نمی‌تواند در مخارج صرفه‌جویی کند و هزینه کار را بالا می‌برد؛ بنابراین پیشنهاد می‌داد مسئولیت معادن را یک اداره مستقل و غیردولتی بر عهده بگیرد. وی برای مداخله دولت در اقتصاد، معادن آلمان را مثال می‌زد. به نظر وی تجربه دخالت دولت در امر معدن، تجربه‌ای تلخ و شکست‌خورده بود. به گفته متین دفتری، دولت آلمان برای دریافت مبلغ ۲۲/۵ میلیون فرانک، حدود ۴۷۰/۵ میلیون هزینه می‌کرد. وی این تجربه را بهترین مثال برای ناکارآمدی دخالت دولت در معادن

می‌دانست (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۱۲۷).

اینجا اختلاف متین دفتری با فردریک لیست و اندیشه‌های مکتب تاریخی آلمان به وضوح مشخص می‌شود. بر اساس ایده‌های این مکتب، دولت وظیفه داشت از طریق اعمال اقتصاد دستوری، قدرت تولید را بالا برده و از صنایع حمایت کند. به نظر متین دفتری، فعالیت اقتصادی دولت، غیر مولد و حتی مانع پیشرفت است. به همین دلیل پیشنهاد می‌داد دولت در امور اقتصادی کمتر دخالت کند تا شرایط اقتصادی بهبود پیدا کرده و درآمد ملی افزایش یابد.

استفاده از سرمایه‌گذاران و مستشاران خارجی

از نظر متین، یکی از علل عمده ناموفق بودن اقتصاد در ایران، نبودن سرمایه بود. او برای حل این مشکل پیشنهاد می‌داد که عدالت و امنیت قضایی در کشور برای سرمایه‌داران خارجی تأمین شود و به آن‌ها این اطمینان داده شود که خطری از جانب دولت تجارت آن‌ها را تهدید نمی‌کند. البته در این زمینه معتقد بود این آزادی نباید به گونه‌ای باشد که باعث استیلا و تسلط بیگانگان بر اقتصاد کشور بشود. در شرکت‌ها و مؤسسات، سرمایه ایرانی و خارجی باید مشترک باشد و بیش‌ترین سهم برای طرف ایرانی باشد (همان: ۶۱-۵۶).

او شرایطی برای استخدام مستشاران خارجی پیشنهاد می‌کرد: «به شرطی که تبعه ممالکی باشند که در ایران مقاصد سیاسی تعقیب نکنند». وی معتقد بود نباید به این مستخدمان مواجب ثابت و دائمی داد: «آن‌ها را در منافع ملک سهیم کنند تا اینکه تمام قوه ابتکار خود را در پیشرفت و رونق فلاح ایران به کار بیندازند!» وی فکر می‌کرد مهاجرانی که دانش فنی و سرمایه داشته و کشورهایشان منفعت سیاسی در ایران ندارند، می‌توانند مثمر‌تر باشند و کارهای بزرگی در ایران انجام دهند. متین دفتری معتقد بود ورود خارجی‌ها یک تکان سریع و مؤثری به تمدن ما خواهد داد (همان).

صنعتی‌سازی به‌جای توسعه کشاورزی

متین دفتری چند راهکار و برنامه اقتصادی نیز برای توسعه کشاورزی در ایران ارائه داد. در آن سال‌ها بحث گسترده‌ای در محافل سیاسی و بین‌نخبگان جامعه درباره اصول کلی توسعه کشور مطرح بود. عده‌ای می‌گفتند ایران باید به سمت توسعه صنعتی برود و عده‌ای دیگر خواهان توسعه کشاورزی بودند. علی زاهدی در کتاب خود به نقل از فردریک لیست نوشت: «در کشور زراعتی، استبداد، بردگی، نادانی حکم‌فرما است. چنین سرزمین، فاقد تمدن و فاقد ارتباط و وسائل نقلیه است و محکوم به فقر و ناتوانی سیاسی است» (زاهدی، بی‌تا: ۴). بعدها

در سال ۱۳۴۴ ناصر معتمدی کتابی با نام *ایران یک کشور کشاورزی نیست باید صنعتی شود* نوشت (معتمدی، ۱۳۴۴). سال‌ها قبل از آن نیز مجله *نامه فرنگستان* در مقاله‌ای به قلم ابراهیم مهدوی به اهمیت کشاورزی در اروپا و ضرورت ترویج به آن در ایران پرداخت (نامه فرنگستان، ۱۹۲۴: ۲۷۲). گریگور یقیکیان نیز اولویت قائل شدن برای توسعه صنعتی را اشتباه می‌دانست و بر ضرورت توسعه کشاورزی در ایران تأکید داشت (یقیکیان، ۱۳۹۵: ۶۴).

متین دفتری درصدد اصلاح اوضاع کشاورزی ایران بود. او برای این کار به دو نیروی دولت و ملاکان تکیه داشت و دو شیوه برای اصلاح کشاورزی پیشنهاد می‌داد: اول جلب کشاورزان خارجی و دوم ایجاد قلعه نمونه (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۱۵۱-۱۵۰). متین دفتری معتقد بود در کارهای اجتماعی و اقتصادی، سنگ بزرگ علامت نزدن است، به همین دلیل برای توسعه کشور باید از گام‌های کوچک آغاز کرد و کم‌کم آن را گسترش داد (همان: مقدمه). به همین منظور پیشنهاد داد در شمال ایران با محوریت مازندران به‌عنوان یک نمونه آزمایشی، طرح توسعه ایران به اجرا گذاشته شود.

او از دولت بزرگ انتظار داشت یک قلعه نمونه در مازندران ایجاد کرده و آن را الگوی اصلاح کشاورزی قرار بدهد. سپس ملاکان بزرگ آن را توسعه داده و در سراسر کشور به اجرا دریاوردند. وی اجرای این الگو را در آلمان موفقیت‌آمیز می‌دانست و آن را برای ایران نیز پیشنهاد می‌داد (همان: ۱۵۲-۱۵۱). البته وی معتقد بود برای کشاورزی کشور مناسبی نیست و کشور باید به سمت صنعتی شدن برود. از نظر متین، لوازم ایجاد صنعت یعنی قوای محرکه و مواد خام در ایران به‌وفور یافت می‌شد؛ بنابراین می‌توان زمینه‌های رشد صنعت در ایران را فراهم کرد (همان: ۳۷).

متین دفتری و راه‌آهن

در ذهنیت نخبگان ایرانی، یکی از علل ترقی غرب و کشورهای نظیر ژاپن، ساخت راه‌آهن بود؛ بنابراین از دوره قاجار منورالفکران بر ضرورت احداث آن تأکید داشتند. متین دفتری هم به نبود راه‌های مناسب در ایران برای تجارت و گردشگری اعتراض داشت و آن را یکی از علل عقب‌ماندگی اقتصادی می‌دانست (متین دفتری، ۱۳۰۴: ۲۵). وی از ساخت دویست فرسنگ راه عرابه‌رویی که رضاشاه ساخته بود، تمجید کرد و آن را معادل تشکیل ارتش دانست. او ابراز امیدواری کرد اگر این وضع تا ده سال دیگر دوام پیدا کند، ایران در سیاست و اقتصاد با «ممالک راقیه» برابر خواهد شد (همان: مقدمه).

وی ضمن ابراز خوشحالی از تصویب طرح ساخت راه‌آهن نسبت به امکان اجرای آن بدبین

بود. او بر این باور بود که با مالیات قند و چای نمی‌توان هزینه‌های ساخت راه‌آهن را در ایران فراهم کرد^۱ (همان: ۱۶۷-۱۶۶). وی بر این باور بود که مخارج ساخت و نگهداری راه‌آهن در ایران بسیار زیاد است؛ بنابراین پیشنهاد می‌داد مصالح ساختمان راه‌آهن در ایران تهیه شود تا از این طریق صرفه‌جویی صورت بگیرد.

در اینجا نیز رویکرد تکنوکراتیک به توسعه کاملاً مشاهده می‌شود. وی با نادیده‌گرفتن عوامل انسانی تأکیدی بیش از حد بر نقش صنایع و قوانین تجاری داشت. در این رویکرد تصور می‌شد به‌صرف تعیین نظام اقتصادی مطلوب و تدوین قوانین مرتبط با آن می‌توان ترقی کرد. رویکردی که نقش جامعه را انکار می‌کرد یا دست‌کم می‌گرفت و همین عامل یکی از پایه‌های استبداد سیاسی در آن دوره بود.

دموکراسی و دولت مداخله‌گر

متین دفتری مخالف نظرات طرف‌داران مداخله مستقیم دولت (اتاتیسم)^۲ در اقتصاد کشور بود و این شکل از سیاست را با ویژگی‌های کشور ایران ناسازگار می‌دانست. او بر تجربه دولت‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ تأکید می‌کرد؛ همان حکومت‌هایی که عنوان دموکراسی روی خود گذاشته‌اند. وی در این باره نوشت: «بالاخر از ضررهای مادی که از مداخله مستقیم دولت متوجه خزانه عمومی و طبقه سوم این کشور شده، فساد اخلاقی است که از رژیم اقتصادی در محافل سیاسی ما رسوخ یافته [است]. به عقیده من یکی از عوامل عمده عدم موفقیت رژیم دموکراسی ما همین اتاتیسم اقتصادی است» (متین دفتری، ۱۳۲۴: ۴۴ و ۴۳). وی معتقد بود دخالت مستقیم دولت در اقتصاد در این دوره تبدیل به‌نوعی «دیکتاتوری اقتصادی» شد و شیرازه کارها را از هم پاشاند (اطلاعات، ۱۳ شهریور ۱۳۲۴: ۱).

یکی از مباحث جدی در علوم انسانی، ارتباط میان نظام اقتصادی و ساختار حکومت و البته نسبت میان رشد اقتصادی و دموکراسی است (Lipset, 1959: 69؛ Fukuyama, 2016). متین دفتری نیز معتقد بود جوامعی که اقتصاد آزاد دارند کمتر در معرض استبداد هستند و زمینه برای برقراری دموکراسی در آنجا فراهم است. هرچند به این موضوع توجهی نداشت که نهادها و ساختار سیاسی پایداری در این کشورها وجود نداشت تا بتواند روند گذار از حکومت استبدادی به دموکراسی را فراهم کند.

وی ضمن مخالفت با ناکامی و شکست انقلاب مشروطه، علت ناکارآمدی مجالس پس از

۱. البته برخلاف نظر متین دفتری، بخش زیادی از هزینه ساخت راه‌آهن از همین مالیات تأمین شد.

۲. Étatisme

سقوط رضاشاه را مربوط به اقتصاد دولتی می‌دانست: «فساد این رژیم منحصر به دوره دموکراسی نیست؛ چنان‌که مفاسد آن را در دوره دیکتاتوری [دوره رضاشاه] هم بیان کردم! اگر دولت از دکان‌داری، کف‌ید کند، مردم خصوصاً طبقه اصناف، عنان خود را از دست رهبران متنفذ در محافل دولتی رها کرده، دنبال عقیده و ایمان می‌توانند بروند و زمینه تشکیل احزاب مستقل فراهم می‌گردد. به‌غیر از این مشروطیت و انتخابات آزاد با این رژیم اقتصادی عملاً محال است.» (متین دفتری، ۱۳۲۴: ۴۹) در اینجا متین دفتری با الگوی توسعه آن دوران مخالفت می‌کند. الگویی که توسعه سیاسی را موقوف به توسعه اقتصادی می‌کرد. وی عقیده داشت فساد سازمان‌های اجتماعی و سیاسی ایران نیز ناشی از دخالت دولت در اقتصاد است.

راه نجات از دیدگاه متین دفتری

متین دفتری چاره کار را تولید ثروت و رونق بازرگانی می‌دانست؛ کاری که با حضور و دخالت گسترده دولت عملاً امکان دستیابی به آن وجود نداشت. به همین دلیل پیشنهاد می‌داد سازمان اقتصادی دولتی برچیده شود و جای خود را به یک وزارت «اقتصاد ملی» یا «درآمد ملی» بدهد. این وزارتخانه، تنها وظیفه نظارت و تشویق فعالیت‌های اقتصادی مردم را داشت و سرپرستی را به بازرگانان و تولیدکنندگان واگذار می‌کرد (همان: ۱۹ و ۱۸). البته منظور متین دفتری، اضافه کردن یک سازمان عریض و طویل و ناکارآمد دیگر به نظام اداری ایران نبود. به نظر متین دفتری، وزارت اقتصاد باید سازمان‌های موازی دخیل در سیاست اقتصادی را ادغام کرده و سازمان واحد و منسجمی را تشکیل بدهد.

این وزارتخانه باید سیاست اقتصادی کشور را به یک بنگاه مستقل از سیاست واگذار می‌کرد. همچنین باید قوانینی وضع می‌کرد که باعث استقلال فعالیت اقتصادی بشود. در این رویکرد، دولت به جای دخالت مستقیم، نقش سیاست‌گذاری و توسعه بخش خصوصی را بر عهده می‌گرفت. رویکردی که در عمل امکان‌پذیر نبود؛ زیرا نه تنها در ایران بخش خصوصی قدرت و توان این کار را نداشت، بلکه حکومت نیز اجازه ظهور این شکل از فعالیت اقتصادی را نمی‌داد.

متین دفتری همچنین به پیامدهای اجتماعی و سیاسی اقتصاد آزاد آگاه بود. انگیزه او از توجه به رفاه طبقه سوم بیشتر آن بود که جلوی طغیان و شورش این طبقه را بگیرد. وی طبقه متوسط را «ستون فقرات کشور» می‌دانست و از وزارت اقتصاد می‌خواست اختلاف طبقاتی و سطح درآمد را تعدیل کند تا کشور گرفتار بحران‌های اجتماعی نشود. او پیشنهاد می‌کرد وزارت اقتصاد، بیمه‌های اجتماعی را برای همه اصناف طبقه سوم اعم از کارگران و کشاورزان

فراهم کند. وی همچنین خواهان واگذاری کارخانه‌های دولتی به مردم و بخش خصوصی بود. حتی پیشنهاد می‌داد این شرکت‌ها در ابتدا به صورت مشترک بین دولت و مردم اداره شود تا زمینه‌های واگذاری کامل به بخش خصوصی فراهم شود. همچنین از محل درآمد این کارخانه‌ها بخشی نیز باید به تأسیس بیمارستان و مدارس اختصاص یابد تا موجبات «تأمین عدالت اجتماعی» فراهم شود. در اینجا نیز تناقض اندیشه متین دفتری مشخص می‌شود. او در عین تأکید بر دخالت نداشتن دولت در اقتصاد، سیطره دولت بر جامعه و اقتصاد را تأیید می‌کرد. وی معتقد بود با دخالت دولت در اقتصاد، این نهاد قدرتمند شده و می‌تواند برخی اصلاحات اجتماعی را نیز انجام دهد. این ایده مشابه «سرمایه‌داری دولتی»^۱ است.

وی به مانند اقتصاددانان مکتب تاریخی قبل از جنگ جهانی اول، اقتصاد را به ابزاری برای پیشبرد قدرت دولت بدل کرده بود. آن‌ها معتقد بودند تجارت را نباید آزاد گذاشت، بلکه باید آن را با دستان دولت به سمت اهداف خود هدایت کرد (گوردون، ۱۴۰۲: ۴). وی این موضوعات را «راه نجات ایران» می‌دانست (متین دفتری، ۱۳۲۴: ۵۲-۴۹).

البته در عمل هیچ‌گاه اندیشه متین دفتری چه در عرصه سیاست و چه در ذهنیت نخبگان به گفتار غالب تبدیل نشد. ناکامی وی در اجرای اندیشه‌های اقتصادی نه به دلیل ضعف اندیشه وی، بلکه بیشتر به سبب نوع نظام سیاسی دوره پهلوی بود. دولت اقتدارگرای پهلوی، برای انجام برنامه‌های کلان اقتصادی و سیاسی خود نیاز به منابع عظیم ثروت و درآمد داشت؛ به همین دلیل سعی کرد با به انحصار درآوردن منابع تولید و تجارت داخلی و خارجی، درآمد لازم را برای این برنامه فراهم کند. طبیعی است که در این شرایط، اساساً مجال برای بحث درباره اقتصاد آزاد فراهم نبود. از سوی دیگر، اقتصاد آزاد و غیردولتی، تبعاتی در عرصه سیاسی و اجتماعی داشت که حکومت رضاشاه نمی‌خواست به آن تن بدهد. اساساً این شکل از نظام اقتصادی به جز موارد اندک تنها در نظام سیاسی توسعه‌گرا و دموکراتیک قابل‌دستیابی بود.

نتیجه‌گیری

فروپاشی نظم اقتصادی کهن و تغییر مناسبات نظام جهانی باعث توجه به پیامدهای آن شد. یکی از مهم‌ترین مسائل ایران در مواجهه با تمدن غرب، بحران اقتصادی بود. بحرانی که ریشه در مبانی فکری و نظری داشت. احمد متین دفتری یکی از کسانی بود که به تأمل در مبانی نظری اقتصاد ایران پرداخت. وی علاوه بر کار نظری، مدت‌ها سابقه فعالیت اجرایی در این عرصه را داشته و با بسیاری از مسائل عملی و جزئی اقتصاد ایران آشنایی کامل داشت.

متین دفتري در عرصه نظري خواهان نظام اقتصادي آزاد و بدون دخالت دولت بود، اما به علت شرايط جامعه و حکومت ايران به دنبال پي ريزي يک اقتصاد ملي همانند آلمان رفت. او استقلال اقتصادي را شرط استقلال سياسي مي دانست و سعي کرد با دوري از رويکردي اخلاقي، نگاهی منطقي و معقول به بحث نقش دولت در اقتصاد داشته باشد. او معتقد بود حضور دولت در اقتصاد منجر به اخلال در روند طبيعي نظام اقتصادي مي شود؛ همچنين پيامدهای سياسي و اجتماعي وخيمي همچون استبداد سياسي و ظهور ديکتاتوري را در پي دارد. در کُل او مخالف حضور حداکثري و دخالت دولت در عرصه اقتصاد بود.

البته نمی توان و نباید الگوي توسعه اقتصادي جوامع مختلف را به ايران تعميم داد. نوع و کيفيت دخالت دولت در هر کشوري با ساخت سياسي، جغرافيايي، اجتماعي و فرهنگي آن جامعه ارتباط مستقيم دارد. طبيعي است که در ابتدای تأسيس دولت مدرن در ايران، حدی از دخالت دولت برای پيشبرد امور لازم بود، اما باز کردن اين باب و گسترش حوزه نفوذ دولت منجر به شکل گيري اقتصادي دولتي شد که خلاصي از آن به راحتی امکان پذير نبود و تبعات گسترده ای نه فقط در حوزه اقتصاد، بلکه در ساير حوزه های سياسي و اجتماعي نيز داشت. پرسش متين دفتري درباره بحران ايران و تلاش وی برای حل مسئله، فارغ از پاسخي که به آن می دهد، مهم است. اقتصاد دولتي و پيامدهای آن مسئله ای است که جامعه ايران تا امروز نيز با آن درگير است.

منابع

الف. کتابها و مقالات

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱) *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، به کوشش عليرضا عروضي، تهران: علمی. باری پر، ج (۱۳۶۳) *اقتصاد ايران*، تهران: مؤسسه حسابري سازمان صنايع ملي سازمان برنامه. براي، موراى. دی (۱۳۴۳) *توسعه صنعتي*، ترجمه غلامرضا کيانپور، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. بیات، کاوه (۱۳۹۳) «سیدحسن تقی زاده یک مملکت، یک برنامه»، *گفت و گو*، (۶۶)، ۵۳-۶۴.
- تفضلي، فریدون (۱۳۷۲) *تاريخ عقايد اقتصادي*، تهران: نی.
- تونک، صغري (۱۳۹۰) احمد متين دفتري و تحولات سياسي ايران، پايان نامه کارشناسي ارشد دانشگاه بين المللي امام خميني قزوین.
- داور، علی اکبر (۱۳۰۵) «بحران»، *آينه*، (۱)۲، ۷-۲۴.
- رباط جزی، مژگان (۱۳۹۰) *زندگی و کارنامه سياسي احمد متين دفتري*، پايان نامه کارشناسي ارشد دانشگاه آزاد اسلامي واحد شاهرود.
- روکی، ابوالفضل (۱۳۹۲) احمد متين دفتري در دوره پهلوي اول، پايان نامه کارشناسي ارشد دانشگاه

فردوسی مشهد.

زاهدی، علی (۱۳۴۲) لزوم پروگرام صنعتی، تهران: بی‌نا.

_____ (بی‌تا) صنایع ایران بعد از جنگ، بی‌جا: بی‌نا.

سلیمانی، کریم (۱۳۷۹) القاب رجال دوره قاجاریه، تهران: نی.

شجاعی دیوکلانی، حسن (۱۳۹۸) توسعه‌نیافتگی و صنعتی‌سازی؛ ایران عصر قاجار و پهلوی اول، تهران: تیسرا.

شهنوند، علی؛ سعیدی‌نیا، حبیب‌الله (۱۳۹۹) «خوانشی نو از علل تعلیق برنامه هفت‌ساله اول»، تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهرا (س)، ۳۰(۶۶)، ۱۷۵-۱۴۳.

صدر (صدرالاشرف)، محسن (۱۳۶۴) خاطرات صدرالاشرف، تهران: وحید.

صدیق، عیسی (۱۳۴۰) یادگار عمر، جلد ۱، تهران: چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور.

صفایی، ابراهیم (۱۳۸۳) دکتر احمد متین دفتری، تهران: قطره.

عاقلی، باقر (۱۳۷۱) خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین دفتری)، تهران: علمی.

عبده، جلال (۱۳۶۸) چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان، به‌کوشش مجید تفرشی، تهران: رسا.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵) اقتصاد و دولت در ایران، تهران: دنیای اقتصاد.

غنی، سیروس (۱۳۷۷) ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر.

کحال‌زاده، ابوالقاسم (۱۳۷۰) دیده‌ها و شنیده‌ها، خاطرات میرزا ابوالقاسم‌خان کحال‌زاده، به‌کوشش مرتضی کامران، تهران: نشر البرز.

گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷) گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من، جلد ۱، تهران: انیشتین.

گوردون، دیوید (۱۴۰۲) مبادی فلسفی اقتصاد اتریشی، ترجمه محمدجواد خواجه‌زاده، سایت پژوهشگاه

مالکیت و بازار، نشانه اینترنتی <https://iifom.com/eco/76>

متین دفتری، احمد (۱۳۲۴) دخالت مستقیم دولت در اقتصاد کشور، تهران: بی‌نا.

_____ (۱۳۵۰) «سفرها و اندیشه‌هایی در سال بین‌المللی آموزش»، دنیا، (۲۷)، ۲۷-۱۱.

مشرف نفیسی، حسن (بی‌تا) زندگانی گران؛ علت گرانی چیست و چاره آن کدام است؟ بی‌جا: چاپخانه بانک ملی.

معمودی، ناصر (۱۳۴۴) ایران یک کشور کشاورزی نیست باید صنعتی شود، تهران: بی‌نا.

میرزا ملک‌خان (۱۳۸۷) نامه‌های میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، به‌کوشش علی اصغر حقدار، تهران: چشمه.

میلسپو، آرتور (۱۳۵۶) مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: پیام.

نامه فرنگستان (۱۹۲۴)، (۶)، ۲۷۲.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۳۱

نقیسی، حسن (۱۳۹۷) *یادی از روزهای رفته (خاطرات حسن مشرف نفیسی)*، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.

نیلی، مسعود (۱۳۹۶) *برنامه ریزی در ایران (۱۳۱۶-۱۳۵۶)* تحلیلی تاریخی، با تمرکز بر تحولات نقش و جایگاه سازمان برنامه و بودجه، تهران: نی.

وحید مازندرانی، غلامعلی (۱۳۱۶) *اقتصاد ملی و سیاست اقتصادی ایران*، تهران: بی نا.

وکیلی، علی (۱۳۴۳) *داور و شرکت مرکزی*، تهران: چاپخانه اتاق بازرگانی.

یقیکیان، گریگور (۱۳۹۵) *گرایش‌های در سوسیال دموکراسی ایران ۱۳۲۷-۱۲۸۹*، به کوشش محمدحسین خسروپناه، تهران: شیرازه کتاب ما.

ب. نشریات

روزنامه اطلاعات (۱۳۲۴)، ۲۰ (۵۸۴۱)، ۱ شهریور، ۱.

_____ (۱۳۲۴)، ۲۰ (۵۸۴۹)، ۱۳ شهریور، ۱.

روزنامه مردآزاد (۱۳۰۲)، (۴۲)، ۲۸ حمل، ۱.

_____ (۱۳۰۲)، (۸۴)، ۵ سرطان، ۱.

مجله تقدم (۱۳۰۶)، (۵)، ۱ دی ماه، ۱.

پ. اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) سند ۳۳۱۸ / ۲۹۳، ۱.

Fukuyama, Francis (2016), *Exporting the Chinese model of development*, project-syndicate, Jan 12.

Levi-Faur, David (1997), *Friedrich List and the political economy of the nation-state*, Review of International Political Economy 4(1), March, pp 154-178.

Lipset, Seymour Martin (1959), "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy." *The American Political Science Review* Volume 53, Issue 1, pp 69-105.

List, Friedrich (1983), *The Natural System of Political Economy*, Edited by W.O. Henderson, London: F. Cass.

List, Friedrich (1856), *The National System of Political Economy*, Translated by George-Auguste Matile, Henri Richelo, Philadelphia: J. B. Lippincott & Company.

Ricardo, David (1821), *On the Principles of Political Economy and Taxation*, *Works of David Ricardo*, Vol. 1, ed. by Piero Sraffa with the collaboration of M. H. Dobb, Cambridge: Cambridge University Press.

List of Sources with English Handwriting

Persian Sources

- Abdeh, Jalal (1368 Š), forty years in the judicial, political and diplomatic scene of Iran and the world. by Majid Tafreshi. Tehran: Rasā. [In Persian]
- Aqli, Baqir (1371 Š), *Qāterāt-e yek Naqost Vazīr* (Doktor Aḥmad Matin Daftari), Terhan: 'Elmī. [In Persian]
- Bayat, Kaveh (1393 Š), Seyyed Ḥasan Taqizadeh, Yek Mamlekat, Yek Barnāmeḥ, *Majalleh-ye Goftogū*, No. 66, Winter, pp. 53-64. [In Persian]
- Bharier, Julian (1363 Š), Economic development in Iran, Tehran: M'oasseseh-ye Hesābrasī Šanāye'e Mellī-ye Sāzmān-e Barnāmeḥ. [In Persian]
- Bryce, Murray D. (1343 Š), industrial development, Translated by Gholamreza Kiyampur, Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb. [In Persian]
- Davar, Ali Akbar (1305 Š.), "crisis", *Ayandeh Magazin*, 2, No. 1, pp. 7-24. [In Persian]
- Ebtehaj, Abolhasan (1371 Š), *Qāterāt-e Abolḥassan Ebtehaj*, by Alireza Arouzi, Tehran: 'Elmī. [In Persian]
- ELIKEAN (Yeḩīkīān), GRIGOR E. (1395 Š), a trend in Iran's social democracy 1289 - 1327, by Moḥammad Hosseyn Kosrowpanah, Tehran: Štrāzeh. [In Persian]
- Ghaninejad, Musa (1395), *Economy and Government in Iran*, Tehran: Donyā-ye Eqtešād. [In Persian]
- Ghani, Sirus (1377 Š), Iran: Barāmadan-e Rezā Kān, Baroftādan-e Qajar va Naqš-e Engīlīsīhā, Translated by Hasan Kamshad, Tehran: Nīlūfar. [In Persian]
- Golshaeyan, Abbasqoli (1377 Š.), *Gozaštēhā , Andīsehā-ye Zendeḩī yā qāterāt-e Man*, Vol. 1, Terhan: Entesārāt-e Einstein. [In Persian]
- Gordon, David (1402), *Philosophical Foundations of Austrian Economics*, translated by Mohammad Javad Khajezadeh, Property and Market Research Institute website, URL <https://iifom.com/eco/76>
- Kahalzadeh, Abolqasem (1370 Š), sightings and hearings, memories of Mīrza Abulqasem Khan Kahalzadeh, with the efforts of Morteza Kamran, Tehran: Našr-e Alborz. [In Persian]
- Matin Daftari, Aḥmad (1324 Š.), *Direct intervention of the government in the country's economy*, Tehran: Bina.
- Matin Daftari,, Aḥmad (1350 Š), *Travels and Thoughts in the International Year of Education*, *Sālnāmeḥ-ye Donyā*, S 27, pp 11 - 27. [In Persian]
- Millspaugh, Arthur Chester (1356 Š) *The American Task in Persia*, Translated by Ḥossein Abutorabiyān, Tehran: Payām. [In Persian]
- Mīrzā Mālkam Kān (1387 Š), *Nāmeḩhā-ye Mīrzā Mālkam Kān Nāzem ul-Dowlah*, by Ali Asghar Haqdar, Tehran: Češmeh. [In Persian]
- Motamedi, Nasser (1344 Š), *Iran is not an agricultural country, it must be industrialized*, Tehran: BiNā. [In Persian]
- Musharraḩ Nafisi, Hassan (BiTā.), *Zendeḩānī-ye Gerān*, no placed, Čāpḩāneh-ye Mellī. [In Persian]
- Nafisi, Ḥassan (1397 Š), *Yādī az Rūzhā-ye Rafteh (Qāterāt-e Ḥassan Mošref Nafīsī)* by Manšūreh Etteḩādīyeh, Tehran: Tārīḩ-e Iran. [In Persian]
- Nili, Masoud (1396 Š), *Planning in Iran (1316-1356)*, a historical analysis, focusing on the evolution of the role and position of the Planning and Budgeting Organization, Tehran: Ney. [In Persian]
- Robaḩ Jazi, Mozghan (1390 Š), *the life and political career of Ahmad Matin Daftari*, master's thesis of Islamic Azad University, Shahrood branch. [In Persian]
- Ruki, Abolfazl (1392 Š), *Aḥmad Matin Daftari in the First Pahlavi Period*, Master's Thesis of Ferdowsi University of Mashhad. [In Persian]
- Sadr (Sadr al-Ashraf), Mohsen (1364 Š), *Qāterāt-e Šadr ol-Ašrāf*, Tehran: Vaḩīd. [In Persian]
- Safāi, Ebrahim (1383 Š), Dr. Aḥmad Matin Daftari, Tehrān: Qaḩreh. [In Persian]

- Shahvand, Ali and Habibullah Saedinia (Summer 1399 Š), New Reading of the Reasons Behind the Suspension of the First Seven-year plan, History of Islam and Iran, volume 30, No. 46, pp 143-175. [In Persian]
- Sediq, Isa (1340 Š), Yādegār-e ‘Omr, Vol. 1, Tehran: Čāpkāna-ye Sāzmān-e Sam’ī va Bašarī-e Honarhā-ye Zībā-ye Kešvar. [In Persian]
- Shujaei Dioklai, Hassan (1398 Š), underdevelopment and industrialization; Qajar and Pahlavi era Iran, Tehran: Tisā. [In Persian]
- Soleimani, Karim (1379 š), Qajar Period Titles of Men, Tehran: Ney. [In Persian]
- Tafzali, Fereydoun (1372 Š), History of Economic Ideas, Tehran: Ney. [In Persian]
- Tonk, Soghra (1390 Š), Aḥmad Matin Daftari and Iran's Political Developments, Master's Thesis of Imam Khomeini International University Qazvin.. [In Persian]
- Vahid Mazandarani, Gholam Ali (1316 Š), National Economy and Economic Policy of Iran, Tehran: BiNa. [In Persian]
- Vakili, Ali (1343 Š), Dāvar va Šerkat-e Markazī, Tehran: Čāpkāneh-ye Oṭāq-e Bāzargānī. [In Persian]
- Zahedi, Ali (1342 Š), The necessity of an industrial program, Tehran: Binā. [In Persian]
- Zahedi, Ali (BiTā), Iran's industries after the war, No placed: Binā. [In Persian]

Newspapers

- Rūznāmeḥ-ye Eṭṭelā‘āt (1 Šahrīvar 1324 Š), Sal 20, No. 5841. [In Persian]
- Rūznāmeḥ-ye Eṭṭelā‘āt (13 Šahrīvar 1324 Š), Sal 20, No. 5849. [In Persian]
- Rūznāmeḥ-ye Mard-e Āzād (28 Hamal 1302 Š.), No. 42, p. 1. [In Persian]
- Rūznāmeḥ-ye Mard-e Āzād (5 Saratān 1302 Š.), No. 84, p. 1. [In Persian]
- Majalleh-ye Taqaddom (1306 Š), Sal 1, No. 5, Dey Māh, p 1. [In Persian]
- Nāmeḥ-ye Farangestān (1924 October), No. 6, p 272. [In Persian]

Documents

- SAKMA, Document ID 293/3318, p. 1. [In Persian]

English Sources

- Fukuyama, Francis (2016), *Exporting the Chinese model of development*, project-syndicate, Jan 12.
- Levi-Faur, David (1997), *Friedrich List and the political economy of the nation-state*, Review of International Political Economy 4(1), March, pp 154-178.
- Lipset, Seymour Martin (1959), "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy." *The American Political Science Review* Volume 53, Issue 1, pp 69-105.
- List, Friedrich (1983), *The Natural System of Political Economy*, Edited by W.O. Henderson, London: F. Cass.
- List, Friedrich (1856), *The National System of Political Economy*, Translated by George-Auguste Matile, Henri Richelo, Philadelphia: J. B. Lippincott & Company.
- Ricardo, David (1821), *On the Principles of Political Economy and Taxation, Works of David Ricardo*, Vol. 1, ed. by Pierro Sraffa with the collaboration of M. H. Dobb, Cambridge: Cambridge University Press.



The Role of the Government in the Economy; Rereading the Opinions and Thoughts of Ahmad Matin-Daftari¹

Hassan Rajabi Fard²

Received: 2023/02/10

Accepted: 2023/05/11

Abstract

With the beginning of relations between Iran and the West, the crisis covered all spheres of life in Iranian society. Among these, the economic crisis emerged as a significant concern. Several enlightened thinkers made endeavors to provide a solution for this crisis based on their understanding and vision. However, more intellectuals should have paid more attention to its roots. Ahmad Matin-Daftari was one of those who seriously reflected on this issue and offered solutions.

The main issue of the article is the rereading of Ahmad Matin-Daftari's opinions on Iran's economic crisis and the government's role in solving this issue. The article's question is, what role did Matin-Daftari consider for the government in solving the economic crisis? This article hypothesizes that, unlike most intellectuals, Matin-Daftari sought to limit the role of the government and establish a national economy in Iran.

The findings of this article show that Matin-Daftari believed that the government should refrain from direct interference in economic affairs and leave the work to private institutions and individuals. He also believed that the corruption of Iran's social organizations and political institutions is caused by the economy's domination over the government.

Keywords: Ahmad Matin-Daftari, Economic crisis, Government intervention in the economy, National economy

1. DOI: 10.22051/hii.2023.43314.2768

2. PhD Candidate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. hfr3011@gmail.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۶۲-۱۳۵

جایگاه احمدخان دنبلی خویی در سیاست اتحاد اسلام حکومت عثمانی در قفقاز^۱

محمد عزیزنژاد^۲
فاطمه جعفرنیا^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

چکیده

طرح اتحاد اسلام، سیاست حکومت عثمانی با همکاری حکام و امرای مسلمان منطقه آذربایجان و داغستان برای مهار نفوذ و توسعه طلبی روس‌ها در منطقه قفقاز بود. هدف این طرح، ایجاد هماهنگی و اتحاد میان خوانین منطقه به منظور تشکیل قوای مشترک تحت شعار اسلام علیه برنامه‌های استعماری روسیه بود. عثمانی‌ها با عنایت به نفوذ و اقتدار احمدخان دنبلی (حک: ۱۲۰۰-۱۱۷۶ ق/ ۱۷۸۶-۱۷۶۲ م) حاکم خوی در منطقه آذربایجان، علی‌رغم شیعی مذهب بودن او، وی را عنصری مناسب برای اهداف طرح اتحاد اسلام تشخیص داده و به برقراری ارتباط با او روی آوردند. شناخت نقش و جایگاه احمدخان خویی در سیاست منطقه‌ای عثمانی و بررسی ابعاد همکاری آن دو از مسائل فراروی این پژوهش است. این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤالات است: همکاری احمدخان خویی با عثمانی‌ها در طرح اتحاد اسلام در چه سطحی بود؟ حاکم خوی از همکاری با سیاست منطقه‌ای عثمانی چه اهدافی داشت؟ این پژوهش بر آن است تا باتکیه بر نسخ خطی فارسی، اسناد آرشیو چاپ عثمانی و منابع تاریخ‌نگاری عثمانی با رویکرد توصیفی-تحلیلی موضوع مدنظر را واکاوی کند. یافته‌های پژوهش مؤید آن است سطح همکاری آنان در مقابله با دشمنان اسلام با گذر از سطح تبادل سفرا و مکاتبات، وارد همکاری عملی مشترک اطلاعاتی و نظامی شد. ارتقای جایگاه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.41849.2711

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.6.5

۲. دکتری تاریخ ایران اسلامی (نویسنده مسئول). maziznejad63@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران. f.jafarniya@pnu.ac.ir

از سطح حاکم محلی به سطح مدعیان حکومت و شناساندن خود به عنوان حکمران مستقل آذربایجان در فقدان حکومت مقتدر از اهداف حاکم خوی بود.
کلیدواژه‌ها: آذربایجان، احمدخان خویی، اتحاد اسلام، روسیه، عثمانی، قفقاز.

مقدمه

احمدخان دنبلی خویی، از حکام مقتدر و بانفوذ خاندان حکومتگر دنبلی آذربایجان در دوره زندیه بود. او مدارج ترقی قدرت را با گرفتن لقب خانی از کریم‌خان زند (حک: ۱۱۹۳-۱۱۶۳ق/۱۷۷۹-۱۷۵۰م) شروع کرد و در ادامه با اتخاذ سیاست تبعیت ظاهری از حاکم زند و نجفقلی‌خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و عامل سیاسی دولت زندیه در آذربایجان، پایه‌های حکمرانی خود را تثبیت بخشید. این رویکرد سیاسی حاکم خوی، متعاقب مرگ کریم‌خان زند و بیگلربیگی تبریز تغییر و تحول یافت و با توجه به ضعف حاکمیت خاندان زندیه و رواج پدیده ملوک‌الطوایفی در قلمرو جغرافیای ایران، سیاست مستقلی در پیش گرفت.

احمدخان با ایجاد وصلت سیاسی با حکام محلی آذربایجان و سیطره بر تبریز به حاکمیت اسمی خاندان زندیه در آذربایجان خاتمه داد و به قدرت بلامنازع منطقه تبدیل شد. در واقع، او به نوعی نقش قدرت مرکزی را در آذربایجان ایفا می‌کرد. در این مقطع زمانی، در خلاء اقتدار حکومت مرکزی ایران در قفقاز، رقابتی بین دول عثمانی و روس با اهداف متفاوتی جریان داشت. روس‌ها به منظور اشغال تدریجی منطقه، برنامه‌های متعددی برای جلب خوانین آذربایجان و امرای داغستان داشتند. عثمانی‌ها نیز پس از تسلیم مناطق قریم و نواحی شمال قفقاز به روس‌ها مطابق قرارداد «کوچوک قینارجه» (۱۸۸ق/۱۷۷۴م)، برای مقابله با نفوذ و توسعه‌طلبی روس‌ها در قفقاز، رو به برقراری روابط با حکام محلی منطقه آوردند.

دولت عثمانی با ملاحظه تبعات مالی و جانی جنگ و عقد مصالحه با روسیه، سعی کرد در حکم خلیفه مسلمانان با تحریک احساسات دینی اقوام و قبایل مسلمان منطقه از ظرفیت نیروی انسانی آنان در طرح اتحاد اسلام استفاده کند؛ بنابراین برای اجرای این سیاست و عدم تحریک روس‌ها به شکل غیرمستقیم و از طریق پاشاهای مرزی، وارد ارتباط با حکام و امرای محلی شد.

با عنایت به نفوذ و اقتدار احمدخان خویی، بر سایر حکام و امرای محلی آذربایجان و هم‌جواری قلمرواش با مرزهای عثمانی، او را برای اجرای سیاست اتحاد اسلام مناسب دیدند. روس‌ها نیز در مقابل با اخذ امتیازهای سیاسی-تجاری از علی‌مرادخان زند (حک: ۱۱۹۹-۱۱۹۶ق/۱۷۸۴-۱۷۸۱م) به حمایت از او در برابر دیگر مدعیان قدرت در ایران برخاستند.

شناخت جایگاه احمدخان خوبی در سیاست منطقه‌ای دولت عثمانی و بررسی کیفیت سطح همکاری آنان علیه روسیه، از مسائل مهم این تحقیق است. این مسئله در تاریخ ایران، به‌علت کمبود منابع تاریخی جای طرح و بحث دارد.

براین اساس سؤالاتی مطرح است: همکاری احمدخان خوبی با عثمانی‌ها در سیاست اتحاد اسلام در چه سطحی بود؟ حاکم خوی از همکاری با سیاست منطقه‌ای عثمانی چه اهدافی داشت؟ به نظر می‌رسد سطح همکاری آنان در مقابله با دشمنان اسلام با گذر از سطح تبادل سفرا و مکاتبات، وارد همکاری عملی مشترک اطلاعاتی-نظامی خصوصاً در محافظت از قلعه ایروان شد. ارتقای جایگاه خود از سطح حاکم محلی به سطح مدعیان حکومت و شناساندن حکمرانی مستقل خود در آذربایجان بر رقبای برتر، اهداف حاکم خوی از همکاری با عثمانی بود.

منابع استفاده‌شده این پژوهش اغلب شامل اسناد چاپی و منابع تاریخ‌نگاری عثمانی و نسخ خطی فارسی است. در این پژوهش به کرات از کتب اسناد چاپ عثمانی چون قراباغ در اسناد عثمانی، آذربایجان در اسناد عثمانی و اسناد آرشیوی درباره مناسبات خوانین ترک آذربایجان با دولت عثمانی^۱ استفاده شده است. این منابع اسنادی شامل گزارش‌های متعدد پاشاها و جاسوس‌های عثمانی از تحولات آذربایجان و نامه‌های متبادله خوانین آذربایجان با دولت عثمانی در دوره زندیه و قاجاریه است (عزیزنژاد و جعفرنیا، ۱۴۰۱: ۸۵-۸۴). همچنین در این پژوهش از منابع تاریخی عثمانی-ایرانی و کتب نسخ خطی چون *حدائق الجنان* از عبدالرزاق بیگ دنبلی، *تذکره الدنباله* اشتهراری، کتاب نسخه خطی بی‌نام^۲ درباره احوال خاندان دنبلی و مکاتبات حسینعلی خان قاجار ایروانی از محمدمسلم قدسی ایروانی نیز استفاده شده است. نسخه متأخر شامل مکاتبات خوانین ایروان با حکومت عثمانی، احمدخان خوبی و

۱. این منبع اسناد چاپ آرشیو عثمانی دو جلدی در متن مقاله با نام (Belgeleri) آمده است.

۲. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه خطی به شماره میکروفیلم ۷۵۶۸ وجود دارد که فهرست‌نویسان روی صفحه اول آن، عنوان تاریخ دنبلی و نام عبدالرزاق بیگ دنبلی درج کردند که نگارندگان از آن استفاده کرده‌اند. این نسخه خطی برخلاف نظر برخی محققان، به لحاظ محتوا هیچ شباهتی با کتاب *تجربه الاحرار و تسلیه الابرار* دنبلی ندارد. پژوهشگر محترم، آقای صادق حجتی، ظاهراً درباره این نسخه اشتباه کرده است. در حالی این نسخه خطی با شماره میکروفیلم ۷۵۶۸ درج شده است؛ آقای حجتی با شماره ۳۲۱۰ در پایان‌نامه خود ثبت کرده است. ضمناً نام‌برده این نسخه را ندانسته با دو نام *ریاض‌الجنه* یا *تاریخ دودمان دنبلی* آورده است. درحالی‌که هیچ‌کدام از این دو اسم در عنوان یا متن نسخه نیست؛ بلکه تاریخ دنبلی ثبت شده است، اما نگارندگان مقاله، ادعایی در باب عنوان نام کتاب و انتساب این اثر به عبدالرزاق بیگ دنبلی ندارند و صرفاً مطالب این نسخه خطی استفاده شده و به آن ارجاع داده شده است.

حکام تفلیس است و از حیث شناخت همکاری حاکم خوی با دولت عثمانی درباره تحولات ایروان منبع مهمی محسوب می‌شود. شیوه پژوهش حاضر نیز رویکردی توصیفی-تحلیلی است.

پیشینه پژوهش

مهدی آقاسی و محمدامین ریاحی، کتاب‌هایی هم‌نام با عنوان *تاریخ خوی* درباره خاندان دنبلی دارند. اینان به‌رغم ارائه اطلاعات جامع از تاریخ خاندان دنبلی، درباره روابط احمدخان خویی با حکومت عثمانی از گزارش مختصر فراتر نرفته‌اند. مقاله بهنام بیگ محمدی با نام «نقش دنبلیان خوی در روابط ایران و عثمانی» (۱۳۹۲)، نوآوری جدیدی ندارد و مطالب آن اقتباس از اثر محمدامین ریاحی است. مقاله «مناسبات خانان آذربایجان با دولت عثمانی در اواخر دوره زندیه» (۱۳۸۴)، محمدرضا نصیری با تکیه بر چند نامه اسنادی، مواضع احمدخان در بحران بصره بین عثمانی و کریم‌خان زند را مطرح کرده است.

پژوهش «خان‌نشین خوی و مناسبات دولت عثمانی با این خوانین» (۱۹۹۸)^۱، از محمدعلی چاقماق نیز مختصراً نقش احمدخان در امور داخلی ایروان و رقابت با گرجی‌ها را بیان کرده است. پایان‌نامه امیره نوسل با عنوان «فعالیت خوانین قفقاز در جنگ عثمانی-روس (۱۷۹۲-۱۷۸۷م)» (۲۰۱۵)^۲، هم به‌شکل محدود به جایگاه احمدخان خویی در روابط با حکومت عثمانی از منظر اسناد پرداخته است. کریستف ورنر آلمانی نیز در کتاب *تاریخ اجتماعی و اقتصادی نخبگان تبریز* (۲۰۰۰)^۳، اختلاف داخلی خاندان دنبلی و رقابت این خاندان با دیگر نخبگان سیاسی-نظامی آذربایجان و مدعیان قدرت را توضیح داده است. با این حال، هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به‌طور خاص موضوع مدنظر را بررسی جامع نکرده‌اند. این پژوهش سعی دارد جایگاه احمدخان خویی را در طرح اتحاد اسلامی حکومت عثمانی در قفقاز با اتکا به منابع چاپ اسناد عثمانی و نسخه‌های خطی فارسی بررسی کند.

درآمدی بر خاستگاه و پیشینه سیاسی خاندان دنبلی

دنبلی‌ها نسب کردی داشتند و منطقه شام هم خاستگاه اولیه آنان بود (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۳۹۹؛ وان تاریخی، ۱۹۲۸: ۴۳؛ نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۱۴۸). دنبلی‌ها پس از تبعیت از حکومت صفوی، در

1. Hoy Hanlığı ve Osmanlı Devletinin Bu Hanlıkla İlişkileri.
2. Osmanlı-Rus savaşında Kafkas Hanlıklarının faaliyetleri (1787-1792).
3. An Iranian Town in Transition (A Social and Economic History of the Elites of Tabriz, 1747-1848).

ایالت آذربایجان مستقر شدند و به تدریج ناحیه خوی به اوجاق موروثی طایفه دنبلی تبدیل شد (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۶؛ وان تاریخی، ۱۹۲۸: ۴۲). مذهب دنبلی‌ها متناسب با شرایط زمانی و مکانی تغییر یافت. تفاوت مذهبی این ایل، آن‌ها را از سایر گروه‌های ایلی آذربایجان متمایز می‌کرد (حجتی، ۱۳۸۹: ۶). درباره مذهب و زبان خاندان دنبلی در دوره قاجار می‌توان با گزارش حاجی زین‌العابدین شیروانی مبنی بر اینکه آنان «همگی ترک‌زبان و شیعه امامیه‌اند و مسکن ایشان ولایت خوی است» (بی‌تا: ۲۸۶) هم نظر شد؛ زیرا پس از استقرار در آذربایجان متناسب با زبان و فرهنگ حاکم آنجا، گرفتار تغییر زبانی و فرهنگی شده‌اند (حجتی، ۱۳۸۹: ۶).

باتوجه به موقعیت جغرافیایی ناحیه خوی و هم‌جواری آن با مرزهای عثمانی، حکومت صفویه حراست از این مرزها را به ایل دنبلی واگذار کرد (دنبلی، ۱۳۴۹: ۵۶۱). آنان علاوه بر تأمین امنیت مرزهای آذربایجان از تجاوز عشایر اکراد ساکن عثمانی، در تهیه اطلاعات از قلمرو عثمانی نیز نقش مهمی داشتند (ترکمان، ۱۳۷۷: ۷۸۳/۲). حکومت صفوی در قبال وفاداری آنان، شهر خوی را به‌عنوان تیول به آنان واگذار کرد و این نواحی به پایگاه خاندان دنبلی تبدیل شد. این خاندان مقارن با ضعف حکومت افشار در ایالت آذربایجان قدرت گرفتند (اشتهدادی، بی‌تا: ۳۷). همچنین با اطاعت از کریم‌خان زند، مقام بیگلربیگی آذربایجان را در شهر تبریز نجفقلی‌خان دنبلی و حکمرانی خوی را احمدخان دنبلی تصاحب کردند (غفاری‌کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۱۴؛ دنبلی، ۱۳۵۰: ۱۴۱/۲؛ Werner, 2000: 39).

درواقع نجفقلی‌خان نقش فرمانروایی کل آذربایجان در دوره حکومت زندیه را ایفا می‌کرد (Werner, 2000: 39). متعاقب مرگ کریم‌خان، احمدخان دنبلی به‌عنوان وزنه برتر سیاسی در فقدان حکومت مرکزی در آذربایجان ظهور کرد. حکومت عثمانی برای مقابله با سیاست توسعه‌طلبی روسیه و گرجستان به برقراری روابط با او رو آورد؛ اما وجود اختلاف و رقابت درون‌ایلی دنبلی‌ها، حذف احمدخان را از صحنه سیاسی ایران رقم زد (اشتهدادی، بی‌تا: ۵۹؛ نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۱۵۱-۱۵۰).

بحران بصره زمینه ارتباط حکومت عثمانی با احمدخان خویی

جنگ قریم (۱۱۸۸-۱۱۸۲ق/۱۷۷۴-۱۷۶۸م)، قفقاز را به یکی از کانون‌های درگیری و رقابت عثمانی-روس مبدل کرد، درحالی‌که صحنه میدان جنگ در قریم جریان داشت و محل تمرکز اصلی قوای عثمانی نیز همین نواحی بود (Baddeley, 1908: 34). روس‌ها به‌منظور ایجاد شکاف و کاستن از فشار نیروهای عثمانی در نظر داشتند آن‌ها را به نقاطی دیگر بکشاند

(Ibid)؛ از این رو با اطلاع از احساسات ضد عثمانی گرجی‌ها و جلب نظر حاکمان گرجی، فوجی از قوای روسی را به گرجستان وارد و بدین وسیله بحران جنگ در جبهه اروپا را به مرزهای شرقی عثمانی تسری دادند. نتیجه آن، ایجاد جبهه انحرافی به نام «جبهه آسیا» در گرجستان بود (Atkin, 1988: 155; Gvosdev, 2000: 29-30). پس قفقاز در نیل به هدف روس‌ها در جنگ قریم نقش خود را ایفا کرد؛ زیرا در حین جنگ هزار سرباز ترک را در جبهه آسیا مشغول نمود و از زحمت روسیه از جبهه اروپا کاست (Baddeley, 1908: 29).

عثمانی‌ها در واکنش به این اقدام روس‌ها، با رایزنی با کریم‌خان زند خواستار خروج قوای روسیه از منطقه قفقاز و مانع همکاری حکام گرجی با آن دولت شدند (اسنادی از روابط ایران و روسیه، ۱۳۸۷: ۴۲۲). حتی با ارسال سفیرایی به دربار زندیه، درصدد جلب هم‌پیمانی طرف ایرانی و لشکرکشی علیه آنان برآمدند (همان)؛ اما دولت عثمانی با آگاهی از ضعف حکومت زندیه و عدم اقدام مناسب خان زند نسبت به تحولات قفقاز، برای مقابله با تجاوز روس-گرجی، وارد ارتباط با حکام آذربایجان شد و سعی کرد با تحریک احساسات دینی قبایل قفقاز و حکام آذربایجان از نیروی جنگی آنان علیه روس-گرجی بهره جوید (Baddeley, 1908: 34). چنانچه در گزارش کنسول روس مقیم انزلی (۱۸۶۱/ق ۱۷۷۲م) آمده است، سرعسگر پاشای ارض‌روم، توانست خان‌های تبریز، خوی و ایروان را به سوی خود متمایل کند (اسنادی از روابط ایران و روسیه، ۱۳۸۷: ۴۲۲).

در این مقطع احمدخان خویی هنوز تحت اقتدار حکمرانی کریم‌خان زند و کارگزار سیاسی-نظامی او یعنی نجفقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز قرار داشت (اشتهاردی، بی تا: ۵۶) و دولت عثمانی نیز در مسئله گرجستان بیشتر با آن دو همکاری و مکاتبه داشت، اما کریم‌خان با تصرف بندر بصره (۱۸۹۱/ق ۱۷۷۵م) به تنش روابط حکومت عثمانی با ایران دامن زد و جایگاه سیاسی احمدخان را نزد عثمانی‌ها نمایان کرد. این بحران روابط حکام آذربایجان با دول عثمانی و زندیه را هم تحت الشعاع قرار داد. احمدخان خویی نیز از تنش دو کشور متأثر شد (عزیزنژاد، ۱۳۹۸: ۳۰).

پیش‌تر جنگ قریم، جایگاه قفقاز را برای عثمانی‌ها مشخص کرده بود؛ از این رو، در آستانه جنگ با دولت زندیه، این بار برای مقابله با تهدیدهای احتمالی از سوی قفقاز توسط کریم‌خان، دست به اقدامات پیشگیرانه‌ای زدند. سلطان عثمانی در حکمی به والی ارض‌روم (۱۹۲۱/ق ۱۷۷۸م) با اشاره به این مسئله افزود: «وکیل ایران چند سال است به حدود نواحی بغداد و بصره مرتکب سوء قصد شده است و بروز اقدام مشابه و مغایر با مصالحه نیز از جانب خوانین آذربایجان که هم‌مرز با دولت عثمانی هستند، محتمل است» (Osmanli belgelerinde

(Azerbaijan, 2015: 162).

بنابراین شناخت ماهیت رفتار سیاسی و رویکرد خوانین آذربایجان در جنگ احتمالی با دولت زندیه، اولویت سیاست عثمانی در ایجاد روابط با احمدخان خوبی بود (عزیزنژاد، ۱۳۹۸: ۴۳). همچنین برای برقراری ارتباط با خوانین خوی، ایروان و گرجستان به سبب همجواری با مرزهای عثمانی اهمیت بیشتری قائل شدند؛ زیرا احتمال ایجاد طرح مشابه جبهه آسیای از نوع ایرانی از قلمرو حکمرانی آنان می‌رفت (همان). بدین‌گونه عثمانی‌ها (۱۹۰ق/۱۷۷۶م) با اعلان جنگ به دولت زندیه، قوای نظامی خودشان را در نواحی چلدر، قارص و بغداد متمرکز کردند؛ مأموریت قوای پاشاهای چلدر، قارص و ارض‌روم در قفقاز برای مقابله با تجاوز احتمالی خوانین آذربایجان، گرجستان و زندیه بود (راسم، ۱۳۲۹-۱۳۲۷: ۱۰۵۱/۳).

به نوشته جودت پاشا (۱۲۹۶: ۱۰۸/۱)، «اگرچه آذربایجان در دست خانان مستقل قرار داشت؛ اما آنان نیز با اعلام اطاعت و ارسال هدایا و مراسلات به کریم‌خان خدمت می‌کردند»، مضافاً خان زند برای استمرار فرمان‌برداری، گروگانی از آنان نزد خود داشت (همان؛ دنبلی، بی تا: ۴۵) و احتمال می‌رفت از این ابزار فشار، برای اداکردن حکام آذربایجان به همکاری علیه عثمانی استفاده کند.

مأموریت برقراری روابط با خوانین خوی و ایروان به سرعسگر ارض‌روم محول شد. سلطان عثمانی نیز دستوراتی را به سرعسگر ارض‌روم ابلاغ کرد، برای تهیه خبر و تجسس از اوضاع آذربایجان، ایجاد روابط دوستانه با خوانین آذربایجان به‌ویژه خوی و ایروان و تضمین کتبی از آنان مبنی بر نداشتن اقدام مغایر با منافع دولت عثمانی (Osmanli belgelerinde). (Azerbaijan, 2015: 162).

عثمانی‌ها پیش از اعلام جنگ به ایران، نظر به فقدان آگاهی از اتحاد یا عدم اتحاد خوانین آذربایجان با دولت زندیه و محدوده نفوذ و اقتدار کریم‌خان زند در آن نواحی، با صدور فرمانی به حاکمان قارص و ارض‌روم خواستار کسب اطلاع دقیق از این مسئله شدند (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۱۲۵/۱؛ عزیزنژاد و جعفرنیا، ۱۴۰۱: ۸۸). ضمناً به سبب استیلا و غارت عراق توسط کریم‌خان، از شیخ‌الاسلام استانبول فتوای شرعی بر ضرورت جنگ با دولت زندیه را گرفتند. در این فتوا حکم قتل افرادی که تابع خان زند باشند و به همکاری با او اقدام کنند، واجب اعلام شد (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۱۱۵/۱-۱۱۴). پاشای قارص، نامه‌های سلطان عثمانی و فتوای شیخ‌الاسلام استانبول را همراه با هدایایی برای احمدخان خوبی ارسال کرد (۱۹۰ق/۱۷۷۶م) (همان: ۱۲۵/۱).

این نخستین تماس رسمی مقامات عثمانی با احمدخان خویی بود. در مقابل، خان خوی با ارسال نامه به استانبول، فرمان برداری و آمادگی خود را برای انجام هرگونه خدمت و تکلیف از سوی سلطان عثمانی اعلام کرد (همان: ۳۰۲/۱، ۱۲۷؛ جودت پاشا، ۱۳۰۷: ۵۵) و خود را از اتهام طرفداری از کریم خان زند مبرا کرد (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۳۰۲/۱). عثمانی‌ها نیز برای اطمینان خاطر او اعلام داشتند چنانچه تجاوزی از سوی کریم خان متوجه او شود، به حمایت از وی خواهند شناخت (همان: ۱۲۷/۱).

ضمناً برای رفع نگرانی خان خوی، ماهیت تجمع قوای نظامی در قارص را تأمین امنیت مرزهای عثمانی و محافظت از قارص بیان کردند (همان: ۱۲۹/۱). سلطان عثمانی به منظور جلب احمدخان، تعداد هزار و پانصد سکه زر با کُرک سمور به او هدیه داد (همان: ۱۲۸/۱)، اما دولت عثمانی به رغم دریافت «تأیید مصادقت» از خوانین خوی، ایروان و تغلیس چندان به قول آنان اعتماد نداشت (راسم، ۱۳۲۹-۱۳۲۷: ۱۰۵۱/۳) و اقدامات احتیاطی از قبیل ایجاد رعب و وحشت با نمایش سان قوای نظامی، اعزام جاسوس و تهیه گزارش از قلمرو حکام آذربایجان را به سرعت قارص تأکید کرد (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۱۲۸/۱).

شناخت رفتار سیاسی، جلب حمایت از مواضع عثمانی، همکاری نداشتن با خان زند و افشای ماهیت تجاوزطلبی کریم خان اهداف عثمانی از ایجاد روابط با احمدخان خویی بود (همان: ۳۰۰/۱ و ۲۹۶). ظاهراً اقدام سیاسی دولت عثمانی در ایجاد روابط با خان خوی و تبادل مکاتبات و ارسال هدایا، تأثیرگذار بوده است؛ چون در منابع تاریخی گزارشی از اقدام او مغایر با منافع عثمانی و همکاری با دولت زندیه ارائه نشده است. اتخاذ این رویه حاکم خوی را می توان به پایین بودن میزان نفوذ و اقتدار دولت زندیه و فقدان ابزار اعمال فشار کریم خان دانست (عزیزنژاد، ۱۳۹۸: ۴۴)؛ چون خوانین آذربایجان در اجرای احکام و انجام امور اختیار تام نداشتند و چندان رسم فرمان برداری از خان زند را به جا نمی آوردند و صرفاً به ارسال هدایای اندک بسنده می کردند (دنبلی، ۱۳۴۹: ۱۳۱/۱؛ دنبلی، بی تا: ۴۵).

قرارداد گئورگیوفسگ و تشدید همکاری عثمانی‌ها با حاکم خوی

روس‌ها برای نفوذ و سیطره بر قفقاز نیاز به متحدی در این منطقه احساس می کردند؛ زیرا باتوجه به وضعیت کوهستانی و مردمان جنگجوی منطقه، فهمیده بودند که همه اقوام قفقازی را نمی توانند حول یک اتحاد سیاسی تحت سلطه خود درآورند؛ بنابراین برای تصرف تدریجی منطقه قفقاز، ایجاد پایگاهی ضرورت داشت (Tolmachev, 2003: 4-8)؛ ازاین رو با انعقاد قرارداد «گئورگیوفسگ» (۱۱۹۷/ق ۱۷۸۳م) با ارکلی خان (حک: ۱۲۱۳-۱۱۶۰/ق ۱۷۸۹-۱۷۴۷م)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۴۳

حاکم تفلیس، جای پای در قفقاز باز کردند. این بار روس‌ها برخلاف سال ۱۸۳۱ق/۱۷۶۹م، قصد حضور دائمی با برنامه منظمی برای اشغال منطقه داشتند (Ibid).

این معاهده، آذیر خطر را مجدداً در مرزهای شرقی آناتولی و قفقاز برای دولتمردان عثمانی به صدا درآورد (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۱۹۸/۳ و ۱۳۵)؛ زیرا فی‌نفسه قفقاز حیات خلوت حکومت عثمانی بود و متقابلاً گرجستان نیز پاشنه آشیل آن دولت در منطقه بود. معاهده گئورگیوفسگ، مفاد خطرناکی برای عثمانی‌ها و خوانین قفقاز داشت؛ در این قرارداد، دولت روسیه، دشمنی با حاکم تفلیس را به منزله دشمنی خود می‌دانست و متعهد به حمایت از ادعای ارضی گرجستان در سرزمین‌های گنجه، ایروان و بخشی از خاک عثمانی شده بود (Armenians and Russia, 2001: 293-294; Atkin, 1988: 160).

چنانچه در نامه‌های ارسالی به خوانین آذربایجان به این مسئله اشاره و تأکید می‌کرده‌اند (Belgeler, 1992: 94/1; Belgeler, 1993: 53/2). در اصل، روس‌ها در نظر داشتند با برانداختن حکمرانی خوانین مسلمان منطقه، حکومت مسیحی دست‌نشانده ارمنی در قراباغ، ایروان و نخجوان تشکیل دهند (Atkin, 1988: 160). حتی علی‌مرادخان زند، حاضر بود با تأیید او به‌عنوان شاه ایران توسط روسیه، با شرایط آنان کنار بیاید (Armenians and Russia, 2001: 313).

گفتنی است پس از عقد قرارداد با حاکم تفلیس، روند فعالیت‌های ساخت‌وساز نظامی روس‌ها از قبیل استحکامات، جاده و انبار در گرجستان و چرکستان شدت گرفت (Belgeler, 1992: 125/1). خصوصاً پروژه اتصال راه زمینی به گرجستان از میان ارتفاعات چرکستان با مشارکت ارکلی‌خان، از طرح‌های مهم نظامی روس‌ها در قفقاز بود که به «جاده نظامی قفقاز» معروف بود (Armenians and Russia, 2001: 292). هدف این طرح، انتقال تجهیزات نظامی از چرکستان به تفلیس بود (Belgeler, 1992: 82/1). این جاده که در نزد عثمانی‌ها به «آنانور»^۱ معروف بود، نگرانی عمده آنان و خوانین منطقه بود.

چنان‌که پاشاهای عثمانی و خوانین، مرتب اخبار ساخت این پروژه را به دربار استانبول مخابره می‌کردند (Ibid: 123, 125-126; Belgeler, 1993: 51-52/2). حتی حاکم تفلیس با این جاده در حال ساخت، خوانین آذربایجان و داغستان را تهدید می‌کرد (Belgeler, 1992: 96/1). بارزترین تأثیر معاهده گئورگیوفسگ، افزایش سیاست تهاجمی خان تفلیس علیه سرزمین‌های

۱. آنانور نام کوهی در نواحی چرکستان و ده‌منزلی تفلیس واقع و مملو از صخره، پرتگاه و جنگل‌های انبوه است (Belegler, 1992: 96/1).

هم‌جوار چون گنجه و ایروان با کمک قوای روسی بود (Ibid: 79). این قرارداد همچنین توازن قوا را به نفع او و ضرر حکام مسلمان منطقه تغییر داد. روس‌ها (۱۹۷ق/۱۷۸۳م) با اعزام سفرا نزد خوانین قفقاز، خواستار اتخاذ رویه مشابه خان تفلیس شدند (Ibid: 89) و با حربه و عده، تطمیع و تهدید سعی در جلب آنان برآمدند (Ibid: 94). حتی در صورت همراهی نکردن با سیاست حکومت روسیه و دشمنی با خان تفلیس، پیام‌های تهدیدآمیز بر نابودی آنان ارسال کردند (Ibid). خان تفلیس نیز برای تحقق مطامع سیاسی خود ایلچپانی نزد خوانین ایروان، خوی و تبریز فرستاد و با ادعای اینکه آذربایجان متعلق به روس‌ها است، اطاعت آنان را خواستار شد (Ibid: 103). او حتی از نام و لباس روس‌ها سوءاستفاده و افرادی را در شمایل روسی با نامه‌های تهدیدآمیز به نزد خوانین مذکور اعزام می‌کرد (Ibid: 96).

ابعاد همکاری احمدخان خویی با عثمانی‌ها

۱. اعطای منصب سپهسالاری

عثمانی‌ها پس از اطلاع از قرارداد گئورگیوفسگ و مشاهده افزایش تحرکات سیاسی روس‌ها در قفقاز، برای مقابله با نفوذ و برنامه‌های استعماری آنان، به سیاست اتحاد اسلامی با همکاری خوانین قفقاز متوسل شدند تا با تهییج احساسات دینی اقوام و قبایل داغستان و آذربایجان، قوای نظامی آنان را علیه روس‌ها بسیج کنند، اما مسائل متعددی از قبیل نداشتن شناخت دقیق از اوضاع سیاسی منطقه، توان مالی-نظامی خوانین آذربایجان، میزان همکاری و همراهی آنان علیه روس، از چالش‌های فراروی حکومت عثمانی بود؛ بنابراین در ابتدا برای حل این مسائل، رو به برقراری روابط با خوانین آذربایجان و امرای داغستان آوردند. سپس با تفویض اختیارات تام و اعطای منصب سرعسگری مناطق مرزهای شرقی به سلیمان‌پاشا والی چلدر، او را مسئول ایجاد ارتباط و رایزنی با حکام منطقه تعیین کردند (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 403).

والی چلدر، خلیل افندی را به مأموریت‌هایی چون تهیه گزارش از اوضاع منطقه، بیداری خوانین از توطئه مشترک روس-گرجی، توزیع رونوشتی از عهدنامه گئورگیوفسگ و رایزنی با موضوع تحولات منطقه به نزد خوانین آذربایجان و داغستان اعزام کرد (Belgeleri, 1992: 120, 123/1; Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 403).

اخذ تعهد کتبی از حکام منطقه برای همکاری با دولت عثمانی مقابل سیاست تجاوزگری روس‌ها، مهم‌ترین مأموریت خلیل افندی بود (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 403).

اما مأموریت خلیل افندی به خوی، به علت حضور افراد خان تغلیس در مسیر راه‌ها و پیشگیری از کشف ماهیت سفارت، سبب توقف طولانی در قراباغ شد و پس از مدتی با کمک خان قراباغ با طی مسیری غیر متعارف و طولانی به خوی رسید. این قضیه موجب شد تا والی چلدر برای جبران عقب‌ماندگی مأموریت او، سفیری جدید به نام سلیمان‌آقا را به خوی اعزام کند (Ibid: 405).

با این پیشامد، رسماً دیدار خلیل افندی با احمدخان خویی جنبه تشریفاتی به خود گرفت؛ چون خان خوی پیش‌تر جواب نامه او را با اعزام پیکی به والی چلدر فرستاده بود (Ibid)، اما او در معرفی احمدخان خویی به والی چلدر، او را با تعبیر «عتیق» مسن‌ترین خان و رشیدترین فرد در بین خوانین آذربایجان یاد کرده و افزود: «گرچه مملکت و عسگری قلیل» دارد؛ اما با خوانین تبریز، اورمیه، مرند و نخجوان رابطه خویشاوندی دارد و متحد است. چنانچه قرابت خویشاوندی بین او و خان قراباغ شکل گیرد، امکان تمهید مبانی اتحاد خوانین آذربایجان حول اتحاد اسلام می‌تواند در منطقه به وجود آید؛ زیرا سایر خوانین تحت نفوذ و تابع این دو خان هستند (Ibid: 403,405). اسناد روسی نیز قلیل‌بودن نیروی احمدخان خویی را تأیید می‌کنند (Armenians and Russia, 2001: 299).

حاکم نخجوان در گزارش به عثمانی‌ها، «احمدخان را بزرگ ممالک آذربایجان» معرفی می‌کند و اینکه تمام حکام آذربایجان متحد و دوست او هستند (نصیری، ۱۳۵۶: ۱۰۵). همچنین با اعلام دنباله‌روی خود از سیاست منطقه‌ای احمدخان، درباره مواضع او به عثمانی‌ها می‌افزاید: «در همه حال خان معظم‌الیه صلاح دولت ابدمدت سلطانی را منظور و پیشنهاد خاطر ساخته از جمله اخلاص کیشان و دولت خواهان او جاق‌گردون رواق علیه سلطانی می‌باشد. مخلص دولت خواه نیز در صلاح و صواب‌دید عالی‌جاه سابق‌اللقاب بوده در صورتی که عالی‌جاه سابق‌الذکر اخلاص کیش دولت علیه عثمانی باشد این مخلص به طریق اولی اخلاص کیش و خدمتگزار او جاق‌گردون رواق دولت علیه عثمانی و بندگان عالی می‌باشد.» (همان: ۱۰۶)

حاکم مراغه نیز خان خوی را «امیرالامرا العظام عمده‌الخوانین الکرام مخدومی مطاعی احمدخانا صاحب‌اختیار ممالک آذربایجان» به صدراعظم عثمانی معرفی می‌کند و درباره همکاری خود با او می‌افزاید: «این غلام... با بندگان جلیل‌الشأن مخدومی معظم‌الیه [احمدخان] و سایر حضرات در عالم مسلمانی و ملاحظه هم‌مذهبی به طریق مراقبت سلوک و به قدر یک‌مو از اوامر علیه و از رفاقت و مؤالفت عالی‌جاه والاجایگاه مخدومی معززی‌الیه تخلف نخواهد ورزید.» (نصیری، ۱۳۵۴: ۱۵۳) اما خلیل افندی رویکرد حاکم خوی به دولت عثمانی

را از زبان او چنین بیان می‌کند: «چنانچه دولت علیه بر ما حسن نظر و التفات داشته باشد، ما نیز در اظهار غیرت، صداقت و خدمات به آن دولت قصور نخواهیم کرد.» (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 405) در انتها هم افزوده است: «اگر از عنایت دولت

علیه مأیوس گردد، بالضروره راهی جز متابعت به طائفه روسیه نخواهد داشت.» (Ibid)

درواقع احمدخان خویی، آمادگی خود را برای همکاری با طرح اتحاد اسلام با اعزام سفیری نزد مقامات عثمانی اعلام کرد. او در پاسخ به نامه والی چلدر، با اعلام دریافت نامه و اخبار تحولات گرجستان و ورود نیروی روسی به تفلیس، افزود: «این اعمال و رفتار روس‌ها باعث تحریک عرق غیرت و حمیت او گردیده است» (Belgeleri, 1993: 59/2). همچنین دفع دشمنان اسلام را بر عموم مسلمانان واجب دانست و افزود این امر مختص به عثمانی و ایران ندارد و «هر فکر صواب و رأی رزین» راجع به این امر صادر شود: «قطعاً از جانب او تخلف و تعللی انجام نخواهد گرفت و برحسب اتحاد مذهب با تمام قوت و وسع خویش اقدام خواهیم کرد» (Ibid).

در این نامه، خان خوی برخی از نکات و سفارش‌ها را شفاهی به سفیر خود جهت اطلاع به دربار استانبول ابلاغ کرد. سلیمان پاشا نیز به خواست او، سفیرش را به استانبول اعزام کرد (Ibid). حکومت عثمانی در واکنش به پاسخ مثبت خوانین آذربایجان و داغستان به طرح اتحاد اسلام علیه روسیه، فرامین و هدایای متناسب با شأن و منزلت هر یک از خوانین آذربایجان از طریق ابراهیم بیگ ارسال کرد (Belgeleri, 1992: 127-128/1; Armenians and Russia, 2001: 318). حتی عثمانی‌ها، به حسینعلی بیگ فرستاده خان خوی لطف و عنایت کرده و مبالغی برای خرج راه در اختیار او و هیئت همراه قرار دادند (Belgeleri, 1992: 117/1).

حاکم خوی نیز دریافت فرمان در «باب تنبیه و ایقاز» و «تشریفات مهر آثار دربار معدلت‌مدار پادشاه اسلام» از طریق ابراهیم بیگ را به والی چلدر اعلام و آن را مایه افتخار عظیم و مباهات خود دانست (نصیری، ۱۳۵۶: ۱۱۸-۱۱۶؛ نصیری، ۱۳۵۴: ۱۴۹). همچنین از بابت ارسال پیام اخطار آمیز مبنی بر «عدم میل به حيله و فریب کفره مخدوله» و آوردن شاهدهی از سرنوشت «احوال تاتار قریم و قرال له»^۱ را باعث مزید آگاهی دانست (نصیری، ۱۳۵۴: ۱۴۹ و ۱۴۶). خان خوی در نامه به سلطان عثمانی هم اظهار داشت، چنانچه از جماعت روس-گرجی نسبت به ممالک عثمانی و ولایات آذربایجان سوءقصدی بروز نماید برحسب غیرت دینی و اوامر شریف سلطانی، عموم خوانین آذربایجان با همکاری پاشاهای عثمانی متحدالکلمه

۱. پادشاهی لهستان.

به مقابله قیام خواهند کرد (همان: ۱۵۰-۱۴۹ و ۱۴۶-۱۴۵).

احمدخان همانند عموم خوانین آذربایجان و داغستان در دیدار با سفیرای عثمانی، نگرانی خود را از جاه‌طلبی و سیاست توسعه‌طلبی خان تغلیس به پشتوانه حکومت روسیه به ضرر سرزمین‌های اسلامی بیان کرد و افزود «ما شاه و مددکاری نداریم و ملجأ و پناه ما دولت علیّه است» و خواستار کمک دولت عثمانی شد (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 404). همچنین، اقدام ارکلی‌خان در ساخت جاده نظامی آنانور را سبب «سلب امنیت جمیع اهل اسلام» و دغدغه مشترک خوانین آذربایجان و داغستان اعلام کرد. او به اتفاق سایر خوانین برای رفع این مسئله، پیشنهاد تسخیر تغلیس و نابودی جاده آنانور را با همکاری قوای عثمانی ارائه داد. در غیر این صورت، خواستار صدور فرمانی مبنی بر تعیین خانی از میان خوانین شد تا اهل اسلام تحت امر او از این غائله خلاصی یابند (Ibid).

جودت پاشا، احمدخان را از خان‌های مقتدر ایران و عثمان‌گرا معرفی کرده و با استناد به نامه او (۱۱۹۹ق/۱۸۷۵م) می‌نویسد، بر مقتضای وحدت اسلامی حمایت دولت عثمانی از اهالی ایران در مقابل روس‌ها، از نیازهای ضروری است و «الیوم مسقوها قوای و افری در تغلیس دارند و چنانچه دولت علیه دو هزار نیرو و مقداری توپ و مهمات به احمدخان ارسال نماید و امتیازی چون رتبه برای تمایز از سایرین به او اعطا کند، اهالی ایران نیز با مشاهده التفات و نظر دولت علیه، قوت قلب پیدا کرده و در موقع تجاوز دشمن در کنار احمدخان به مقابله قیام خواهند کرد» (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۲۰۳/۳-۲۰۲).

اما عثمانی‌ها با ملاحظه قرارداد کوچوک قینارجه (۱۱۸۸ق/۱۷۷۴م) و عدم ایجاد تنش با روس‌ها، از اعزام قوا خودداری و برای مایوس‌نکردن احمدخان به ارسال مهمات و اعطای رتبه بسنده کردند (همان). بدین ترتیب، احمدخان خوبی را عنصری مناسب برای اجرای سیاست طرح اتحاد اسلام در بین خوانین آذربایجان و داغستان تشخیص دادند و بر شدت ارتباط سیاسی با او افزودند. چنانچه بیشترین حجم مکاتبات و تردد ایلچی را با احمدخان انجام دادند. این‌گونه، سلطان عثمانی (۱۱۹۸ق/۱۷۸۴م) طی حکمی احمدخان را به‌عنوان مرکز خوانین آذربایجان و منصب سپهسالاری منطقه منصوب کرد (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 112) و «حکم به جمیع وزرای خود نوشت که از اطاعت امیر احمدخان دنبلی تجاوز نمایند» (نسخه خطی، شماره ۷۵۶۸: ۸۷).

در این حکم، سلطان او را مسن و ریش‌سفید خوانین آذربایجان خطاب کرد و از حسن نظر و عنایت دولت عثمانی به او خبر داد. همچنین ممالک آذربایجان را به جهت اتحاد دیانت اسلامی و هم‌جواری با دولت عثمانی، هم‌ملت دانست و از عنایت بی‌غایت خود در حق اهالی

آذربایجان سخن راند (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 111). ضمناً برحسب غیرت دینی و حمیت ملی، حراست و صیانت از آنان در مقابل دسایس دشمنان دین را بر ذمت همت خود ضروری دانست. سپس با اشاره به عقد معاهده ارکلی خان با روس‌ها، هدف آنان را جدایی خوانین آذربایجان از تقریب وفاق دولت عثمانی و متابعت اجباری از روس‌ها اعلام کرد و افزود: «در صورت تحقق این امر، دنیا و آخرتتان نابود خواهد شد» (Ibid).

از این رو هدف ارسال سفرا، مکاتبات و رونوشت نسخه قرارداد گئورگیوفسگ از طریق پاشاهای چلدر و بایزید به خوانین آذربایجان را هشدار و آگاهی خوانین از این مسئله دانست. سلطان سپس، احمدخان را خان صداقت‌نشان معظم‌الیه نامید و از وصول نامه او به دست فرستاده‌والی چلدر خبر داد و خاطر نشان کرد که تمام مطالب و سفارش‌های شفاهی او را به صورت کامل از طریق سفرا دریافت کرده است (Ibid).

سلطان عثمانی از صلابت دینی و غیرت احمدخان رضایت نشان داده و کمال دیانت، صداقت و درایت او را سبب شهرت نزد دولتمردان عثمانی دانست و انتخاب او به منصب سپهسالاری را به جهت ویژگی‌های چون مسجل بودن فداکاری او با جان و مال در راه دین و دولت عثمانی، داشتن ارتباط مستحکم با حکام آذربایجان و تبعیت آنان، رعایت مراسم نامه‌نگاری با پاشاهای عثمانی، غافل نبودن از دشمنان و حرکت آگاهانه در منطقه عنوان کرد (Ibid: 112). در صورت وقوع تهاجم از سوی ارکلی خان به ممالیک آذربایجان و عثمانی، بر ضرورت اعانت و همکاری با پاشاهای هم‌جوار را بر خان خوی تأکید و حمایت از بیضه اسلام را بر همه مؤمنان واجب دانست و اعلام کرد: «در این خصوص از جانب ما، قطعاً قصور و کوتاهی انجام نخواهد گرفت» (Ibid: 112-113).

سپس سلطان توقع خود را از احمدخان در دفع تهاجم دشمنان دین در میان خوانین آذربایجان بیان و تأکید کرد که از دوستی و ارتباط با دشمنان دین و دولت، امنیت و دوستی مأمول نگشته است و هدف واقعی آنان را از ابراز دوستی، نابودی بنیان دول اسلامی ذکر کرد (Ibid: 113). در انتها، خان خوی را به عدم دل‌بستگی و فریب دنیای فانی دعوت و اینکه در روز قیامت در محضر صاحب شفاعت حضرات خجول و شرمسار نگردیم، توجه به اعلای کلمه الله را بر همه مؤمنان واجب دانست و از تلطیف و اعزاز او با اعلام هدایای ارسالی، سخن خود را خاتمه داد (Ibid).

حتی سلطان عثمانی در نامه (۱۱۹۸ق / ۱۷۸۴م) به خان شیروان، در چرایی تفویض منصب سپهسالاری به احمدخان خوی، او را به سبب کبر سن و حکم ریش سفیدی خوانین آذربایجان، اشتها کمال دیانت و صداقت، ارتباط با خوانین آذربایجان و نامه‌نگاری مرتب با پاشاهای

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۴۹

عثمانی، درایت و هوشیاری ستود و افزود: «فداکاری او با صرف جان و مال در راه اغور دین مبین و دولت علیه بر ما محتوم است» (Belegleri,1992: 108/1)؛ از این رو، «نام برده در بین خوانین آذربایجان به مثابه سرکرده و سپهسالار است» (Ibid).

خان خوی در جواب حکم سلطان عثمانی با ارسال عریضه (۱۱۹۸ق/۱۷۸۴م) با ابراز تشکر از ارسال نامه و عطیه همایونی، اعلام کرد که ارکلی خان از عقد معاهده با روس‌ها و ساخت جاده، مقاصد بزرگی در سر دارد. اگر «صورت تأدیب و گوشمالی خان تفلیس منظور نظر کیمیای اثر شاهانه باشد»، نام برده در کسوت سپهسالاری متعهد به اجرای اوامر شریف سلطانی است. او خود را حلقه اتصال همکاری و اتحاد خوانین آذربایجان با پشاهای عثمانی دانست (Osmanli belgelerinde Azerbaycan,2015: 186). احمدخان نیز متقابلاً همراه نامه هدایایی به سلطان عثمانی ارسال و اعلام کرد: «هرچند حضرت عالی شایسته اتحاف و هدایا نیست، لیکن به مجرد اینکه عریضه تهی و خالی نباشد، هدایایی تقدیم می‌گردد» (Ibid).

۲. کشف ماهیت نامه‌های روسی به حکام آذربایجان

ارسال نامه به خوانین آذربایجان، به وسیله روس‌ها و ناآگاهی خوانین از ماهیت استعماری روسیه از دغدغه‌های مهم عثمانی‌ها بود (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۲۰۰/۳ و ۱۹۸؛ Osmanli belgelerinde Karabağ,2009: 403). مقامات عثمانی، خبرهای ضدونقیضی از محتوای این نامه‌ها داشتند. چنانچه والی چلدر در واکنش به این مسئله، اظهار کرد: «لیکن حقیقت این امر تصحیح نشده است و با ورود جاسوس‌های ما از منطقه، صحت و سقم این امر بر سلطان عثمانی عرض خواهد شد» (Osmanli belgelerinde Azerbaycan,2015: 174). حتی صدراعظم عثمانی در گزارش (۱۱۹۸ق/۱۷۸۴م) به سلطان عثمانی بر ضرورت کسب اخبار صحیح تحولات قفقاز تأکید و صدور فرمانی برای تحقیق صحت خبر اعزام سفرای روسی نزد خوانین آذربایجان، کشف محتوای نامه‌ها و جواب خوانین را خاطر نشان کرد (Belegleri,1992: 120/1).

روس‌ها با مشاهده نفوذ و اقتدار احمدخان خویی، با اعزام سفیری توأم با هدایا خواستار روابط و همکاری او شدند (جودت پاشا، ۱۲۶۹: ۱۵۹/۱-۱۵۸). در اسناد روسی گزارشی از اعزام ایلیچی از سوی خان خوی نزد حاکم تفلیس آمده است (Armenians and Russia,2001: 310)، اما خان خوی با عنایت به روشنگری عثمانی‌ها از ماهیت استعماری روسیه و دعوت به اتحاد اسلام، به خواسته روس‌ها پاسخ منفی داد (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۲۰۰/۳). برخی از خوانین آذربایجان در واکنش به نامه و سفرای روسی، علی‌مراذخان زند را در

جریان امر گذاشته و خواستار رأی و امر او شدند (Belgeleri, 1993: 89/1; Belegleri, 1992: 66/2). حتی دولت عثمانی سعی کرد با ارسال نامه به علی‌مرادخان زند با افشای ماهیت همکاری خان تغلیس با روس‌ها و ادعای شاهی او بر ایران، او را در جریان تحولات گرجستان قرار دهند (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 403)، اما خان زند در این مقطع، گرفتار تحکیم پایه‌های حکمرانی‌اش بود و حاضر بود در مقابل شناسایی رسمی او به‌عنوان شاه ایران، با خواسته‌های سیاسی و تجاری روس‌ها کنار بیاید (Armenians and Russia, 2001: 313). حتی از طریق ارکلی خان از روس‌ها خواستار کمک شد. روس‌ها که برای دست‌درازی به ایران دنبال بهانه‌ای بودند، با ارائه برخی شرایط به او وعده کمک دادند (جودت پاشا، ۱۲۹۶: ۲۰۲/۳)؛ بنابراین دولت عثمانی برای اطلاع دقیق از ماهیت سفرای اعزامی روس به منطقه، کم‌وکیف قضایا را از احمدخان استعلام کرد (Belegleri, 1992: 120/1).

درضمن، عثمانی‌ها خبرهایی از تردد سفرای روسی از خاک ایروان و خوی به طرف علی‌مرادخان زند را هم داشتند (Armenians and Russia, 2001: 308). والی چلدر به امر دولت خود، سفرایی نزد حاکم خوی روانه کرد. بررسی صحت و سقم خبر ورود سفرا و هدایای روسی به خوانین آذربایجان و رایزنی با خان خوی درباره نحوه کیفیت رفتار با روس‌ها از اهداف مهم مأموریت سفرای عثمانی بود (Belegleri, 1992: 1/94; Belgeleri, 1993: 2/54). چنانچه سلیمان پاشا از دریافت نامه با عنوان مذکور، به دست احمدخان را به مقامات عثمانی خبر داد (Belegleri, 1992: 89/1; Belgeleri, 1993: 55/2).

در این نامه، خان خوی با تأیید خبر اعزام ایلچی از سوی ژنرال روسی نزد حکام منطقه افزود: «یکی از این ایلچیان روسی پس از اتمام مأموریت در قراباغ با هدایا و نامه روسی وارد خوی گردید» (Belgeleri, 1993: 72/2)، اما به سبب تحریر نامه به زبان روسی و ناآشنایی دربار خان خوی، مترجم ایلچی روس خود نامه را قرائت کرد. در این نامه، هدف مأموریت قوای روسی به گرجستان نظم امور ممالک جنوبی، انتظام دریای سیاه و کشتی‌رانی دریای خزر عنوان و اعلام شد: چون «والی گرجستان به پادشاه روس ملتجا و تحت حمایت روسیه است و در سلک خدمتگزاران دولت روسیه قرار دارد و حکومت روس نیز ملتزم به حمایت از او است. هرکس که با ارکلی خان دوستی کند با دولت روسی دوستی کرده و هرکسی که با او خصومت ورزد، دشمن روسیه است» (Ibid). در انتها خان خوی، با اشاره به ارسال هدایای روسی به خوانین آذربایجان از قبیل مقوله سمور و هدایای دیگر افزود: «به‌غیر از این موارد، اگر موردی باشد، البته نام‌برده بر مقتضای اتحاد مذهب شما را در جریان خواهم گذاشت» (Ibid).

۳. شاهزاده صفوی و درگیری خوانین

بسیج عمومی از قوای حکام آذربایجان و داغستان تحت شعار اتحاد اسلام، مشکلاتی داشت. به‌رغم اعلام آمادگی حکام آذربایجان به پیروی از حکم سلطان عثمانی و انجام خدمات نظامی علیه دشمنان اسلام، خود گرفتار رقابت‌های محلی بودند (Belgeler, 1993: 66-67/2). در واقع، این خوانین منافع فردی را بر سایر اولویت‌ها ترجیح می‌دادند. بازیگران اصلی تحولات آذربایجان پس از مرگ کریم‌خان زند (۱۱۹۳ق/۱۷۷۹م)، خوانین خوی، قبه و قراباغ بودند. این سه حوزه قدرت برتر محلی، در اغلب حیات سیاسی خودشان در حال کشمکش و ائتلاف‌بندی شکننده، جهت ختشی کردن طرح‌های توسعه‌طلبی و مطامع سیاسی همدیگر بودند. درگیری و ستیز دائمی با یکدیگر، وجه بارز ویژگی این خان‌های محلی بود. والی چلدر راجع به این مسئله به سلطان عثمانی می‌نویسد: «بر طبق امر و اشعار همایونی، نام‌برده به هر یک از خوانین آذربایجان نامه‌های مخفی تحریر و آنان را به غیرت دینی تشویق نمود، لیکن ممالک ایران شاه مستقل ندارند و مابین خودشان هم اتحادی در کار نیست و همواره گرفتار خصومت و اختلاف‌اند و به سبب ضعف قوت، توانایی مقاومت با دشمن را ندارند و در صورت مشاهده قوت قاهره دولت علیه در آن حوالی، بر حسب غیرت دینی به دولت علیه میل خواهند داشت» (Belgeler, 1993: 66-67/2; Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 108).

احمدخان که از کفایت رأی در حکم صاحب‌اختیار و کدخدای آذربایجان بود (دنبلی، بی‌تا: ۱۰۸؛ دنبلی، ۱۳۵۰: ۲/۲۵۰) به دو قدرت محلی فوق، اجازه مداخله در امور آذربایجان را نمی‌داد. چنانچه پیش‌تر اندیشه قدرت‌طلبی و ادعای سلطنت امام‌قلی‌خان افشار حاکم اورمیه را با ایجاد ائتلافی از حکمرانان خاندان دنبلی خاتمه داده بود (اشتهاردی، بی‌تا: ۵۰؛ دنبلی، بی‌تا: ۱۰۸؛ نسخه خطی، شماره ۷۵۶۸: ۱۷۰)، اما فتحعلی‌خان حاکم قبه با سودای تشکیل حکومت واحد، وارد حوزه بلامنازع احمدخان شد. خان قبه، با علم کردن شخصی به نام عباس میرزا و با ادعای انتساب به خاندان صفوی، اقتدار خان خوی را در آذربایجان به چالش کشید. او نخست به طرق سیاسی سعی کرد این شاهزاده را به‌عنوان شاه قانونی ایران به دولت عثمانی و خوانین خوی و قراباغ بقبولاند، حتی نامه‌ای با این موضوع به والی چلدر هم نوشت (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 108).

همچنین با اعزام پیکی به احمدخان، خواستار شناسایی خود به‌عنوان شاه برآمد (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۱۵۰). عثمانی‌ها راجع به ماهیت این شاهزاده صفوی، اخبار صحیحی نداشتند و از احتمال دست‌داشتن روس‌ها در پشت این قضیه نیز نگران بودند؛ چون والی چلدر پیش‌تر اخباری از طرح روس‌ها به‌منظور کمک به استقرار فردی مدعی شاهی به تاج‌وتخت ایران در

اختیار داشت و اهداف آنان از این طرح را اخذ امتیازهای سیاسی و تجاری به نفع حکومت روسیه و واردکردن ایران به ائتلاف با روس علیه عثمانی می‌دانست (Belgeleri, 1992: 89/1; Belgeleri, 1993: 66/2).

سلیمان پاشا (۱۱۹۷ق / ۱۷۸۳م) با اعلام دریافت نامه با موضوع شاهزاده عباس میرزا از حاکم قبه به دربار استانبول اظهار داشت: «حقیقت میرزای نام‌برده بر والی چلدر مبهم است» و از واکنش علی‌مرادخان زند به این مسئله نیز اظهار بی‌اطلاعی کرد (Belgeleri, 1993: 56,65/2)، اما بنا به دستور مقامات عثمانی، برای بررسی صحت این قضیه و استفسار حقیقت حال شاهزاده صفوی، افرادی را نزد حکام خوی و قراباغ روانه کرد (Belgeleri, 1993: 65/2; Belgeleri, 1992: 94/1; Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 108).

خان خوی نیز، با ارائه گزارشی از حضور شخصی در قبه و از ادعای انتساب این فرد به سلالة خاندان صفوی سخن راند و افزود: «او در نزد فتحعلی‌خان است و واکنش خوانین ایران به پذیرش یا نفی او هنوز معلوم نیست» (Belgeleri, 1993: 73/2). تاکنون نیز هیچ اقدام و حرکتی انجام نداده است و «زین پس به هر وجهی که اقدام به حرکت و عزیمت نماید» به اطلاع شما خواهد رسید (Ibid).

البته فتحعلی‌خان که «صدر دولت را طالب و مرتبه شروانشاهی یافته» بود (دنبلی، بی‌تا: ۱۱۴)، برای اعلام شاهی عباس میرزا، اردبیل را که در حکم خاستگاه خاندان صفوی بود، تصرف کرد. لیکن این اقدام او، با واکنش منفی احمدخان و خان قراباغ مواجه شد (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۹۳؛ Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 118-119). حتی خان خوی (۱۱۹۹ق / ۱۷۸۵م)، حاکم تبریز را به سبب همراهی با طرح فتحعلی‌خان و تشبث به ذیل دولت زندیه، از حکمرانی عزل کرد (دنبلی، بی‌تا: ۱۱۶؛ نسخه خطی، شماره ۷۵۶۸: ۱۷۰؛ اشتهاردی، بی‌تا: ۵۱).

در حین محاصره تبریز، ایلچی فتحعلی‌خان قبه وارد شد و «کاغذی آورد به این مضمون که به جهت هم‌سلسلگی شیروان، شاه سلسله شما اظهار می‌دارم که امروز در ایران کسی نمانده است مرا بیا و شاهی قبول نمایید که تمامی شیروان و داغستان آن را دارم» (نسخه خطی، شماره ۷۵۶۸: ۱۷۰)، اما طرح او به علت عدم استقبال خوانین آذربایجان، دولت عثمانی و مخالفت روسیه به شکست انجامید (Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 118-119).

۴. محافظت از قلعه ایروان

محافظت از قلعه ایروان، از مسائل مهم برای رایزنی حکومت عثمانی با احمدخان خویی بود.

حکمرانی ایالت ایروان در اختیار خاندان حکومتگر محلی قاجار قرار داشت (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۹۷). این ایالت به سبب هم‌جواری با عثمانی و گرجستان، از موقعیت جغرافیایی خاصی برخوردار بود. عثمانی‌ها هم به همین دلیل، اهمیت خاصی برای ایالت ایروان قائل بودند (عزیزنژاد و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۵) و قلعه آن را با تعبیر «مفتاح ابواب قلاع بلاد آذربایجان، روم و ایران» یاد می‌کردند (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۱۳). چنانچه در نامه‌های پیاپی به حکام آذربایجان و داغستان، مکرر بر حفظ و حراست قلعه ایروان تأکید می‌کردند و خواستار همکاری آنان با پاشاهای عثمانی در مقابل تجاوز احتمالی خان تفلیس بودند (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۱۴-۱۱۳؛ Osmanli belgelerinde Karabağ, 2009: 112,411). سقوط ایروان، به منزله تهدید مرزهای شرق آناتولی بود. روس‌ها نیز از این موقعیت ایروان در هم‌جواری عثمانی آگاه بودند (عزیزنژاد و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۵).

ارکلی‌خان، ایروان را بخشی از خاک تاریخی گرجستان می‌دانست و به‌رغم تمایل بر تصرف ایروان، به سبب ترس از کریم‌خان زند و حمایت عثمانی‌ها از خاندان قاجار، جانب احتیاط را رعایت می‌کرد (عزیزنژاد، ۱۳۹۵: ۶۶)، اما در سال (۱۱۹۳ق/۱۷۷۹م) از مرگ کریم‌خان استفاده و به ایروان حمله برد (Yerevantsi, 1958: 387). به نوشته دنبلی «خان تفلیس که پیوسته دست تجاوز به قلمرو ایروان داشت و به مداخل حاکم ایروان طمع داشت از مرگ خان زند استفاده و ایروان را آماج تهاجم قرار داد» (دنبلی، ۱۳۵۰: ۲۰۹/۲؛ دنبلی، بی‌تا: ۹۳)، اما درخواست کمک حسینعلی‌خان قاجار (حک: ۱۱۷۲-۱۱۹۷ق/۱۷۵۹-۱۷۸۳م) حاکم ایروان، از خویشاوند خود احمدخان و انتشار خبر تدارک قوای آذربایجان، به عقب‌نشینی گرجی‌ها از ایروان منتهی شد (دنبلی، ۱۳۵۰: ۲۱۰/۲؛ دنبلی، بی‌تا: ۹۴).

لیکن حاکم ایروان متعاقب معاهده گنورگیوفسگ با مشاهده تغییر موازنه قوا و اقتدار حاکم گرجی، درصدد بهبود روابط با ارکلی‌خان آمد (Gvosdev, 2000: 61). او به نشانه حسن‌نیت، از قبول سفیر و هدایای عثمانی امتناع کرد و سیاست دنباله‌روی خود از خان تفلیس را به اطلاع احمدخان رساند (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۹۲-۹۱). حتی خان ایروان با استقبال از فرستاده روس، اجازه نقشه‌برداری از قلعه ایروان را به روس‌ها داد (جووت پاشا، ۱۲۹۶: ۱۲۳/۲)، اما مرگ حسینعلی‌خان قاجار (۱۱۹۷ق/۱۷۸۳م) و به‌دنبال آن حکمرانی کوتاه‌مدت فرزندش غلامعلی‌خان و قتل او، حکمرانی خاندان قاجار را با اعیان و سران محلی گرفتار اختلاف و چالش کرد (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۸۷).

این مسئله به بروز ناآرامی و ناامنی در ایروان دامن زد و سبب نگرانی عثمانی‌ها از احتمال سوءاستفاده گرجی‌ها با کمک قوای روسی از این وضع شد (Belegleri, 1992: 92/1). حتی

مقامات عثمانی، احتمال نقش پنهانی ارکلی خان در قتل غلامعلی خان را مطرح می‌کردند. این بحران سبب شد تا نامه و هدایای سلطان عثمانی به حاکم ایروان تا برقراری مجدد امنیت در ایالت بایزید متوقف شود (Ibid: 111-112/1).

حفظ و حراست از قلعه ایروان و نحوه همکاری با همدیگر، از محورهای گفت‌وگوی مقامات عثمانی با خان خوی بود (Ibid: 92/1). دولت عثمانی با ملاحظه قرارداد مصالحه (۱۵۹۱ق/۱۷۴۶م) با نادرشاه افشار، به پاشاهای بایزید و قارص هم‌جوار با ایروان اجازه مداخله در امور داخلی را نداد (Belegleri, 1993: 71/2). در مقابل به‌شکل غیرمستقیم با حمایت از خان خوی، خواستار ممانعت از نفوذ و سلطه گرجی‌ها در ایروان شد (عزیزنژاد، ۱۳۹۵: ۹۳). یکی از علل اصلی تفویض منصب سپهسالاری به احمدخان خویی، همکاری با حکام آذربایجان و پاشاهای عثمانی جهت مقابله با سقوط قلعه ایروان بود (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۱۴-۱۱۳).

والی چلدر بنا به توصیه‌های اکید سلطان عثمانی برای حراست از قلعه ایروان، پیکی نزد خان خوی فرستاد و خواستار اقدام مشترک با پاشای بایزید برای حل مسئله مزبور شد (Belegleri, 1992: 114/1). خان خوی با تبعیت از اوامر سلطان عثمانی، بحران ایروان را از نزدیک با همکاری پاشاهای قارص و بایزید رصد کردند و خبرهای تحولات جاری ایروان را با یکدیگر به اشتراک گذاشتند تا در صورت احتمال مداخله خان تفلیس با هماهنگی هم اقدام مناسبی انجام دهند (Ibid: 110-111).

احمدخان با حربه و صلت سیاسی، محمدخان قاجار را به حکمرانی ایروان برگزید و او را تحت نفوذ خود درآورد (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۲۶) و با برقراری امنیت، اوامر و عطیه همایونی را به‌دست ایلچی خود و خزینه‌دار پاشای بایزید به محمدخان قاجار ایروانی تحویل داد (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۱۶-۱۱۳؛ Belegleri, 1992: 111-113/1). محمدخان قاجار و بزرگان دربار ایروان، در پاسخ به نامه خان خوی و پاشای بایزید اعلام کردند: «تا در قید حیات هستیم امری محال است که قلعه ایروان را به خان تفلیس دهیم و بر هر حيله و مکر او هم واقف هستیم» (Belegleri, 1992: 115/1).

اقدام به‌موقع خان خوی با همکاری پاشای بایزید، نقشه خان تفلیس را منتفی کرد (Ibid: 112, 115/1). پاشای بایزید درباره نقش احمدخان در قضیه بحران جانشینی ایروان به دربار استانبول می‌نویسد: «احمدبیگ خان خوی، داماد خان ایروان شده است و خان ایروان که زبون ارکلی خان است با تدبیر پدرزنش^۱ جلوی وعده‌های ملایم سفرای ملبس روسی را

۱. محمدخان ایروانی داماد احمدخان خویی بود (قدسی ایروانی، بی‌تا: ۱۲۶).

گرفت» (Ibid: 96/1).

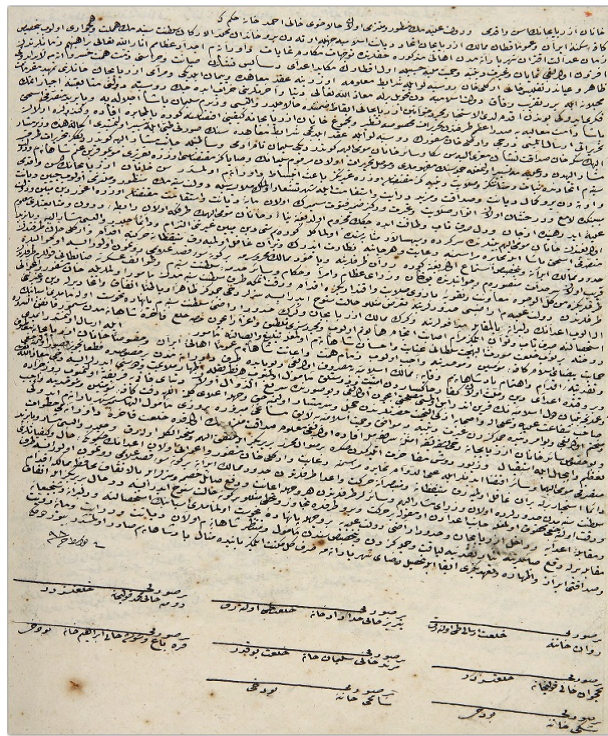
احمدخان در جواب نامه والی چلدر، درخصوص محافظت قلعه ایروان اظهار داشت: «بر طبق فرمایش حضرت عالی، نام برده به اتفاق پاشای بایزید در حفظ قلعه اهتمام عمل آورده و تاکنون نیز سوء قصدی علیه ایروان مترتب نیست و به رغم این باز بر استحکام آن افزوده و برای عدم غفلت از حيلة خان تفلیس، کمال احتیاط و اهتمام به عمل آمده است» (Belegleri, 1992: 116/1). همچنین به سلیمان پاشا خاطر نشان کرد: «در باب الکاء ایروان همین که از مصدر جاه و جلال صدراعظم مقرر شده بود دوستدار حسب المقرر اعزه و اعیان ایروان را در کمال اطمینان مستمال و خاطر جمع نموده نوعی امیدواری حاصل که ان شاء الله تعالی مادام الحیات فریفته خدعه و حیل کفره فجره نگردیده به دعاگویی ازدیاد عمر و دولت و اقبال لایزال پادشاه عالم پناه قیام و اقدام خواهند نمود» (نصیری، ۱۳۵۶: ۱۱۸).

احمدخان، برای رفع تردیدهای عثمانی ها، نقش خان تفلیس در قتل غلامعلی خان را تکذیب و بدمعاشرتی و سوء رفتار او را عامل قتل توسط اهالی ایروان ذکر کرد (Belegleri, 1992: 119/1). والی ارض روم برای محافظت از قلعه ایروان با توضیح اینکه خان جدید ایروان [محمدخان قاجار] «حدیث السن و عدم اللیاقه» است و «نباستی به انتظار تجاوز دشمن نشست»، سه پیشنهاد از قبیل تدارک انتظام قوی قلعه، نظارت دائمی با همکاری خان خوی یا واگذاری قلعه را به صورت امانت به دولت عثمانی را به سلطان عثمانی ارائه کرد (Osmanli belgelerinde Azerbaycan, 2015: 184).

نتیجه گیری

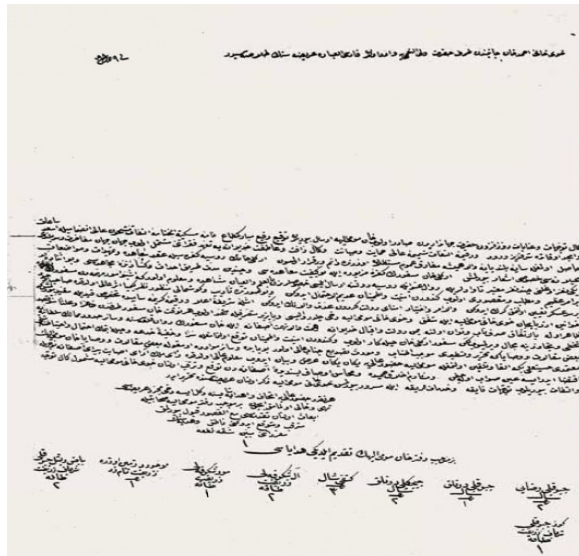
احمدخان خویی در میان حکام آذربایجان به جهت داشتن امتیازهایی چون ارتباط و تبعیت خوانین آذربایجان، وفاداری به اوامر حکومت عثمانی و همکاری مستمر با پاشاهای مرزی از جایگاه مهمی در سیاست اتحاد اسلام عثمانی ها برخوردار بود. با وجود آنکه وی فردی متشرع و شیعی مذهب بوده، در معادلات سیاسی آن زمان، هم پیمان عثمانی بود. علایق مذهبی احمدخان، تعارضی با رویه سیاسی او در طرح اتحاد اسلام عثمانی نداشت، همان طور که خوانین دیگری هم در منطقه بودند که صرف نظر از گرایش های مذهبی در این طرح مشارکت داشتند. امتیازات سیاسی احمدخان و داشتن کبر سن که در حکم کدخدای آذربایجان بود، جایگاه او را با دریافت منصب سپهسالاری از دولت عثمانی بیش از پیش ارتقا بخشید. او با اخذ این لقب در کسوت فرمانده حکام آذربایجان، مجری سیاست های منطقه ای عثمانی علیه روس-گرجی شد. چنانچه سطح همکاری او با دولت عثمانی برخلاف دیگر حکام محلی، از

سطح تبادل سفرا و مکاتبات فراتر رفت و وارد حوزه همکاری عملی متقابل در برابر دشمنان اسلام شد. نمونه عینی همکاری مشترک دو طرف را می توان به کشف ماهیت سفرای روسی به خوانین آذربایجان، تبادل و اشتراک اخبار تحولات منطقه آذربایجان با عثمانی ها دانست. لیکن محافظت از قلعه ایروان از تهدید گرجی های متفق روسیه، مصداق بازرزی از همکاری مشترک اطلاعاتی-نظامی احمدخان با پاشاهای عثمانی بود. این روابط و اخذ امتیازهای سیاسی از دولت عثمانی جایگاه او را از سطح حکام محلی به قدرت برتر منطقه و مدعی حکومت ترقی داد. امری که از اهداف حاکم خوی در پیوستن به طرح اتحاد عثمانی بود. عثمانی ها در آستانه جنگ با روس ها امید زیادی به اقتدار و نفوذ احمدخان به همکاری و مقابله با سیاست اشغالگری گرجی ها در قفقاز داشتند، اما قتل او در توطئه خانوادگی (۱۲۰۰ق/۱۷۸۶م) نقشه آنان را متفی کرد.

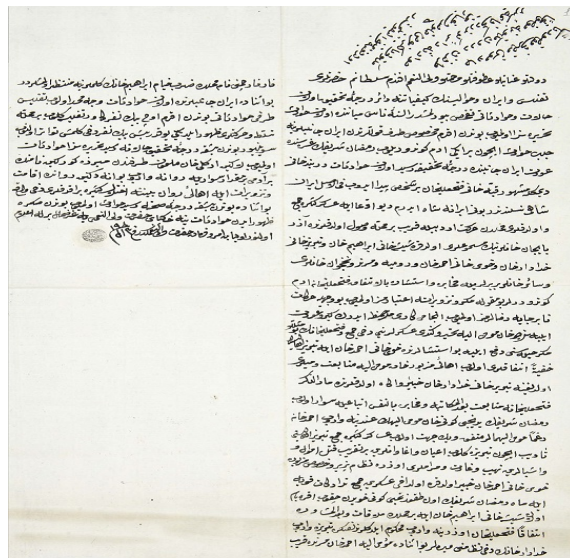


حکم سلطان عثمانی به احمدخان خویی (۱۱۹۸ق/۱۷۸۴م) با موضوع اعطای رتبه سپهسالاری (Osmanli belgelerinde Karabag)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۵۷



نامه احمدخان خویی همراه با هدایا به سلطان عثمانی (۱۱۹۸/۱۷۸۴م) با موضوع اعلام آمادگی بر همکاری با پاشاهای عثمانی در صورت وقوع تجاوز حاکم تفلیس و روس‌ها به خاک اسلام (Osmanli belgelerinde Azerbaycan)



گزارش حاکم موش عثمانی (۱۱۹۸/۱۷۸۴م) از درگیری احمدخان خویی با فتحعلی خان حاکم قبه در قضیه شاهزاده صفوی (Osmanli belgelerinde Karabag)

منابع

الف. کتاب‌ها و مجلات

- آقاسی، مهدی (۱۳۵۰) *تاریخ خوی*، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- اسنادی از روابط ایران و روسیه (از صفویه تا قاجاریه) (۱۳۸۷) ترجمه رحیم مسلمانیان قبادیانی و بهروز مسلمانیان قبادیانی، تهران: وزارت امور خارجه.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا (۱۳۸۳) *گلستان ارم*، تهران: ققنوس.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۳) *شرف‌نامه*، به تصحیح محمد عباسی، تهران: حدیث.
- بیگ‌محمدی، بهنام (۱۳۹۲) «نقش دنبلیان خوی در روابط ایران و عثمانی (از تشکیل صفویه تا اوایل قاجار)»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۵ (۵۷)، ۱-۱۱۷.
- ترکمان، اسکندربیگ منشی (۱۳۷۷) *عالم‌آرای عباسی*، جلد ۲، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- جویدت پاشا، احمد (۱۲۹۶) *تاریخ جویدت*، جلد ۱ و ۲ و ۳، استانبول: مطبعة عامره‌سی.
- _____ (۱۳۰۷) *قریم و قافقاس تاریخچه‌سی*، قسطنطنیه: مطبعة ابوالضیا.
- حجتی، صادق (۱۳۸۹) *تاریخ سیاسی-اجتماعی ایل دنبلی (تا شورش ۱۲۱۴ق)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۵۰-۱۳۴۹) *تجربه الاحرار و تسلیه الابرار*، جلد ۱ (۱۳۴۹) / جلد ۲ (۱۳۵۰)، به تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- راسم، احمد (۱۳۲۹-۱۳۲۷) *رسمی و خریطلی عثمانلی تاریخی*، جلد ۳، استانبول: اقبال کتابخانه سی حسین.
- ریاحی، محمدمبین (۱۳۷۲) *تاریخ خوی*، تهران: توس.
- شیروانی، حاجی زین‌العابدین (بی تا) *بستان السیاحه*، تهران: سنایی.
- عزیزنژاد، محمد؛ دهقانی، رضا (۱۳۹۳) «روابط خانان ایروان با گرجی‌ها و نقش قدرت‌های پیرامونی در دوره حکمرانی حسینعلی خان قاجار ایروانی»، *تاریخ ایران*، (۷۴/۵)، ۸۹-۱۱۲.
- عزیزنژاد، محمد؛ جعفرنیا، فاطمه (۱۴۰۱) «روابط ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر قراباغی با حکومت عثمانی»، *تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهرا (س)، (۵۴)، ۳۲-۱۱۲-۸۳.
- عزیزنژاد، محمد (۱۳۹۵) *مناسبات خان‌های ایروان با حکومت‌های ایران، عثمانی، روسیه و گرجستان از پایان دولت نادرشاه افشار تا عهدنامه ترکمانچای (۱۲۴۳-۱۱۶۰ق/۱۷۴۷-۱۸۲۸م)*، رساله دکتری، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز.
- _____ (۱۳۹۸) «مواضع حسینعلی خان قاجار ایروانی در اختلاف دولت عثمانی و کریم‌خان زند در مسئله بصره (۱۱۸۰-۱۱۹۳ق)»، *تاریخ روابط خارجی*، ۲۱ (۸۱)، ۵۴-۲۹.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹) *گلشن مراد*، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۵۹

نادر میرزا (۱۳۶۰) تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، به تصحیح محمد مشیری، تهران: اقبال.
نصیری، محمدرضا (۱۳۵۴) «چند سند تاریخی از دوره زندیه و قاجاریه»، بررسی های تاریخی، ۱۰(۶)،
۱۶۹-۱۳۵.

_____ (۱۳۵۶) «چند سند تاریخی از دوره زندیه»، بررسی های تاریخی، ۱۲(۳)، ۱۱۸-۹۳.
_____ (۱۳۸۴) «مناسبات خانان آذربایجان با دولت عثمانی در اواخر دوره زندیه»، پیک نور،
۳(۵)، ۷۴-۶۳.

وان تاریخی و کوردلر حقنده تتبعات (۱۹۲۸) استانبول: مطبعة ابوالضیا.

ب. نسخه های خطی

اشتهاردی، محمدحسن بن عبدالکریم (بی تا) تذکرة الدنابله، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای
اسلامی، شماره ۸۳۴۵.

دنبلی، عبدالرزاق بیگ (بی تا) حدائق الجنان، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره
۷۶۴۲۵.

قدسی ایروانی، محمد مسلم (بی تا) مکاتبات حسینعلی خان قاجار ایروانی، نسخه خطی، مؤسسه علوم
تاریخی باکیخانوف آذربایجان، شماره میکروفیلم ۷۴۱۵.

نویسنده نامعلوم، عنوان نامعلوم، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره میکروفیلم ۷۵۶۸.

Armenians and Russia(1626-1796) adocumentary record(2001), Translation by George Bournoutian, USA: Mazda Publishers.

Atkin, Muriel(1988), Russian Expansion in the Caucasus to 1813, in M.Rywkin(ed.), *Russian Colonial Expansion to 1917*, London & New York: Mansell Publishing Limited.

Baddeley, John(1908), *The Russian Conquest of the Caucasus*, London:Longmans,Green and Co.

Çakmak, Mehmet Ali(1998), Hoy Hanlığı ve Osmanlı Devletinin Bu Hanlıklarla İlişkileri, *Türk Kültürü*,Ankara.

Gvosdev,Nikolas(2000),*Imperial Policies and Perspectives Towards Georgia1760-1819*, London:Macmillan.

Nusel,Emre(2015),*Osmanli-Rus savaşında Kafkas Hanliklerinin faaliyetleri(1787-1792)*, Yüksek lisans tezi,Trakya Üniversitesi.

Osmanli belgelerinde Azerbaycan(2015), TDBB yayinlari Araştırma inceleme, İstanbul.

Osmanli belgelerinde Karabağ(2009), Osmanlı Arşivi Daire Başkanlığı, İstanbul.

Osmanlı devleti ile Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arşiv Belgeleri(1578-1914), (1992),C.I,Osmanlı Arşivi Daire Başkanlığı,Ankara.

Osmanlı devleti ile Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arşiv Belgeleri(1575-1918), (1993),C.II,Osmanlı Arşivi Daire Başkanlığı,Ankara.

Tolmachev, E.p(2003), Russia's Annexation of the Caucasus, *Russian Social Science Review*, Vol.44, No.2.

Werner, Christoph(2000), *An Iranian Town in Transition (A Social and Economic History of the Elites of Tabriz 1747-1848)*, Wiesbaden.

Yerevantsi, Simeon(1958), *Jambr*, Yerevan: Mughni Hratarakchutyun.

List of sources with English handwriting

- Agassi, Mehdi. (1971). *TārīḲ-e Ḳoy*. Tabriz: Institute for History and Culture of Iran. [In Persian]
- Armenians and Russia (1626-1796) adocumentary record. (2001). Translation by George Bournoutian. USA: Mazda Publishers.
- Atkin, Muriel. (1988). *Russian Expansion in the Caucasus to1813*. in M.Rywkin (ed.). Russian Colonial Expansion to 1917. London & New York: Mansell Publishing Limited.
- Aziznejad, M. & Dehgjani, R. (2014). Relations of Khanate of Yerevan with Georgians and the Role of the Peripheral Powers on the Rule of Hossein Ali Khan Qajar Yerevani. *Iran history*. No 74/5, pp.89-112. [In Persian]
- Aziznejad, M. & Jafarniya, F. (2022). Ibrahim Khalil Khan Javanshir Karabaghi's relations with the Ottoman government. *Quarterly Journal of History of Islam and Iran*. Vol 32. No 54, pp.83-112. [In Persian]
- Aziznejad, M. (2015). *the relations of the khans of Yerevan with the governments of Iran, Ottoman, Russia and Georgia from the end of Nader Shah Afshar's government to the Treaty of Turkmanchai (1160-1243 AH/1747-1828 AD)*. doctoral thesis. Tabriz University. [In Persian]
- Aziznejad, M. (2018). The positions of Hossein Ali Khan Irvani in the dispute between the Ottoman government and Karim Khan Zand on the issue of Basra (1180-1193 A.H.). *Quarterly History of Foreign Relations*. Year 21. No 81, pp. 54-29. [In Persian]
- Baddeley, John. (1908). *The Russian Conquest of the Caucasus*. London: Longmans Green and Co.
- Badlisi, Sharaf Khan. (1994). *Sharaf nameh*. (ed.). Mohammad Abbasi. Tehran: Hadith. [In Persian]
- Bakikhanov, Abbas Qoli Aqa. (2004). *Golestan-e Eram*. Tehran: Qoqnous. [In Persian]
- Beg Mohammadi, B. (2013). The Role of Khoy Donbolian in Iran-Ottoman Relations. *Quarterly Journal of Foreign Relations*. Year 15. No 57, pp.1-17. [In Persian]
- Çakmak, Mehmet Ali. (1998). Hoy Hanlığı ve Osmanlı Devletinin Bu Hanlıkla İlişkileri. *Türk Kültürü*. Ankara. [In Turkish]
- Cevdet Paşa, Ahmed. (1879). *TârīḲ-i Cevdet*. Istanbul: Matbaa-i Amire. [In Turkish]
- Cevdet Paşa, Ahmed. (1890). *Kırım ve Kafkas Tarihçesi*. Istanbul: Matbaa-i Abu al-Ziyah. [In Turkish]
- Documents of the relations between Iran and Russia (from Safavid to Qajar)*. (2008), translated by Rahim Mosalmanian Qobadiani & Behrouz Mosalmanian Qobadiani, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [In Persian]
- Donboli, Abd al-Razzaq Beg. (1970). *Tajrebat al-Ahrar va Tasleyat al-Abrar*. Vol 1. (ed.). Hassan Qazi Tabatabai. Tabrzi: Institute of History and Culture of Iran. [In Persian]
- Donboli, Abd al-Razzaq Beg. (1971). *Tajrebat al-Ahrar va Tasleyat al-Abrar*. Vol 2. (ed.). Hassan Qazi Tabatabai. Tabrzi: Institute of History and Culture of Iran. [In Persian]
- Donboli, Abd al-Razzaq Beig. (No data). *Hadaigh Al-Jannan*. Manuscript of the Library of the Islamic Consultative Assembly. No 76425. [In Persian]
- Eshtehardi, M. H. (no data). *Tazkereh Al-Danabaleh*. Manuscript of the Library of the Islamic Consultative Assembly. No 8345. [In Persian]
- Ghaffari Kashani, Abo'l-Hasan. (1960). *Golshan-e Morad*. (ed.). Gholam Reza Tabtabaei Majd. Tehran: Zarrin. [In Persian]
- Gvosdev, Nikolas. (2000). *Imperial Policies and Perspectives Towards Georgia 1760–1819*. London: Macmillan.
- Hojjati, Sadiq. (2010). *Socio-political history of Donboli tribe (until the revolt of 1214 AH)*. Master's thesis. Research Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Nader Mirza. (1981). *Tarikh va Joghrafiya-e Dar al-Saltaneh-ye Tabriz*. (ed.). Mohammad Moshiri. Tehran: Iqbal. [In Persian]
- Nasiri, M.R. (2005). The relations of the Azerbaijani Khanate with the Ottoman government at the end of the Zandid period. *Journal of Peyk Noor*. vol 3. No 5, pp.63-74. [In Persian]
- Nasiri, M.R. (1975). Some historical documents from the Zandid and Qajar period. *Journal of Historical Studies*. Year 10. No 6, pp.135-169. [In Persian]
- Nasiri, M.R. (1977). Some historical documents from the Zandid period. *Journal of Historical*

- Studies*. Year 12. No 3, pp.93-118. [In Persian]
- Nusel, Emre. (2015). *Osmanli-Rus savařında Kafkas Hanlıklarının faaliyetleri (1787-1792)*. Yüksek lisans tezi. Trakya Üniversitesi. [In Turkish]
- Osmanli belgelerinde Azerbaycan*. (2015). TDBB yayinlari Arařtırma inceleme. İstanbul. [In Turkish]
- Osmanli belgelerinde Karabağ*. (2009). Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı. İstanbul. [In Turkish]
- Osmanlı devleti ilâ Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arřiv Belgeleri (1578-1914)*. (1992). C.I. Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı. Ankara. [In Turkish]
- Osmanlı devleti ilâ Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arřiv Belgeleri (1575-1918)*. (1993), C.II. Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı. Ankara. [In Turkish]
- Qudsi Irvani, Mohammad Muslim. (no data). *Correspondence of Hossein Ali Khan Qajar Irvani*. Manuscript of Bakikhanov Institute of Historical Sciences of Azerbaijan. No 7415. [In Persian]
- Rasim Effendi, Ahmed. (1909-1911). *Resimli ve Kharitali Osmanli Tarikhi*. İstanbul: Sahib ve Nâşiri Hüseyin. [In Turkish]
- Riahi, M. A. (1993). *Tarikh-e Khoy*. Tehran: Toos Publication. [In Persian]
- Shirvani, H. Z. A. (no data). *Bostan al-Siyyaha*. Tehran: Sanaei. [In Persian]
- Tolmachev, E.p. (2003). Russia's Annexation of the Caucasus. *Russian Social Science Review*. Vol 44. No.2.
- Torkaman, Eskandar Beg Monshi. (1999). *Tarikh-e 'Alam-ara-ye 'Abbasi*. (ed.). Mohammad Esmayil Rezvani. Tehran: Donyay-e Ketab. [In Persian]
- Unknown author. (no data). *unknown title*, manuscript Tehran University Central Library. No 7568. [In Persian]
- Van Tarihi ve Kürtler hakkında tetebbuat*. (1928). İstanbul: matbaa-i ebüzziya. [In Turkish]
- Werner, Christoph. (2000). *An Iranian Town in Transition (A Social and Economic History of the Elites of Tabriz 1747-1848)*. Wiesbaden.
- Yerevantsi, Simeon. (1958). *Jambr*. Yerevan: Mughni Hratarakchutyun.

References in English

- Armenians and Russia(1626-1796)adocumentary record(2001)*, Translation by George Bournoutian, USA: Mazda Publishers.
- Atkin, Muriel(1988), Russian Expansion in the Caucasus to1813,in M.Rywkin(ed.), *Russian Colonial Expansion to 1917*, London & New York:Mansell Publishing Limited.
- Baddeley,John(1908),*The Russian Conquest of the Caucasus*, London:Longmans,Green and Co.
- Çakmak, Mehmet Ali(1998),Hoy Hanlıđı ve Osmanlı Devletinin Bu Hanlıkla İliřkileri, *Türk Kültürü*,Ankara.
- Gvosdev,Nikolas(2000),*Imperial Policies and Perspectives Towards Georgia1760–1819*, London:Macmillan.
- Nusel,Emre(2015),*Osmanli-Rus savařında Kafkas Hanlıklarının faaliyetleri(1787-1792)*, Yüksek lisans tezi,Trakya Üniversitesi.
- Osmanli belgelerinde Azerbaycan*(2015), TDBB yayinlari Arařtırma inceleme, İstanbul.
- Osmanli belgelerinde Karabağ*(2009), Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı, İstanbul.
- Osmanlı devleti ilâ Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arřiv Belgeleri(1578-1914)*,(1992),C.I,Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı,Ankara.
- Osmanlı devleti ilâ Azerbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arřiv Belgeleri(1575-1918)*,(1993),C.II,Osmanlı Arřivi Daire Bařkanlıđı,Ankara.
- Tolmachev,E.p(2003), Russia's Annexation of the Caucasus, *Russian Social Science Review*, Vol.44, No.2.
- Werner, Christoph(2000), *An Iranian Town in Transition (A Social and Economic History of the Elites of Tabriz 1747-1848)*, Wiesbaden.
- Yerevantsi, Simeon(1958), *Jambr*, Yerevan: Mughni Hratarakchutyun.



**The position of Ahmad Khan Donboli Khoie in Ottoman Government's policy
of Pan-Islamism in the Caucasus¹**

Mohammad Aziznejad²
Fatemeh Jafarniya³

Received: 2022/10/03
Accepted: 2023/03/13

Abstract

Pan-Islamism was the Ottoman Empire's plan to limit and contain Russia's expansionism. Their purpose was to bring the local Khans under one banner in the name of Islamic Unity to resist against Russia's colonial policies. Ahmad Khan Donboli (1176-1200AH/1786-1762AD), the ruler of Khoy, in the Azerbaijan region, was an influential and powerful figure. Despite being a Shiite, the Ottoman government saw him as a valuable asset for the purposes of the Pan-Islamism and thus approached him. This study aimed to unravel Ahmad Khan's position and role in Ottoman government's regional policy and shed light on the dimensions of their collaboration. The present study also intended to answer the following questions: How much did Ahmad Khan cooperate with the Ottomans? What was the ruler of Khoy's purpose from collaborating with the Ottomans on their Pan-Islamism policy? Using historical Persian manuscripts, documents printed in the Ottoman Empire, and Ottoman historiographical resources, this study attempted to answer the above-mentioned questions by an analytic-descriptive method. The findings indicate that the cooperation between them was beyond mere exchange of ambassadors and correspondence and had move to a whole new level of joint military and intelligence collaboration against Islam's enemies. Also, it was found that Ahmad Khan intended to upgrade his status from a local ruler to a claimant to the throne and to establish himself as an independent ruler in the absence of a powerful central government.

Keywords: Azerbaijan, Ahmad Khan Khoie, Pan-Islamism, Russia, The Ottoman Empire, Caucasus

1. DOI: 10.22051/hii.2023.41849.2711

2. PHD in history of Islamic Iran (Corresponding author). Maziznejad63@gmail.com.

3. Assistant Ptofessor, Department of history, Faculty of Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran. F.jafarniya@pnu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، بهار ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۸۵-۱۶۳

بازتاب هویت اجتماعی امامیه ری در کتاب *النقض*^۱

مهناز کوهی^۲

مجتبی گراوند^۳

سید علاءالدین شاهرخی^۴

داریوش نظری^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۱

چکیده

هویت اجتماعی به عنوان نوعی احساس و نگرش که از شناسایی عضویت در یک گروه اجتماعی ناشی می‌شود، عبارت است از درکی که فرد از این عضویت دارد و خود را آن گونه می‌شناسد و به دیگران ارائه می‌دهد و نیز درکی که دیگران از عضویت فرد در گروه دارند. در نیمه قرن ششم هجری کتابی با عنوان *فضائح الروافض علیه* شیعیان ری به نگارش درآمد که جامعه امامی ری، شیخ عبدالجلیل قزوینی را کاندید پاسخ‌گویی به آن کرد. قزوینی رازی با تضمین نقل قول‌های کتاب ازین‌رفته *فضائح الروافض*، برای تعیین هویت اجتماعی امامیه ری در این زمان، دیالکتیک خود/دیگری را برای ما فراهم آورده است. پژوهش پیش‌رو بر آن است با روش توصیف و تحلیل تاریخی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، بازتاب هویت اجتماعی امامیه در کتاب *النقض* را با تأکید بر درک خود/دیگری تحقیق کند و بر طبق تعریف هویت اجتماعی،

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.41040.2690

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.2008885.1402.33.57.7.6

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

mahnazkoohi@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول).

garavand.m@lu.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. shahrokhi.a@lu.ac.ir

۵. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. nazari.d@lu.ac.ir

این مقاله برگرفته از رساله با عنوان «هویت شیعیان امامی از منظر اجتماعی از برآمدن آل‌بویه تا سقوط بغداد در ایران و عراق» دانشگاه لرستان است.

نشان دهد که بازتعریف هویت امامی توسط شیخ عبدالجلیل چه پاسخی از سوی دیگری در پی داشته است. نتیجه نشان داد که قزوینی رازی با تنگ‌تر کردن دایره درون‌گروه امامیه و متمایز کردن آن از برخی گروه‌های امامی، سعی در بازتعریف هویت اجتماعی امامیه اثنی‌عشری داشته است. بررسی نگاه دیگری در کتاب‌هایی که پس از وی در ری و نزدیک به آن به نگارش درآمده‌اند، نشان داد که در تعیین هویت امامیه، در دیدگاه دیگری تغییری رخ نداده است.

کلیدواژه‌ها: هویت اجتماعی، *النقض*، شیخ عبدالجلیل قزوینی، امامیه، خودانگاره، دیگری.

مقدمه

نویسنده کتاب *النقض*، نصیرالدین عبدالجلیل بن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل قزوینی رازی است. وی از دانشمندان و متکلمان شیعی بود که در قرن ششم هجری در شهر ری می‌زیست (منتجب‌الدین رازی، ۱۳۶۶: ۸۷؛ بغدادی، ۱۴۱۳: ۵/۵۰۰). قاضی نورالله شوشتری (۱۳۷۷: ۴۸۲/۱) او را از «ازکیای علمای اعلام و اتقیای مشایخ کرام» دانسته و منتجب‌الدین رازی (۱۳۶۶: ۸۷) نیز از او با عنوان شیخ الواعظ نام می‌برد. اگرچه تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست، مصحح کتاب *النقض*، زندگی وی را از اواخر قرن پنجم تا اواسط قرن ششم هجری می‌داند (قزوینی رازی، ۱۳۵۸، مقدمه مصحح: ۲۳).

آثار شیخ عبدالجلیل عبارت‌اند از: *تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه* (تألیف شده در سال ۵۳۳ق)، *البراهین فی امامه امیرالمؤمنین، السؤالات و الجوابات، مفتاح الراحة فی فنون الحکایات یا مفتاح التذکیر، رساله‌ای در رد ملحدان، بعضی مطالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»* معروف به *النقض* (منتجب‌الدین رازی، ۱۳۶۶: ۸۷؛ موسوی خوانساری، ۱۴۱۱: ۴/۱۸۶؛ بغدادی، ۱۴۱۳: ۵/۵۰۰؛ طهرانی، ۱۴۰۸: ۲/۳۳۰).

کتاب *النقض* با نام کامل «بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض»، ردیه‌ای است بر کتاب *بعض فضائح الروافض* به قلم نویسنده‌ای گمنام که در رد شیعیان به نگارش درآمده است. این کتاب، اثری ارزشمند و بازمانده از قرون میانه ایران است که اوضاع سیاسی، اجتماعی، دینی و کلامی امامیه را در قالبی کلامی-جدلی، اما با ارزش بالایی تاریخی نشان می‌دهد.

اگرچه نظریه هویت اجتماعی، دیدگاهی جدید در توضیح شناسایی افراد/گروه‌ها و رفتارهای اجتماعی درون و برون‌گروهی است، توجه به رئوس اصلی مطالب آن، به ما

می‌نمایند که در تاریخ شیعه، بینش عبدالجلیل قزوینی رازی در نگارش کتاب *التقص*، در وهله اول تأکید بر هویت اجتماعی شیعیان امامی در قرون پنجم و ششم هجری بوده است. پژوهش حاضر بر محور این مسئله سامان یافته است که شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی هویت اجتماعی امامیه ری را در قرن ششم هجری چگونه بازتاب داده است و براساس تعریف جنکینز از هویت اجتماعی و اهمیت پذیرش هویت ارائه شده از سوی دیگری، چه پاسخی از سمت «دیگری» در پی داشته است.

پیشینه پژوهش

امامیه و جایگاه سیاسی و اجتماعی و مذهبی آن در دوره سلجوقی تاکنون موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است. کتاب *امامیه در عصر سلجوقیان* اثر ارزشمند محمدحسین منظورالاجداد زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی امامیه را در قلمرو سلجوقیان بررسی کرده است. از نقاط قوت این اثر می‌توان به جامعیت و روشمندبودن آن اشاره کرد. مقاله «عوامل مؤثر در ارتقا جایگاه سیاسی اجتماعی شیعیان امامی در ایران عصر سلجوقی» (۱۳۹۶) به قلم بارانی و دیگران، به‌درستی بهره‌گیری از پنج عامل توان علمی و نفوذ عالمان دینی، وزرای توانمند، تقیه، منصب نقابت و منقبت‌خوانی را در ارتقای جایگاه امامیه در عصر سلجوقی مؤثر دانسته است. مقاله «بررسی عملکرد متکلمان شیعه امامی در مواجهه با چالش‌های تقریب مذاهب در عصر سلجوقی» (۱۳۹۶) اثر اصغری و دیگران، آن‌گونه که از نامش پیداست با رویکرد تقریب مذاهب به نگارش درآمده است و رویکرد نویسنده *التقص* را نیز در جهت تقریب مذاهب بیان کرده است. پژوهش پیش‌رو با پذیرش نظر نویسندگان که «یکی از ویژگی‌های تشیع امامی در قرن ششم و هفتم، گرایش به اعتدال در شاخه شیعه اصولیه است»، این رویکرد را در کتاب *التقص* تنها درباره برخی فرق مذهبی به‌ویژه حنفیان دانسته و درباره دیگر فرق موجود در ری، آن را در جهت تبعید یا جدایی می‌بیند. مقاله «بررسی چگونگی تأثیرگذاری باورهای مذهبی بر زندگی اجتماعی شهر ری در عصر سلجوقی» (۱۳۸۹) به قلم یوسفی‌فر و محمدی در بازنمودن اوضاع مذهبی ری که زمینه‌ساز همگرایی‌ها و واگرایی‌های فرق مذهبی در دوره سلجوقی بوده، به‌خوبی عمل کرده است، اما در صفحه ۱۱۴ به نظر می‌رسد که درباره نویسنده کتاب *التقص* و *فضائح الروافض* اشتباه کرده و این دو کتاب را یکی دانسته است. «عبدالجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی» (جعفریان، ۱۳۷۱) به‌صورت مفصل دوگانه اصولی- اخباری را در کتاب *التقص* بیان کرده است.

تفاوت مقاله حاضر با پژوهش‌های انجام‌شده در این است که برای اولین بار تلاش می‌کند

کتاب *التقص* را از منظر هویت اجتماعی بررسی کرده و نشان دهد شیخ عبدالجلیل قزوینی هویت اجتماعی امامیه را چگونه ارائه کرده است. باتوجه به اینکه در بررسی هویت اجتماعی، «دیگری» و پذیرش هویت ارائه شده توسط «خود» از سوی او نیز دارای اهمیت است، در پژوهش پیش رو به این مسئله نیز توجه شده است.

هویت اجتماعی

هویت اجتماعی^۱ به عنوان بُعد اجتماعی هویت، همچون مفهومی ایدئولوژیک، بر جایگاه فرد در یک گروه و جایگاه گروه در یک جامعه متمرکز است تا با ارائه توضیحی برای رفتار بین گروهی (Tajfel & Turner, 1986: 8)، بخشی از خودانگاره^۲ فرد را که از عضویت در یک گروه اجتماعی به دست می آید (Turner & Oakes, 1986: 237) روشن کند. هویت اجتماعی به معنی شناخت «خود» و «گروهی» است که به آن تعلق داریم. اینکه بدانیم که هستیم و با داشتن چه ویژگی هایی به یک گروه خاص تعلق داریم و بدانیم که چه کسانی با نداشتن آن ویژگی ها، در خارج از گروه ما قرار می گیرند و از طرف دیگر آنها چه درک و شناختی از خود دارند و درون گروه و برون گروه خود را چگونه می شناسند (جنکینز، ۱۳۹۶: ۱۴). مؤلفه های هویت اجتماعی نیز عبارت اند از تمام خصوصیات و رفتارهایی که خودی را از غیر خودی، درون گروه را از برون گروه و ما را از آنها جدا می کند، از جمله زبان، دین، قوم، نژاد، آداب و رسوم اجتماعی و غیره (اباذری و چاوشیان، ۱۳۸۱: ۵).

جنکینز با تأکید بر اینکه هویت «عینی» نیست یعنی «چیز» یا «شیء» نیست و همواره باید وجود آن را اثبات کرد، می گوید هویت باید تنها به صورت یک فرایند؛ یعنی «بودن» و «شدن» در نظر گرفته شود. او مفهوم «تعیین هویت» را به جای آن پیشنهاد می کند (جنکینز، ۱۳۹۶: ۱۳). همچنین می گوید ما در معرفی خود معمولاً به گونه ای عمل می کنیم که دیگران، آن طور که می خواهیم، ما را بشناسند (همان: ۱۵)؛ بنابراین وجه دیگر هویت آن است که افراد چگونه به نظر می رسند (همان: ۲۸). باتوجه به این تعاریف، جنکینز درباره دیالکتیک درونی- بیرونی تعیین هویت یک مدل بنیادین ارائه می دهد؛ فرایندی که تمامی هویت های فردی و جمعی را شکل می دهد: ترکیب پویا و هم زمان خود-تعریفی (درونی) و تعریفی از فرد/گروه که توسط دیگر افراد/گروه ها ارائه می شود (بیرونی) (همان: ۳۴).

به این ترتیب خود و دیگری دو روی سکه هویت اند؛ یعنی همان اندازه که دیدگاه خود ما

1. Social Identity
2. Self portrait

درباره هویت مهم است، تأیید و عدم تأیید یا پذیرش و نپذیرفتن آن توسط کسانی که با آنها در ارتباطیم نیز اهمیت دارد (همان: ۳۵). در واقع افراد بر نشانه‌هایی از خود که برای دیگران می‌فرستند تا حدی کنترل دارند، اما از چگونگی دریافت یا تعبیر آن اطمینان ندارند (همان: ۳۶). جنکینز بر این باور است که تمام هویت‌های انسانی هویت اجتماعی‌اند (همان: ۱۲).

هویت اجتماعی به بروز رفتارهای اجتماعی منجر می‌شود و بازتاب آن را نیز می‌توان در نمادها، اسطوره‌ها، عینیت‌های تاریخی، تبلیغات سیاسی و کنش‌های اجتماعی دید (راسخ، ۱۳۹۱: ۱۲۴۱)؛ به این ترتیب مشارکت رسمی در یک گروه اجتماعی مشخص، هویت اجتماعی افراد را از نظر آن گروه افزایش می‌دهد و برعکس، هرچه هویت اجتماعی بالاتر باشد، مشارکت رسمی در گروه بالاتر است (Greenfield & etc, 2008: 247). از طرفی بالاتر رفتن هویت اجتماعی و در واقع مشارکت در گروه، منجر به تشخیص درون‌گروه از برون‌گروه و تمایزبخشی میان آن‌ها می‌شود و افراد دست به مقایسه می‌زنند. نتیجه این مقایسه نیز مطلوب‌دانستن درون‌گروه و منفی دانستن برون‌گروه (Baker, 2012: 130) بوده و احساس تعلق به یک گروه نشان‌دهنده برتر دانستن آن بر سایر گروه‌هاست.

باید گفت همان‌گونه که هویت‌ها برساخته شده و همواره باید ساخته شوند و این امر حکایت از تاریخی بودن آن دارد (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). هویت‌های اجتماعی نیز امور تاریخی‌اند و حکایت از استمرار و در عین حال توسعه و تغییر گروه‌های اجتماعی دارد (Weinreich sanderson, 2003: 22-23). از طرفی هویت‌های اجتماعی افراد، محصول دستگاه‌های گفتمانی هویت‌بخش‌اند و بین ایدئولوژی و هویت‌سازی پیوند تنگاتنگی برقرار است (بشیری، ۱۳۸۳: ۶)، زیرا فرهنگ و ایدئولوژی ما از یک طرف تعیین‌کننده این است که ما چه کسی هستیم و از طرف دیگر شکل‌دهنده و نگه‌دارنده هویت ما در درون‌گروه و متفاوت ساختن ما از برون‌گروه است.

باتوجه به تعریف‌های ارائه‌شده از هویت اجتماعی، به نظر می‌رسد بتوانیم هویت اجتماعی شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی را به‌عنوان نماینده جامعه شیعه امامی ری در نیمه قرن ششم هجری، باتوجه به دیدگاه جنکینز که تأکید ویژه‌ای بر خود تعریفی و دیگر تعریفی برای تعیین هویت اجتماعی دارد، بررسی کرده و بازتاب آن را در کتاب *التقص روشن کنیم*. برای رسیدن به این هدف علاوه بر خودانگاره یا تعریف و درکی که امامیه از خود دارد، لازم است تعریف و درکی را که دیگری از امامیه دارد نیز روشن کنیم؛ همچنین باتوجه به تعریف جنکینز لازم است بدانیم که آیا هویتی که شیخ عبدالجلیل از امامیه ارائه می‌دهد از طرف «دیگری» وی پذیرفته شده است یا خیر. برای این منظور، دیدگاه نویسنده *فضائح الروافض* که می‌توان آن را

نماینده جامعه سنی دانست در اختیار ماست. این کتاب پیش از *التقصص* نوشته شده است. علاوه بر آن، باید روشن شود که آیا نویسندگان معاصر یا پس از شیخ عبدالجلیل، تعریف جدید او از امامیه را پذیرفته‌اند یا خیر. مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های پیشین و پسین در ری یا حوالی آن ضروری می‌نماید. از میان منابع نزدیک به عصر شیخ عبدالجلیل، دو اثر سنی *راحه الصدور* و *اعتقادات فرقی المسلمین* شرایط لازم را دارند؛ زیرا در ری و شهرهای نزدیک به آن تألیف شده‌اند و باتوجه به اینکه قزوینی رازی کتابش را به نمایندگی از بزرگان امامیه در ری نوشته است، می‌توان با احتمال بیشتری، از دریافت پیام آن توسط دیگری سخن گفت. بر اساس تمامی تعاریف و توضیحات ارائه شده و باتکیه بر تعریف جنکینز از هویت اجتماعی، جهت تعیین هویت اجتماعی امامیه در کتاب *التقصص*، لازم است دو مؤلفه زیر را بررسی کنیم:

۱. **خودانگاره** که مصداق هویت امامیه است و در اینجا عبارت است از نام و نشانی که شیخ عبدالجلیل از امامیه می‌شناسد و آن را ابراز می‌کند: اینکه کیست؟ نامش چیست؟ و وجه تمایز او با دیگرانی که از خود متفاوت می‌بیند چیست؟ قزوینی در همین راستا به رفتارهای اجتماعی امامیه نیز اشاره کرده است. رفتارهای اجتماعی نقطه بروز هویت‌های اجتماعی هستند و هویت‌ها را تحکیم می‌بخشند. در کتاب *التقصص* از برگزاری مراسم‌ها و آیین‌های جمعی، نهادهای آموزشی و تبلیغات شیعی امامیه در حیطه رفتارهای اجتماعی آنان نام برده شده است.

۲. **دیگری یا دیگر انگاره** که عبارت است از نگاهی که برون‌گروه امامیه به وی دارد و آن‌گونه که آن را می‌شناسد. دانستن دیدگاه‌های نویسنده *فضائح الروافض* برای آگاهی از نوع پاسخ‌گویی شیخ عبدالجلیل ضروری است. برای اطلاع از واکنش «دیگری» به ابراز هویت امامیه در *التقصص*، بررسی کتاب‌های متأخر کارساز خواهد بود. خودانگاره و دیگری دو روی سکه هویت‌اند.

گفتنی است که در بررسی خودانگاره و دیگر انگاره در تعریف هویت اجتماعی با نگاهی به تعریف راسخ و گرینفیلد از رفتارهای اجتماعی، این دو مؤلفه در چهار محور باورها، آیین‌ها، نهادهای آموزشی و تبلیغات بررسی شد.

در این کتاب «خودانگاره» از دید شیخ عبدالجلیل قزوینی ارائه شده است که به گفته خود او در ابتدای کتاب، به نمایندگی از جمعی از علمای امامیه ری آن را تألیف کرده است: «و پیش از وصول این کتاب به ما، مگر زمره‌ای از خواص علمای شیعه که این کتاب را مطالعه کرده بودند در حضرت مقدس مرتضای کبیر سیدشرف‌الدین ملک‌النبی سلطان العتره الطاهره ابوالفضل محمدبن علی المرتضی ضاعف الله جلاله، بر لفظ گهربار سیدالسادات برفته که: عبدالجلیل قزوینی می‌باید که در جواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند؛ چنان‌که کسی

انکار آن نتواند کرد.» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۶ و ۵)؛ بنابراین به نظر می‌رسد که می‌توانیم آن را خودانگاره امامیه، لااقل در ری، بدانیم.

قزوینی در پاسخ به تعریفی که نویسنده *فضائح الروافض* از امامیه دارد هویت شیعی را بازتعریف کرده است. به همین دلیل بهتر است بدانیم که مؤلفه‌های هویت اجتماعی امامیه از نگاه وی چه بوده است. نویسنده مذکور امامیه را این‌گونه تعریف کرده است: «رافضیانی که اولین و مهم‌ترین ویژگی آن‌ها دشنام‌دادن به صحابه به‌ویژه ابوبکر و عمر است» (همان: ۲۳۴) و «درباره زنان پیامبر (ص) - عایشه و حفصه - بدگویی می‌کنند» (همان: ۱۸۴). «آن‌ها درباره علی آن‌قدر غلو می‌کنند که جایگاه وی را از حضرت محمد (ص) و دیگر انبیا والاتر می‌دانند» (همان: ۵۲۰) و «به امامت او و یازده تن از اولادش» (همان: ۱۷۸) که «به عقیده آن‌ها معصوم و منصوص‌اند» (همان: ۴۰۷) معتقدند. «آخرین آن‌ها قائم است» (همان: ۲۶۸) «و در این شرایط که بهترین زمان برای ظهور اوست همچنان پنهان است» (همان: ۳۴۳).

وی از تعبیر دیگری نیز برای امامیه استفاده کرده است: «رافضی دهلوی ملحدی است» (همان: ۱۱۷). او تأکید زیادی بر نزدیکی و حتی یکی‌بودن (همان: ۱۳۹) این دو فرقه دارد و درباره شباهت‌های آن‌ها می‌گوید: «بر مسلمانان کینور باشند، ملحدان به عزیز مصر گویند رافضیان به قائم، ملحد لاف از علی و آل علی زند و رافضی لاف از علی و آل علی زند، رافضی رایت سپید دارد و ملحد رایت سپید دارد، ملحد گوید بر این شرع اعتمادی نیست عزیز مصر شرح آن داند، رافضی گوید قائم شرح آن داند که معصوم است، ملحد ذمّ بوبکر و عمر و همه صحابه و سلف کند و رافضی همین کند و اصل مذهب رافضی خود این است... رافضی خیرالعمل زند در بانگ نماز و ملحد همین کند، رافضی انگشتی در دست راست کند و ملحد همین کند، ملحد پنج تکبیر کند بر مرده و رافضی هم این کند، ملحد در نماز دست فروگذارد و رافضی همین کند و ملحد به هفت امام بگوید از بطن علی و رافضی دوازده گوید و رافضی علی و ائمه دگر را صلوات‌الله‌علیه نیبسد و گوید و ملحد همین کند، همه را صلوات‌الله‌علیه نویسد و نام امامان در نماز گویند، آنکه ملحد وضو همچنان کند که رافضی» (همان: ۴۱۲-۴۱۱).

۱. خودانگاره

خودانگاره امامیه به‌عنوان وجه اول هویت و هویت اجتماعی وی، تصور و درکی است که امامیه از خویش دارد و آن را به جامعه اسلامی ارائه می‌دهد. اگرچه کتاب *التنقح* در یک پوشش دفاعی تألیف شده است و دلیل آن نیز حمله از سمت نویسنده *فضائح الروافض* بوده،

می‌توان به‌وضوح دید که نویسنده در جهت رفع اتهامات، تلاش می‌کند که هویت شیعی را بازتعریف کند. اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که در این امر باید به آن اشاره شود این است که او در سراسر کتاب از عنوان تازه «اصولی» استفاده کرده و آن را برای نامیدن شیعیان دوازده‌امامی که نه مشبهی‌اند و نه حشوی به کار برده است؛ «شیعه اصولیه امامیه اثنی عشری» (همان: ۴۱۵). خودانگاره امامیه در کتاب *التقص* در قالب عقاید و باورها و برخی رفتارهای اجتماعی از جمله آیین‌ها، نهادهای آموزشی و تبلیغات شیعی جلوه‌گر شده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

الف. باورها

شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی امامیه را معتقدان به «توحید، عدل، نبوت، امامت، امر و نهی و وعد و وعید» (همان: ۱۶) معرفی کرده است و می‌افزاید امامت از نظر آن‌ها سه شرط اساسی دارد: نص، عصمت و علم (همان: ۴۹ و ۲۶ و ۱۷) که تنها در امام علی (ع) و یازده امام از نسل او تبلور پیدا کرد و آخرین آن‌ها مهدی (عج) یا قائم است (همان: ۲۸-۲۹). این‌ها اصول امامیه بوده و اینک در زمان شیخ عبدالجلیل نیز به گواه او هنوز اصول امامیه‌اند. وجه دیگر عقاید امامیه - همان مؤلفه‌هایی که نویسنده *فضائح الروافض* بر آن تأکید کرده بود که همواره از طرف اهل سنت نکوهش می‌شده و شیعیان را به همین دلیل روافض می‌خواندند و شیخ عبدالجلیل را وادار به ارائه خط و خطوط جدیدی برای امامیه کرد.

به نظر می‌رسد پاسخی که شیخ عبدالجلیل داده است، نه تنها به نویسنده *فضائح الروافض*، بلکه به تمام علمای اهل سنت بوده که چنین نگاهی به امامیه داشته‌اند. او می‌گوید: «شیعه اصولیه مرتبت هر یک از این جماعت به اندازه گویند. گویند: علی بهتر است از بوبکر و حسن از عمر و حسین از عثمان و فاطمه از عایشه و خدیجه از حفصه و صادق از ابوحنیفه و کاظم از شافعی و امامت بوبکر و عمر اختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش نص داند از فعل خدا و عاقلان داند که این نه دشمنی بوبکر و عمر باشد و نه دشنام و بدگفتن صحابه و تابعین و اگر به خلاف این حوالتی هست بر حشویه و غلات است نه بر اصولیان» (همان: ۲۳۶).

باز در جایی دیگر تأکید می‌کند که مذهب شیعه امامیه اصولیه کفر و شرک در حق صحابه نیست، بلکه این است که با وجود علی (ع) ابوبکر و عمر به دلیل نداشتن شرایط امامت یعنی نص و عصمت و علم، استحقاق امامت ندارند (همان: ۲۵۷). درباره دیدگاه اهل سنت در زمینه برتر دانستن علی (ع) از انبیا توسط امامیان نیز می‌گوید: «مذهب شیعه اصولیه آن است که هر یک از انبیا کبار بهترند از امیرالمؤمنین (ع) که ایشان هم نص‌اند و هم معصوم و ایشان اصحاب وحی خداوندند و او را این درجه نیست.» (همان: ۳۱۸) و در چند موضع تأکید می‌کند که

اینکه علی (ع) بهتر از برخی پیامبران غیر اولوالعزم بوده، دیدگاه برخی از حشویه و اخباریان امامیه بوده است (همان: ۵۲۹).

به نظر می‌رسد تأکید فراوان او بر «شیعه امامیه اصولیه» درباره اثنی عشریانِ زمانش نیز جدا دانستن آن‌ها از گروه‌های اخباری و حشوی پیشین امامیه باشد. قزوینی رازی علاوه بر اینکه تلاش کرده است اثنی عشریه را جدا از مشبهه شیعه و حشویه معرفی کند، تلاش زیادی نیز در اعلام برائت از اسماعیلیه از خود نشان داده است. قزوینی رازی با ملحد خواندن اسماعیلیان و استفاده از جملات مبنی بر لعن و نفرین مانند «لعنهم الله» (همان: ۴۲۷)، حسن صباح «علیه اللعنه» (همان: ۴۷۸ و ۳۱۳)، «الموت خربها الله» (همان: ۴۷۸)، «لعن الله علی اليهود و المجوس و الدهریه و الملحدین و المجبرین» (همان: ۴۵۳)، اجازه علویان بر قتل ملاحده (همان: ۳۱۲)، رد هرگونه تشبیه و نزدیکی به آن‌ها (همان: ۴۲۷)، از ایشان اعلام برائت می‌کند.

او می‌گوید «کتاب‌هایی که شیعه اصولیه امامیه کرده‌اند در نقض قاعده ملاحده لعائن الله علیهم از مختصر و مطول، آن را نهایی نیست و در همه طوایف اسلام ملحدان را دشمن‌تر شیعه اصولیه‌اند» (همان: ۹۹).

تقیه نیز اعتقادی بود که به شیعیان نسبت داده می‌شد و رعایت‌کردن یا نکردن آن در صورت‌بندی هویت اجتماعی آن‌ها تأثیر مستقیم داشت. در نیمه قرن ششم هجری نویسنده فضائح الروافض به‌عنوان فضیحتی برای امامیان از آن یاد می‌کند (همان: ۱۸)، اما به گفته قزوینی رازی اینک در نیمه قرن ششم هجری با وجود این همه کرسی و منبر و مدارس و مساجدی که شیعیان در تمام شهرها دارند و عقاید و مذهبشان را در حضور ترک و عرب فریاد می‌زنند و با وجود فتواها و کتاب‌هایی که می‌نویسند دیگر نشانی از تقیه و دلیلی بر آن وجود ندارد (همان: ۱۹).

او در سراسر کتاب از سلاطین سلجوقی به نیکی یاد می‌کند و از جملات دعایی مانند ملک‌شاه رحمه الله علیه (همان: ۴۷۸)، سلطان سعید محمد بن محمود قدس الله روحه (همان: ۲۷) یا «خدا همه سلاطین آل سلجوق را غریق رحمت گرداند» (همان: ۱۲) استفاده می‌کند و دلیل آن این است که در زمان او و با قدرت‌گرفتن امامیان در دستگاه‌های دولتی، در کار امامیه گشایش صورت گرفته و برای درگیر نشدن در نزاع‌های مذهبی ری، لازم بر حفظ این صلح و دوستی است: «در عهد سلطان ماضی محمد ملک‌شاه، بر دالله مضجعه، اگر امیری کدخدایی داشتی رافضی بسی رشوت به دانشمندان سنی دادی تا ترک را گفتندی: او رافضی نیست سنی یا حنفی است، اکنون کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فرآش بیشتر رافضی‌اند و بر مذهب رفض مسئله می‌گویند و شادی می‌کنند بی‌بیمی و تقیه‌ای» (همان:

(۱۱۳)؛ بنابراین اگر شیخ عبدالجلیل نیز، دیگر از ضرورت تقیه برای امامیه حرفی نزنده است، به دلیل گشایشی است که در زمان او در حیات امامیه پیش آمده بود. گزارش‌های شیخ عبدالجلیل نه تنها حاکی از عدم تقیه امامیه در این زمان و در نتیجه صورت گرفتن هویت اجتماعی آن‌ها بود، بلکه نشان از روابط صلح‌آمیز میان حنفیان و امامیه دارد که در برگزاری مهم‌ترین مراسم شیعی شرکت کرده یا خود آن را برگزار می‌کردند. نویسنده *فضائح* می‌گوید: «خواجه احمد خجندی، رحمه الله علیه، گفت: آن ملحدان باطنی، علیهم لعائن الله، باری مردی می‌نمایند و قلاعی و ولایتی به دست فروگرفته‌اند و راه‌ها می‌زنند و درباره اعتقاد خود رجولیتی می‌نمایند، رافضی باری کیست...! در شهرها با مال و ملک نشسته‌اند و فرمان دهند و همه به سعادت ترکان حنفی و سنی و برکات صلابت عمری که این شهرها به رأی سدید و هیبت مهیب او سنده‌اند.» (همان: ۱۴۷)

در جای دیگری گفته است: «در هیچ روزگار این قوت نداشتند که اکنون دلیر شده‌اند و به همه دهان سخن می‌گویند زیرا که هیچ سوی نیست از آن ترکان و الأده پانزده رافضی حاکم‌اند و در دیوان‌ها دبیران همه ایشان‌اند و اکنون به عینه چنان است که در عهد مقتدر خلیفه بود» (همان: ۷۸ و ۹). با وجود این، وی تقیه را به وقت نزول مضرت روا دانسته است (همان: ۱۹).

ب. آیین‌ها

مراسم عاشورا از سال ۳۵۲ هجری که به فرمان معزالدوله، با شکوه هرچه تمام‌تر در بغداد برگزار شد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۵۰/۱۴)، همواره یکی از رفتارهای اجتماعی متأثر از هویت اجتماعی امامیه بود که در بسیاری موارد که در تاریخ کامل ابن‌اثیر و منتظم ابن‌جوزی به تفصیل ذکر شده‌اند، در بغداد و دیگر شهرهایی که ساکنان شیعی داشتند، به آشوب و درگیری‌های بزرگ میان شیعه و سنی می‌انجامید. برگزاری این مراسم در سال ۵۱۰ هجری در طوس نیز به شورش بزرگی در آرامگاه علی بن موسی الرضا (ع) منجر شده بود (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۱۰/۵۲۲). با وجود این، گزارشی که شیخ عبدالجلیل از برگزاری این مراسم در ری ارائه می‌دهد، حاوی نکات جالبی است:

«بری که از امهات بلاد عالم است معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حنّادی حنیفی و غیر ایشان در کاروان‌سرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‌اند؟! از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الأئمه ابونصر الهسنجانی کند در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنیفیان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن، و خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم

است به وقت حضور او بری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغی خواند در جامع سرهنگ و قاضی عمده ساوهای حنیفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و مصنف کتاب اگر رازی است دیده باشد و شنوده و خواجه تاج شعری حنیفی نسیابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس و خمسین و خمسمائه به اجازت قاضی با حضور کبرا و امرا... و اگر خواجه انتقالی به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم درآید ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آورد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر اجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری ها کردند که حاضران می گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعت.» (همان: ۳۷۱-۳)

این نکته درخور توجه است که شیخ عبدالجلیل از بزرگان حنفی و شافعی نام برده که این مراسم را برگزار می کردند و اینکه در هیچ جای کتاب به درگیری های ناشی از برگزاری این مراسم در ری اشاره نکرده است. به نظر می رسد که بتوان به این نتیجه رسید که در زمان نگارش کتاب *التقص*، مراسم عاشورای حسینی که به گواه نویسنده با شکوه هرچه تمام تر در ری برگزار می شده، دیگر در این زمان به عنوان یک مؤلفه هویت شیعی مطرح نبوده است، به این دلیل که از برگزارکنندگان حنفی و شافعی یاد کرده است.

می توان نتیجه گرفت که چون وجه هویتی آن دیگر پررنگ نیست به درگیری های شیعه و سنی نیز منجر نمی شده است. این نکته نیز چشمگیر است که از نیمه دوم قرن چهارم و سراسر قرن پنجم هجری، از طریق ابن جوزی و ابن اثیر، گزارش های فراوانی از درگیری های شیعه و سنی در بغداد در دست داریم؛ اما در قرن ششم هجری گزارش خاصی ارائه نشده است.

علاوه بر آن برخی علامت های خاص مانند پیشانی برهنه کردن در نماز، انگشتی در دست راست، پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز و ذکر بلند بسم الله در نماز (همان: ۴۲۳)، «دست در نماز فرو گذاشتن، پنج تکبیر بر مرده، نکاح پس از سه طلاق» (همان: ۴۲)، استفاده از رنگ سبز و سفید (همان: ۵۵۹)، خیرالعمل در اذان (همان: ۴۱۹)، مناظره با مذاهب و ادیان دیگر (همان: ۳۹ و ۴۰) نیز از دیگر وجوه تمایز اجتماعی امامیه از دیگر گروه های مذهبی جامعه ری بوده است.

شیخ عبدالجلیل همچنین اتهام داشتن پرچم سفید، همانند ملاحظه را رد کرده و آن را انکار

می‌کند و می‌گوید «عوام اصلاً پرچم ندارند و ملوک شیعه نیز سبز و سفید و از هر رنگی دارند مگر سیاه که شعار فرزندان عباس است» (همان: ۵۵۹). از دیگر مواردی که نویسنده بعضی فضائح، امامیه را به دلیل آن سرزنش کرده، اقامه نماز جمعه در مساجد خودشان است که شیخ عبدالجلیل آن را پذیرفته و تأکید می‌کند که همانند تمام فرق مذهبی دیگر در جامعه اسلامی، امامیه نیز در مساجد خودشان نماز می‌خوانند (همان: ۵۵۱). داشتن اذان شیعی و قرائت «حی علی خیر العمل» نیز از دیگر مصادیق هویت‌خواهی ایشان بوده است (همان: ۴۱۹). همچنین زیارت نیز از مصادیق هویت اجتماعی امامیه در این دوره بوده است. نویسنده *فضائح الروافض* این مشخصه را نیز به طعن گرفته است: «همه گورپرست باشند و همچون دخترکان که لعبت بیاریند رافضی گورخانه بیاراید و منقش کند» (همان: ۵۷۶).

پ. نهادهای آموزشی

نویسنده کتاب *التقص* از ۱۰ مدرسه خاص شیعیان امامی در ری نام می‌برد که امامیه در آنجا مجالس درس و وعظ برپا می‌کرده‌اند: مدرسه بزرگ سیدتاج‌الدین محمد کیسکی در محله کلاه‌دوزان، مدرسه شمس‌الاسلام حسکا بابویه، خانقاه زنان، مدرسه‌ای در دروازه آهنین منسوب به سیدبوالفتوح، مدرسه فقیه علی جاسبی در کوی اصفهانیان، مدرسه خواجه عبدالجبار مفید، مدرسه کوی فیروز، خانقاه امیر اقبالی، خانقاه علی عثمان، مدرسه خواجه امام رشید رازی در دروازه جاروب‌بندان و مدرسه شیخ حیدر مکی در مصلحگاه (همان: ۳۶-۳۴). برگزاری پنج نوبت نماز در این مدارس و خانقاه‌ها از جمله در مدرسه سیدتاج‌الدین محمد کیسکی که نویسنده به آن اشاره کرده است (همان: ۳۴) نشان از فعالیت‌های شیعیان امامی برای صورت‌دادن هویت اجتماعی خویش در شهر ری دارد.

ت. تبلیغات

از دیگر جلوه‌های هویت اجتماعی امامیه، فعالیت‌های تبلیغی آنان بوده که نمونه بارز آن حضور مناقب‌خوانان در بازارها و در بین مردم بود که مناقب اهل بیت و ائمه شیعی را ذکر می‌کردند (همان: ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۱۰۸ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۷۴ و ۶۷ و ۶۵). به گفته نویسنده *فضائح الروافض* موضوعات مناقب‌خوانی‌ها نیز از این قرار بوده است: «منقبت امیرالمؤمنین، وقیعت صحابه و خلفای اسلام و غازیان دین، صفات تنزیه و عصمت و معجزات که برای پیامبران است برای علی برمی‌شمارند» (همان: ۶۴-۵). معجزاتی نظیر: «علی را به فرمان خدا در منجیق گذاشتند و به ذات السلاسل انداختند تا به تنهایی آن قلعه را که ۵۰۰۰ شمشیرزن در آن بود تصرف کرد و در خیبر را با یک دست کند که ۱۰۰ مرد نمی‌توانستند آن را تکان دهند.» (همان: ۶۶)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۷۵

در این دوره پرداختن به معجزات پیامبر (ص) نیز در بین تمام اقشار جامعه اسلامی رایج بوده است. از قرن پیش، اوج نگارش کتاب‌هایی با موضوع معجزات و دلائل نبوت حضرت محمد (ص) مانند *دلائل النبوه* ابونعیم اصفهانی، *اعلام النبوه* ابوحاتم رازی، *اعلام النبوه* ماوردی را شاهدیم و در زمان نگارش کتاب *التقص* نیز *دلائل النبوه* و *معرفة احوال صاحب الشریعه* اثر ابوبکر بیهقی به نگارش درآمد.

به نظر می‌رسد بتوان رواج منقبت‌خوانی و منقبت‌نگاری ائمه را که در این زمان در بین امامیه نیز رواج یافته بود متأثر از این جو در سرزمین‌های اسلامی به شمار آورد. به‌رحال این فعالیت تبلیغی به حدی تأثیرگذار بوده است که به گفته شیخ عبدالجلیل اهل‌تسنن نیز در مقابل آن فضائل‌خوانی را به راه انداختند (همان: ۶۵).

۲. دیگری

ری در زمان نگارش کتاب *التقص*، صحنه حضور فرق و مذاهب متعددی از جمله حنفیان، شافعیان، زیدیان، اسماعیلیان، امامیان و... بود. ماهیت مذاهب ایشان و اختلافات عقیدتی همواره زاینده برخی چالش‌ها و درگیری‌ها میان آن‌ها می‌شد. تا پیش از این تحت تأثیر حاکمان شیعی آل‌بویه و حمایتشان از شیعیان، درگیری‌های شیعه و سنی چهره غالب منازعات مذهبی در سرزمین‌های اسلامی بود. با قدرت گرفتن سلجوقیان حنفی و تلاش آن‌ها در جهت رسمیت‌بخشیدن به این مذهب، قرارگرفتن حنفیان در موقعیتی برتر از رقبای خویش و تقویت جماعاتشان در شهرهایی مانند اصفهان و همدان، با وجود اکثریت شافعی، تمرکز اصلی منازعات مذهبی در منطقه جبال بر درگیری‌های حنفی - شافعی قرار گرفت (لمبتن، ۱۳۹۲: ۳۳۷-۸)، اما وضعیت برای شیعیان از این بهتر نبود.

طغرل دو سال پیش از آمدن به بغداد یعنی در سال ۴۴۵ هجری دستور داد بر منابر خراسان، شیعیان و شافعیان را لعن کنند (کاتب، ۱۴۲۵: ۵۱) و چهار تن از بزرگان شافعی از جمله امام‌الحرمین جوینی و ابوالقاسم قشیری مجبور به ترک نیشابور شدند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳۳/۱۰). راوندی نیز که چند دهه بعد کتابش را نوشته است می‌گوید زمانی که سلاطین سلجوقی قدرت را به دست گرفتند و حنفیان به رتق‌و‌فتق امور پرداختند، مملکت به سامان رسید و از زمانی رو به ویرانی رفت که امور مملکت و سپاه به دست اشعریان و رافضیان افتاد (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۲-۳۰).

اقدامات آلبارسلان برای شافعیان موقعیت مناسب‌تری را در پی داشت. او نظام‌الملک را که شافعی - اشعری سرسختی بود به وزارت منصوب کرد، جوینی به نیشابور برگشت و مسجد

جامعی نیز برای شافعیان در نیشابور ساختند (مادلونگ، ۱۳۹۰: ۶۳). نظام‌الملک (۱۳۹۴: ۱۱۲) به نقل از وی نوشته است: در همه جهان دو مذهب نیک وجود دارد؛ مذهب بوحنیفه و مذهب شافعی. در دوران سلطان مسعود موقعیت اشعریان باز هم متزلزل شد و رؤسای مذهب شافعی در شهرها مورد اذیت و آزار قرار گرفتند؛ از جمله ابوالفضائل بن مشاط در ری و ابوالفتوح اسفراینی در بغداد و خاندان خجندیان در اصفهان (کاتب، ۱۴۲۵: ۳۱۰).

در زمان نگارش کتاب *التقص* و باتوجه به سخنان نویسنده آن، اوضاع برای امامیه مناسب ولی برای اشعریان بر وفق مراد نبوده است. قزوینی رازی می‌گوید: اگر ترکی در بازارگاه یا لشکرگاه از یکی از ایشان می‌پرسید که بر چه کیشی هستی وی بی‌گمان زهره نداشت که به اشعری بودن خود اعتراف کند و تقیه می‌کرد (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۰). باتوجه به اینکه شیخ عبدالجلیل، نویسنده *فضائح الروافض* را مجبری-دیدگاه‌های اشعری جبرگرایانه بود- و ناصبی^۱ می‌نامد و به این دلیل که وی کتابش را بدون نام منتشر کرده، اشعری-شافعی بودنش معلوم می‌شود؛ اشعریانی که در این زمان در ری تحت فشارهای اجتماعی-مذهبی قرار داشتند.

گفته شد که وجه دیگری از هویت اجتماعی، پذیرش یا نپذیرفتن هویتی است که افراد/گروه‌ها از خود ارائه می‌دهند. برای دانستن اینکه هویتی که شیخ عبدالجلیل رازی از امامیه بیان کرده است، آیا جامعه هدف او نیز آن را پذیرفته است یا نه می‌توان به آرای نویسندگان هم‌عصر یا پس از وی که در فاصله زمانی و مکانی اندکی با او می‌زیستند، مراجعه کرد.

امام فخر رازی (۶۰۶-۵۴۴) از علمای اهل‌تسنن با گرایش شافعی در فقه و اشعری در اصول بود که در نیمه دوم قرن ششم هجری در ری می‌زیست (یاقوت حموی، ۱۳۸۱: ۲/۱۱۲۲-۳)؛ بنابراین می‌توان با احتمال قریب به یقین دانست که کتاب *بعض مثالب النواصب فی تقص بعض فضائح الروافض* را دیده است. محمد بن علی بن سلیمان راوندی (م ۶۰۳) نویسنده کتاب *راحه الصدور و آیه السرور* نیز که در ولایت جبال به دنیا آمده و مدت مدیدی در آنجا زیسته است، شرایط مشابهی دارد و ما می‌توانیم تا حدودی مطمئن باشیم که پیام علمای امامیه ری را دریافت کرده است؛ از این رو برای بررسی اینکه هویت اجتماعی بازتعریف شده شیخ عبدالجلیل چه واکنشی از سمت دیگری او داشته است می‌توان مؤلفه‌های هویت امامیه را در این دو کتاب بررسی کرد.

۱. کلینی ناصبی را دشمن اهل‌بیت دانسته (کلینی، ۱۳۷۵: ۵۸۹/۴) و شیخ صدوق از امام صادق (ع) نقل کرده است که ناصبی کسی نیست که آشکارا دشمن اهل‌بیت باشد، زیرا کسی را نخواهی یافت که بگوید: من محمد و آل محمد (علیهم السلام) را دشمن می‌دارم، بلکه ناصبی کسی است که با شما شیعیان آشکارا دشمنی می‌کند (ابن بابویه، ۱۳۸۲: ۴۰۱) و شیخ عبدالجلیل این لقب را برای نویسنده *فضائح الروافض* بسیار به کار برده است.

الف. باورها

امام فخر رازی در کتابش، *اعتقادات فرق المسلمین*، امامیه را ۱۳ فرقه دانسته است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از باقریه، ناووسیه، جعفریه، موسویه، قطعیه و اسماعیلیه. او سیزدهمین فرقه امامیان را اصحاب انتظار نامیده است که به امامت فرزند حسن عسکری (ع) معتقدند و می‌گویند امامیه زمان ما بر این مذهب‌اند. چند ویژگی برای اصحاب انتظار ذکر کرده است: آن‌ها معتقدند معصومین ۱۴ نفرند؛ ائمه دوازده‌گانه و حضرت محمد (ص) و دخترش فاطمه (س)، آن‌ها صحابه را تکفیر می‌کنند و می‌گویند مردم بعد از پیامبر (ص) کافر شدند جز علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) و زبیر و عمار و سلمان و مقداد و بلال و صهیب. او نیز امامیه را روافض نامیده است (امام فخر رازی، ۱۴۱۳: ۴۳).

راوندی که روافض را با لقب *عليهم اللعنه* یاد کرده، آن‌ها را معتقدان به تقیه و به همین دلیل منافق و نامطمئن دانسته است (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۴۱). راوندی از یک ویژگی دیگر برای روافض یاد کرده و آن نزدیکی آن‌ها به ملاحده اسماعیلی بوده است: «هفتاد و دو فرقه طوایف اسلام هیچ را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد الا رافضی را... و دعاگوی را خویشی بود گفته است همچنانک مار کهن شود اژدرها گردد، رافضی که کهن شود ملحد و باطنی گردد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۴).

ب. آیین‌ها

اعتقادات فرق المسلمین به طور مختصر فرقه‌های اسلامی را معرفی کرده و درباره امامیه اثنی‌عشری اطلاعاتی از آداب و رسوم آن‌ها به دست نداده است. *راحه الصدور* نیز به صورت پراکنده و مختصر اطلاعاتی درباره رافضیان در اختیار ما گذاشته است. راوندی می‌گوید رافضیان نمازهای پنج‌گانه را در سه نوبت به جا می‌آورند و زکات را نیز به این دلیل که ابوبکر در آن غلو کرد و از اهل رده آن را دریافت کرد برداشته‌اند. او همچنین می‌گوید روافض به زیارت مقبره امام رضا (ع) در مشهد می‌روند: «به حج به طوس روند. هزار مرد کاشی را حاجی خوانند که نه کعبه دید و نه به بغداد رسید به طوس رفته باشد و خبری از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کنند تا کس نگوید که دروغ است که هر چه به زیارت طوس رسد به هفتاد حج مقبول باشد.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۴)

از دیگر آداب و رسوم و آیین‌های شیعیان امامی در این دو کتاب سخنی به میان نیامده است. دو مؤلفه دیگری که شیخ عبدالجلیل در تعریف هویت اجتماعی امامیه به آن‌ها توجه کرده است، یعنی نهادهای آموزشی و تبلیغات، در دو کتاب مذکور عنایتی به آن نشده و نویسندگان درباره آن‌ها سکوت کرده‌اند.

۳. مقایسه و تحلیل

از میان مؤلفه‌هایی که شیخ عبدالجلیل برای تعیین هویت امامیه به آن اشاره کرده است؛ باورها، آیین‌ها، نهادهای شیعی و تبلیغات، دو نویسنده سنی مدنظر این مقاله تنها به دو مؤلفه اول در تعریف هویت شیعی پرداخته‌اند؛ بنابراین در صحبت از پذیرش هویت بازتعریف شده شیخ عبدالجلیل از سوی دیگری، دیدگاه‌های آن‌ها مقایسه می‌شود.

الف. باورها

شیخ عبدالجلیل در راستای تعریف هویت اجتماعی امامیه، علاوه بر تأکید دوباره بر اصول مذهب امامی، تلاش کرد فروعی را که «از دید دیگری» - تا زمان خودش - مهم‌ترین مشخصه‌های امامیه بودند تبیین کرده و اصلاح کند. اعتقاد امامیه درباره صحابه به‌ویژه ابوبکر و عمر، نزدیکی با حشویه و ملاحده و تقیه، از رئوس اصلی این مشخصه‌ها بودند. شیخ عبدالجلیل با استفاده از عنوان «شیعه امامیه اصولیه اثنی‌عشری» تلاش کرد دوازده امامیان را از این دو اتهام مبرا کند. او با اعلام اینکه آن رافضیانی که به صحابه به‌ویژه ابوبکر و عمر توهین کرده و آن‌ها را کافر می‌دانستند حشویه شیعه بودند، تصریح کرد امامیه اصولیه اثنی‌عشری، ابوبکر و عمر را مشرک و کافر نمی‌دانند، بلکه آن‌ها معتقدند که علی (ع) با داشتن نص، عصمت و علم شرایط امامت را دارد و از این نظر بر آن‌ها برتری دارد؛ اما بررسی کتاب امام فخر رازی نشان می‌دهد که وی که چند دهه پس از *التقص* کتابش را نوشته است، کماکان در تعیین هویت دوازده امامیان می‌گوید آن‌ها اصحاب انتظار هستند و صحابه را تکفیر می‌کنند.

از طرف دیگر، شیخ عبدالجلیل با رد اتهام تقیه به معنی دو رویی، تلاش کرده است بگوید هر مسلمانی در زمان مقتضی تقیه می‌کند و این تنها مختص امامیه نیست، ضمن اینکه گشایش در اوضاع امامیه و واضح شدن بُعد اجتماعی هویتشان و حضور پررنگ آن‌ها در مجامع سیاسی، مذهبی و اجتماعی دلیلی بر عدم تقیه آن‌هاست؛ اما راوندی که او نیز پس از *التقص*، کتابش را نوشته است، کماکان تقیه را اتهامی برای امامیه شمرده و می‌گوید به این دلیل منافق هستند.

دومین نکته این است که بیشترین تلاش شیخ عبدالجلیل در معرفی دوازده امامیان، بر اعلام براءت از اسماعیلیان قرار گرفته و او به کرات سعی کرده است که با خارج دانستن ملاحده اسماعیلی از دایره مسلمانی، دیدگاه دوازده امامیان را نسبت به آن‌ها نشان داده و بگوید ما از شما به آن‌ها دشمن‌تریم. ملاحده‌ای که به دلیل رویکردشان در فعالیت علیه سلجوقیان و دستگاه خلافت عباسی که منجر به ترور خلیفه، وزیر و بزرگان لشکری و کشوری متعدد شده بود (همدانی، ۱۳۸۷: ۱۴۴ و ۱۳۲) تحت تعقیب بودند.

در سال ۵۳۶ هجری یعنی ۲۰ سال پیش از نگارش کتاب *التقص*، پس از درگذشت ابراهیم

سهاوی^۱ پیشوای اسماعیلیان، فرمانروای ری جسدش را سوزانده بود (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۱ / ۸۹). پیش از این و در سال ۵۳۴ نیز باطنیان در ری و شهرهای اطراف آن سرکوب شده بودند (همان: ۷۷ / ۱۱). با این حال، راوندی کماکان در چند دهه بعد، روافض را نزدیک به ملاحظه دانسته و تلاش امامیه را در اعلام برائت از آن‌ها نپذیرفته است؛ یعنی تلاش شیخ عبدالجلیل در بازتعریف هویت شیعی و سعی در پاک کردن ذهنیت جامعه سنی از اعتقادات امامیه درباره صحابه، مورد پذیرش دیگری قرار نگرفته است.

ب. آیین‌ها

نویسنده کتاب *التقص* از آیین‌های متعددی که شیعیان امامی در نیمه قرن ششم هجری به آن‌ها پایبند بوده و به جا آورده‌اند اشاره کرده است. با وجود این، راوندی و امام فخر رازی بیشتر بر باورهای شیعیان امامی تأکید کرده و به آیین‌های ایشان اشاره‌ای نکرده‌اند. تنها نکاتی که راوندی به آن اشاره کرده، زکات ندادن امامیان بوده است که دلیل آن را نوعی مخالفت با ابوبکر دانسته است. دیگر اشاره به زیارت طوس توسط امامیه داشته است به گونه‌ای که آن را معادل حج خانه خدا می‌دانسته‌اند. اگرچه قزوینی رازی به این مطلب اشاره نکرده، زیارت را از آیین‌های شیعی شمرده که بعضاً نیز از سوی اهل سنت به تمسخر و اهانت گرفته شده است. ما می‌توانیم تا حدی مطمئن باشیم که این دو نویسنده کتاب *التقص* را دیده‌اند، اما به نظر می‌رسد خودانگاره جدیدی که قزوینی رازی از دوازده امامیان ارائه کرده است توسط «دیگری» پذیرفته نشده است که کماکان در شناسایی اثنی عشری‌ها، مشخصه‌های پیش از نگارش *التقص* را به کار برده‌اند. دلیل مهم دیگری که بر این ادعا داریم این است که به گواه *معجم البلدان* (حموی، ۱۹۹۵: ۳ / ۱۱۷-۱۱۶)، درگیری‌های شیعه و سنی که در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی وجود داشت و شیخ عبدالجلیل نیز تلاش کرده بود که دوازده امامیان را از آتش این جنگ‌ها دور کند، چند دهه بعد در ری آن‌ها را مجبور به ادامه تقیه و حتی استفاده از خانه‌های زیرزمینی کرده و در نهایت نیز در کام خویش کشیده است.

نتیجه‌گیری

شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی کتاب *التقص* را در پاسخ به اتهاماتی تألیف کرد که از سوی نویسنده‌ای ناشناس به امامیه وارد شده بود. می‌توانیم نیت او را تلاش برای بازتعریف هویت دوازده امامیه در نیمه قرن ششم بدانیم. او با به‌کاربردن عنوان «شیعیان اصولیه امامیه»

۱. این نام در *المنتظم* به صورت ابراهیم السهولی آمده است (ابن جوزی، ۱۹۶۵: ۱۸ / ۱۷).

اثنی عشری» هویت اجتماعی آن‌ها را با استفاده از مؤلفه‌های «اعتقاد به امام منصوب و معصوم و عالم که یازده تن از نسل امام علی (ع) بودند و آخرین آن‌ها به نام مهدی، قائم است تا روزگاری که به اذن خدا ظهور کند و تا آن زمان می‌تواند در شرایط سخت تقیه کند» تعریف کرد که از پیش هم چنین تعریفی وجود داشت. همچنین برای در در امان ماندن از تنش‌های وارد شده از سمت اهل سنت، با رد مؤلفه‌های هویتی شناخته شده از سوی آن‌ها، «انکار شیخین، بدگویی از همسران پیامبر (ص) و نیز برتر دانستن علی (ع) از انبیا غیر از پیامبر اسلام (ص)» و انتساب این عقاید به حشویان اخباری و مشبهیان شیعی، حلقه درون گروهش را تنگ‌تر از سده‌های قبل کرد و با اعلام برائت از ملاحظه تلاش کرد که دامان امامیان اثنی عشری را از آتش جنگ‌های مذهبی در ری برچیند. او به‌طور مفصل جنبه‌های اجتماعی هویت امامی را که در رفتارهای اجتماعی آن‌ها نمود پیدا کرده، بیان کرده است که نشان از صورت‌بندی هویت اجتماعی آن‌ها دارد، به‌طوری که دیگر نیازی به تقیه نداشته و به‌طور آشکار در حیطه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی در جامعه حضور داشتند. با وجود این، نویسندگان سنی پس از وی، امام فخر رازی و راوندی که با توجه به قرب زمانی و مکانی با قزوینی رازی به احتمال زیادی کتاب وی را خوانده و پیام وی را دریافت کرده‌اند، در تعریف هویت امامی اثنی عشری کماکان همان مؤلفه‌های پیش از نگارش *النقض* را به کار بردند. چند دهه پس از قزوینی رازی، امامیه نتوانست از درگیری‌های مذهبی ری در امان بماند و جماعات آن در اوایل قرن هفتم هجری پراکنده شده و باز به تقیه روی آوردند. می‌توان دانست که هویت اجتماعی که شیخ عبدالجلیل از امامیه اثنی عشری ارائه داد، مورد پذیرش دیگری وی واقع نشده است.

منابع

- اباذری، یوسف؛ چاوشیان، حسن (۱۳۸۱) «از طبقه اجتماعی تا سبک، رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی»، *نامه علوم اجتماعی*، ۱۰(۲۰)، ۲۷-۳.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۹۶۵ / ۱۳۸۵ ق) *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۹۹۲ / ۱۴۱۲ ق) *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، به تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- _____ (بی تا) *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: نشر دانشگاهی.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲) *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن زیدی، تهران: امیرکبیر.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۷، بهار ۱۴۰۲ / ۱۸۱

اصغری، پروین؛ چلونگر، محمدعلی؛ عباسی، علی اکبر (۱۳۹۶) «بررسی عملکرد متکلمان شیعه امامی در مواجهه با چالش‌های تقریب مذاهب در عصر سلجوقی»، *تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء (س)، ۲۷(۳۳)، ۹-۳۶.

بارانی، محمدرضا؛ رضوی، سیدابوالفضل؛ نادریان، هدایت (۱۳۹۶) «عوامل مؤثر در ارتقا جایگاه سیاسی اجتماعی شیعیان امامی در ایران دوره سلجوقی»، *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*، ۹(۲)، ۵۱-۶۶.

بشیریه، حسین (۱۳۸۳) «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *ناقد*، ۱(۲)، ۲۸-۱۳. بغدادی، اسماعیل پاشا (۱۴۱۳ق) *هدیه العارفین*، بیروت: دارالکتب العلمیه. جعفریان، رسول (۱۳۷۱) «عبدالجلیل قزوینی رازی و اندیشه تفاهم مذهبی»، *نورعلم*، ۱۰۳-۱۰۱. جنکینز، ریچارد (۱۳۹۶) *هویت اجتماعی*، ترجمه نازنین میرزاییگی، تهران: آگاه. حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۱) *معجم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش. ذهبی، محمدبن احمد (بی تا) *تذکره الحفاظ*، بیروت: دارالکتب العلمیه. رازی، علی بن عبدالله (شیخ منتجب الدین رازی) (۱۳۶۶) *الفهرست*، به تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، قم: کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی. راسخ، کرامت الله (۱۳۹۱) *فرهنگ جامع جامعه شناسی و علوم اجتماعی*، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی. راوندی، محمدبن علی (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، تهران: امیرکبیر. شوشتری، نورالله بن شریف الدین (قاضی نورالله شوشتری) (۱۳۷۷) *مجالس المؤمنین*، چاپ ۴، تهران: انتشارات اسلامی،

طهرانی، آقابزرگ (۱۴۰۸ق) *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت: دارالاضواء. فخر رازی، محمدبن عمر (۱۹۹۳/۱۴۱۳ق) *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*، مصر: مکتبه مدبولی. قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸) *تقص معروف به بعض مثالب النواصب فی تقص بعض فضائح الروافض*، تهران: انجمن آثار ملی.

کاتب، عمادالدین محمدبن محمد (۱۴۲۵ق) *تاریخ دوله آل سلجوق*، بیروت: دارالکتب العلمیه. گل محمدی، احمد (۱۳۸۳) *جهانی شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نشر نی. لمبتن، آن (۱۳۹۲) *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۹۰) *فرقه‌های اسلامی*، تهران: اساطیر. منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۹۹) *امامیه در عصر سلجوقیان؛ حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

موسوی خوانساری، میرزا محمدباقر (۱۴۱۱ق) *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، بیروت: الدارالاسلامیه.

نظام الملک، حسن بن علی (خواجه نظام الملک توسی) (۱۳۹۴) *سیاست‌نامه*، به تصحیح عباس اقبال،

تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۷) *جامع‌التواریخ (تاریخ اسماعیلیان)*، به تصحیح محمد روشن، تهران:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

یوسفی فر، شهرام؛ محمدی، محمدحسین (۱۳۸۹) «بررسی چگونگی تأثیرگذاری باورهای مذهبی بر

زندگی اجتماعی شهر ری در عصر سلجوقی»، *جستارهای تاریخی*، پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی، ۱(۱)، ۱۰۵-۱۲۵.

Greenfield, Emily A & Marks, Nadine F, Religious social identity as an Explanatory Factor for Associations between more frequent formal religions participation and psychological well-being. *Int J psychol Relig*. Author manuscript; available in PMC 2008 Aug 12. Published in final edited form: *Int J psychol Relig*. 2007; 17: 247-259.

Baker, Coleman Asocial, Indentity Theory and Biblical Interpretation. *Biblical Theology Bulletin: Journal of Bible and Culture* 2012 42: 129

Tajfel, H; Turner, J. e. (1986), " The social identity theory of intergroup behaviour " in In S. Worchel; W. G. Austin (eds.). *Psychology of Intergroup Relations*. Chicago, IL: Nelson-Hall. pp. 7-24.

Turner, John and Oakes, Penelope (1986), "The significance of the social identity concept for social psychology with reference to individualism, interactionism and social influence". *British Journal of Social Psychology*. 25 (3): 237-252.

Weinreich, P and Saunderson, W. (Eds) (2003). "Analysing Identity: Cross-Cultural, Societal and Clinical Contexts." London: Routledge.

List of sources with English handwriting

- Abazari, Yusuf; Chavoshiyan, Hassan (2002), "From Social Class to Style, new approaches in the sociological analysis of social identity, *Journal of Social science letter*", period 10, N 20.
- Ebn Afīr, 'Ez ul- Dīn (1965), *Al- Kāmīl fī al- Tarīk*, Beirut: Dār Šādīr.
- Ebn ĵowzī, Abū al- Faraj 'Abd ul- Raḥmān b. 'Alī b. Moḥammad (1992), *Al- Montaẓīm fī Tarīk al- Omam va al- Molūk*, researched by Mohammad Abd al- Qader Ata & etc, Beirut: Dār al- Kotob ul- Elmīyyah.
- Ebn ĵowzī, Abū al- Faraj 'Abd ul- Raḥmān b. 'Alī b. Moḥammad (n, d), *Talbīs-i Eblīs*, Translated by Alireza Zekavati Qaraguzlu, Tehran: University publication.
- Aš'arī, Abū al- Ḥasan 'Alī b. Esmā'eīl (1983), *Maqālāt al- Islamīyyīn wa Ektūlaf al- Moṣallīn*, Translated by Mohsen Zeydi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Asqari, Parvin; Chelongar, Mohammad Ali; Abbasi, Ali Akbar (2017), *Study of Shiite Theologians' Performance in Confronting with Challenges of Approximation of Religions in Seljuk Era*, *Journal of History of Islam and Iran*, Al- Zahra University, year 27, period 123.
- Barani, Mohammad Reza; Razawi, Sayed Abu al- Fazl; Naderiyan, Hedayat (2017), *Effective Factors in the Promotion of Political and Social Status of the Twelver Shiites in Iran during Seljuk Period*, *Journal Historical Research of Isfahan University*, year 9, N 34.
- Bashiriyyeh, Hossein (2004), "Political ideology and social identity in Iran", *Journal of Naghed*, The period 1, n2.
- Baḡdādī, Esmā'īl Pāšā (1992), *Hedīyyet ul- Ārefīn*, Beirut: Dār al-Kitāb ul-Eslāmīyyah.
- Jenkinz, Richard (2017), *Social Identity*, Translated by Nazanin Mirzabeigi, Tehran: Āgāh.
- Jafariyan, Rasoul (1992), " 'Abd al- Jalīl Qazvīnī Rāzī and The idea of religious understanding", *Journal of Nūr e Elm*.
- Ḥamavī, Yāqūt (1995), "Mo'jam ul-Boldān", Translated by Abd al- Mohammad Ayatī, Tehran: sorūš.
- Zahabī, Moḥammad b. Aḥmad (n.d), *Tazkīraht ul-ḥoffaz*, Beirut: Dār al- Kitāb ul- Eslāmīyyah.
- Rāzī, Montajab al-Dīn 'Ali b. Bābawayh (1987), *Al- Fehrest*, research seyyed Jalal al-din Mohaddess Ormavi, Qum: Public library of Ayatollah Mar'ashi Najafi.
- Rasekh, Keramat Allah (2012), *Comprehensive Culture of sociology and social sciences*, Jahrom: Islamic Azad university.
- Rāzī, Faḡr ul- Dīn Moḥammad b. Omar (1993), *E'teqādāt Fīraq ul- Moslemīn wa al- Mošrekīn*, Egypr: maktabah Madboolī.
- Rāvandī, Moḥammad b. 'Alī (1985), *Rāḥat ul- šodūr wa Āyat ul- Sorūr dar Tārīk Āl- Saljūq*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Šūstarī, Q ā z ī (1998), *Majālīs ul- Momenīn*, Tehran: Eslāmīyyah.
- Ṭūsī, Nezām ul- Molk Ḥasan b. 'Alī b. Eshāq (2015), *Šīyāsāt Nāmeḥ*, Correction by Abbas Eqbal, Tehran: University publication Center.
- Tehrani, Aqa Bozorg (1987), *Al- Zorī'ah Elā Tašānīf al- Šī'ah*, Beirut: Dār al- Azwā'.
- Qazvīnī Rāzī, 'Abd al- jalīl (1979), *Naqz known as Ba'z Maṭālīb al- Navāsīb fī Naqz Ba'z Fazāeḥ al- Ravāfez*, Tehran: Anjoman Ātār e Mellī.
- Kāteb, 'Emād ul- Dīn Moḥammad b. Moḥammad (2004), *Tārīk Dowlat Āl Saljūq*, Beirut: Dār al- Kotob al- 'Elmīyyeh.
- Gol Mohammadi, Ahmad (2004), *Globalization, Culture and Identity*, Tehran: Ney.
- Lambton, Ann Katharine (2013), *Contituity and Change in Medieval Persia*, Tehran: Ney.
- Madelong, Wilfred (2011), *Religious trends in early Islamic Iran*, Tehran: Asāfīr.
- Manzur al- Ajdad, Seyed Mohammad Hossein (2020), *Imāmīyad in the Seljuk Era, Political, Social and Cultural Life*, Qum: Research Center for History and Ahl- Albait's Tradition Islamic.
- Mūsavī Kānsārī, M Īr z ā Mohammad Bāqer (1990), *Rawzāt al- janāt fī Aḥwāl al- 'Olamā wa*

- Sādāt*, Beirut: al- Dār al-Eslāmīyyah.
Hamadānī, Rašīd al- Dīn (2008), *jāmī'ul- Tawārīk*, corrected by Mohammad Roshan, Tehran: Markaz Pažūhešī Mirat Maktūb.
Yoseifar, Shahram ; Seyyed Mohammad hossein Mohammadi (2010), *Investigating how religious beliefs influence the social life of the city of Ray in the Seljuk era*, Journal of Jost ārhaye Tarīkī, Research Institute for Humanities and Cultural Studies, Period 1, N 1.

References in English

- Greenfield, Emily A & Marks, Nadine F, Religious social identity as an Explanatory Factor for Associations between more frequent formal religions participation and psychological well-being. *Int J psychol Relig.* Author manuscript; available in PMC 2008 Aug 12. Published in final edited form: *Int J psychol Relig.* 2007; 17: 247-259.
- Baker, Coleman Asocial, Identity Theory and Biblical Interpretation. *Biblical Theology Bulletin: Journal of Bible and Culture* 2012 42: 129
- Tajfel, H; Turner, J. e. (1986), " The social identity theory of intergroup behaviour " in In S. Worchel; W. G. Austin (eds.). *Psychology of Intergroup Relations*. Chicago, IL: Nelson-Hall. pp. 7–24.
- Turner, John and Oakes, Penelope (1986), "The significance of the social identity concept for social psychology with reference to individualism, interactionism and social influence". *British Journal of Social Psychology.* 25 (3): 237–252.
- Weinreich, P and Saunderson, W. (Eds) (2003). "Analysing Identity: Cross-Cultural, Societal and Clinical Contexts." London: Routledge.



Reflecting the social identity of the Imamiyyah of Ray in al- Naqz¹

Mahnaz Koohi²
Mojtaba Garavand³
Seyad Ala al- Din Shahrokhi⁴
Daryoush Nazari⁵

Received: 2023/01/05
Accepted: 2023/05/11

Abstract

Social identity is a feeling and attitude that arises from being part of a social group. It involves understanding and acknowledging one's membership in the group and how one presents themselves to others. It also includes individual's group membership. In the middle of the 6th century of Hijri, a book entitled *Fazā'ih ul-Rawāfiẓ* was written against the Shiites of Ray, and the Imami community of Ray nominated Šeikh Abd al- Jalil Qazvini to respond to this book. Qazvini Razi has provided us with the self/other dialectic to determine the social identity of the Imamiyyah of Ray by guaranteeing the quotations from the lost book of *Fazā'ih ul-Rawāfiẓ*. The current research aims to investigate the reflection of the social identity of Imamiyyah in the book of al-Naqz by the method of historical description and analysis and using library references, emphasizing the understanding of self/other, and according to the definition of social identity, shows others's response to the redefinition of the Imami identity by Šeikh Abd al- Jalil. The findings indicate that Qazvini Razi has tried to redefine the social identity of the *Aṭnā 'Ašari* Imamiyyah by narrowing the circle within the Imamiyyah group and differentiating it from some other Imami groups. Examining the other's point of view in the books that were written after him in Ray and near it showed that there has been no change in determining the identity of Imamiyyah.

Keywords: Social identity, al-Naqz, Šeikh Abd al- Jalil Qazvini, Imamiyyah, self-image, the other.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.41040.2690

2. Phd student in history of Islam, University of Lorestan, Khorram Abad, Iran. mahnazkoohi@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of history, University of Lorestan, KhorramAbad, Iran. (Corresponding Author). garavand.m@lu.ac.ir

4. Associated professor, Department of history, University of Lorestan, KhorramAbad, Iran. shahrokhi.a@lu.ac.ir

5. Assistant Professor, Department of history, University of Lorestan, KhorramAbad, Iran. nazari.d@lu.ac.ir

Content

Fragile coalition; An analysis of the Tudeh party candidate's victory from the Isfahan constituency in the fourteenth round of National Consultative Assembly election (1943 A.D) <i>Mohammad Afghari, Morteza Nouraei</i>	11-36
Critical research in sources: A case study on the lineage of the Fatimid caliphs <i>Ali Babaei Siab</i>	37-58
Evaluating the Parliamentary Performance of Bushehr MPs in the Tension between the Rights of the People and the Power of the Pahlavi Government, a Case Study: Ali Dashti and Ahmad Akhgar <i>Forough Bahraini, Simin Fasihi</i>	59-90
The function of bath and bathing in the reflection of the social distinctions of the Iranian society in the Qajar era <i>Ghaffar Pourbakhtiar</i>	91-112
The Role of the Government in the Economy; Rereading the Opinions and Thoughts of Ahmad Matin-Daftari <i>Hassan Rajabi Fard</i>	113-134
The position of Ahmad Khan Donboli Khoie in Ottoman Government's policy of Pan-Islamism in the Caucasus <i>Mohammad Aziznejad, Fatemeh Jafarniya</i>	135-162
Reflecting the social identity of the Imamiyyah of Ray in al- Naqz <i>Mahnaz Koochi, Mojtaba Garavand, Seyad Ala al- Din Shahrokhi, Daryoush Nazari</i>	163-185

Article 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Article 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Article 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Article 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Article 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Article 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Article 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Article 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Article 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Article 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Confidentiality of Information

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Copyright

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares (samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of
History of Islam and Iran
Vol. 33, No. 57 /147, 2023

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
Manager: **J. Noroozi, Ph. D.**
Editor: **S. Poorshahram**
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M. Sarvar Molaei, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz
J. Noroozi, Associate Professor of History, Alzahra University.
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

International Editorial Board

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

Advisory Board

M.R. Barani, Associate Professor of History, Alzahra University.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications
Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hii.alzahra.ac.ir
E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X
E-ISSN: 2538-3493
